تصویر ابو عبد الرحمن الكردی

سُستی و رکود در زندگی داعی



مؤلف: مبارك النوفلی

مترجم: محمد حسین احمدی‌تبار

سستی و رکود در زندگی داعی

(نشانه‌ها، علل و درمان آن)

بر اساس منابع اهل سنت

تالیف:

احمد بن مبارک النوفلی

ترجمه:

محمد حسین احمدی تبار

سرشناسه	: النوفلی، احمد بن مبارک
عنوان نام پدیدآور	: سستی و رکود در زندگی داعی، احمدبن مبارک مولف، محمدحسین احمدی‌تبار مترجم.
مشخصات نشر	: سنندج، آراس
مشخصات ظاهری	: ۱۴۲ص
شابک	: ۱ـ۴۸ـ۸۶۲۰ـ۹۶۴ـ۹۷۸
فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: دعوت
رده‌بندی کنگره	: ۲۹۷/۳۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۰۱۷۸۸۱

شناسنامه کتاب

نام کتاب	: سستی و رکود در زندگی داعی
مؤلف	: احمد بن مبارک النوفلی
مترجم	: محمد حسین احمدی تبار
ناشر	: آراس
تیراژ	: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ	: اول، بهار ۱۳۹۲
قیمت	: ۵۰۰۰ تومان
شابک	: ۱ـ۴۸ـ۸۶۲۰ـ۹۶۴ـ۹۷۸

مرکز پخش:

سنندج، پاساژ عزتی، انتشارات آراس

تلفن: ۲۲۲۸۳۴۱ـ۰۸۷۱

فهرست مطالب

قال الله عزوجل:

«وَ مَن أحسنُ قـولاً مِمَّـن دَعَـا إلـی اللهِ و عَمِل صالحاً و قالَ إنَّنی من المسلمین»

گفتار چه کسی بهتر از گفتار کـسی اسـت که(مردمان را) به سوی خـدا مـی‌خوانـد و کارهای شایسته می‌کند و اعلام می‌دارد که من از زمره مسلمانان هستم.

(سوره فصلت آیه ۳۳)

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

اِنّ الحمدَلله نحمدُه و نَستَعِینُه و نستَغفِره، و نعوذُ بالله مِن شُرورِ انفُسِنا و مِن سیّئاتِ اعمالِنا مَن یَهدِه اللهُ فَلا مُضِلَّ له، و مَن یُضلل فَلا هادِیَ له، و أشهدُ أن لا إلهَ إلّا اللهُ وحدَه لا شَریکَ له و اشهَدُ أنّ محمداً عبدُه ورسولُه.

خداوند تبارک و تعالی در کتاب مبینش می‌فرماید: «وَ لـتکُن مِنکم امّةٌ یَدعونَ إلی الخَیر وَ یَأمرونَ بالمعروفِ و ینهونَ عن المُنکَرِ وَ أولئک هُمُ المُفلحِونَ».

«باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند ، و آنان خود رستگارند».[1]

و می‌فرماید: «کنتُم خیر امّةٍ اُخرِجَت لِلنّاسِ تَأمرون بالمعروفِ و تَنهَون عنِ المُنکَرِ و تُؤمِنون باللهِ».

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتّی هستید که به سود انسانها آفریده شده اید (مادام که) امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر

۱- آل عمران؛ ۱۰۴ در ترجمه آیات از تفسیر نور استفاده شده است.

می‌نمایید و به خدا ایمان دارید».[۱]

ومی فرماید: «وَ مَن أحسَنُ قَولاً مِمَّن دَعَا إلی اللهِ وَ عَمِلَ صالحاً و قَالَ إنَّنی مَن المسلمینَ».

«چه سخنی بهتر از گفتار کسی است که (مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته می‌کند و اعلام می‌دارد که من از زمره ی مسلمانان (و منقادان اوامر خداوند هستم)».[۲]

و می‌فرماید: «ادعُ إلی سَبِیلِ رَبّک بِالحکمة و المَوعِظَةِ الحَسَنةِ و جَادِلهُم بالّتیِ هِی أحسَنُ».

«(ای پیغمبر) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان ، و با ایشان به شیوه ی هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن».[۳]

بر هر مسلمانی واجب است تا زمانی که در این دنیا به سر می‌برد فرمانبردار امر خداوند باشد و در این مسیر خود را برای دعوت اسلامی آماده کند و از خود جدّیت نشان دهد. رسول خداﷺ به عنوان اولین داعی اسلام چنین بوده و تمامی اصحاب بزرگوارش و نیز همه ی تابعین و سلف صالح بر منهج و شیوه ی دعوت ایشان حرکت کرده اند. همه آنان اهل امر به معروف و نهی از منکر بوده و کار دعوت را به صورتی صحیح فهمیده‌اند و در سراسر زندگی خود: در خانه، بازار، در میان جمع و اوقات تنهایی، از آن روش پیروی کرده اند و بدین ترتیب زندگی سراسر خدا پسندانه ای داشته اند:

۱- آل عمران؛۱۱۰

۲- فصلت؛ ۳۳

۳- نحل؛ ۱۲۵

«قُل اِنّ صَلَاتي و نُسُکی و محیَای و مَمَاتی لله رَبّ العالمین. لا شَریکَ لَهُ و بِذالک اُمِرتُ و أنَا أوّلُ المُسلمِینَ».

«بگو نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پرودگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست و به همین دستور داده شده ام و من اوّلین مسلمانان (در میان امت خود و مخلص ترین فرد در میان همه انسانها برای خدا) هستم».[1]

«پس هنگامی که انسان مسلمان به امر خدا بار مسئولیت دعوت به دین اسلام را بر دوش می‌کشد، در حال انجام یکی از بزرگترین عبادات است و مقصود او کسی جز پرودگار نیست و اجر و پاداش خود را تنها از او می‌خواهد و امید دارد که خداوند متعال به خاطر این کار او را مشمول رحمت خود قرار دهد و بهشت را نصیبش گرداند و او را در زمره ی صدیقینی قرار دهد که تنها رضا و خشنودی او را می‌خواهند و اجر و پاداشی جز از وی طلب نمی‌نمایند».[2]

با وجود این، داعی باید در حالی که این رسالت را بر عهده دارد از تمایلات نفسانی و انگیزه های خودخواهانه پرهیز کند، چه بسا داعیانی که به عیوب خود توجّه نکرده و برای معالجه و درمان آنها به نصایح درست دیگران عمل ننموده اند؛ در نتیجه از راه حق منحرف گشته اند، به ملالت، سستی و ضعف مبتلا شده اند، به حاشیه ی دعوت افتاده اند، از مسیر دعوت و راه حق فاصله گرفته و منزوی شده اند. در این مورد علل و عوامل مختلفی را می‌توان ذکر

۱- انعام؛ ۱۶۳-۱۶۲

۲- د، محمد سعید البوطی ـ ابحاث فی القمة، ص ۳۳

کرد که داعی را - بعد از این که در برهه ای از زمان، گوشه ای از بار مسئولیت دعوت را بر دوش کشیده است - در انجام کار دعـوت بـه سمت سستی و کسالت می‌کشاند. این علل و عوامل ممکن است بـه عدم آگاهی از حقیقت کار دعوت و شـیوه هـای آن، یـا بـه یکـی از تمایلات نفسانی و یا به تفاوت سطح درک و فهم افراد از کار دعـوت در عصر حاضر بر می‌گردد.

با آن که ما در عصری زندگی می‌کنیم کـه بیـداری اسـلامی در حال ظهور و رشد و بالندگی است و انواع وسایل برای نـشر دعـوت، امکان استفاده از روش های مختلف دعـوت را بـرای داعیـان فـراهم کرده است، امابه شدّت نیازمند درمـان مـشکلات دعـوت، داعیـان و مدعوّین هستیم و قضیه‌ی سستی(فتور) هم یکی از این مشکلات در شرایط دشوار زمان ماست؛ زمانی که در آن امّتهای مختلـف آشـکارا به دشمنی و خصومت برخاسته اند و فساد در برّ و بحر ظـاهر شـده است.

من در این چند صفحه ادعا نمـی‌کـنم کـه همـه‌ی نـشانه هـای سستی و علل و عوامل و راه درمان آنها را شناخته و ذکر می‌نمـایم؛ اما می‌توانم بعضی از آنهـا را بـا اسـتفاده از واقعیّـت هـا و تجربیّـات زنـدگی بعـضی از داعیـان ذکـر کـنم. بحـث را بـا تعریـف لغـوی و اصطلاحی کلمه(فتور) شروع و سپس علائم و نـشانه هـای آن را در هشت مـورد ذکـر کـرده ام و بعـد از آن، علـل و عوامـل بـه وجـود آورنده‌ی سستی را بیان نموده‌ام. این علل و عوامل فراوانند؛ امـا بـه خاطر پرهیز از طولانی شدن مطلب تنها ده مورد از آن ها را یاد آور شده ام و به دنبال بیان هر مورد راه درمان آن را نیز مستقیماً ذکـر

کرده و سپس یک نوع درمان عمومی و کلـی را بیـان کـرده ام کـه برای درمان همه‌ی علل و عوامل مذکور و غیرمذکور مناسـب اسـت. البتّه ممکن است خواننده‌ی گرامی هنگامی که این مطلب را مطالعه می‌کند،احساس کند که بین بعضی از علائـم و نـشانه هـا و علـل و عوامل آن تداخل است؛ اما در حقیقیت تـداخلی بـین علـل فتـور و نشانه های آن صورت نگرفته است؛ بلکه در بعضی از جهـات، نقـاط مشترکی بین علّت فتور و نشانه های آن وجود دارد؛ زیـرا بعـضی از علائم و نشانه ها در نزد گروهی از داعیان به عنـوان علائـم و نـشانه های سستی ظهور می‌کند اما می‌توان آن را در نزد بعضی دیگـر بـه عنوان علّت و عامل فتور برشمرد. بـه عنـوان مثـال: ازدواج، هـم بـه عنوان یکی از علائم و نشانه های سستی مطرح است (مشغول شدن داعی به امورزندگی و خانواده) و هم به عنوان یکی از علل و عوامـل به وجود آورنده‌ی سستی مطرح شده است و این به آن دلیـل اسـت که بعضی از داعیان هنگامی که دچـار رکـود و سـستی مـی‌شـوند، امورخانوادگی و ازدواج را عذر و بهانه قرار می‌دهند و ایـن در حـالی است که عدّه ای دیگر بعد از ازدواج به رکود و سستی دچار می‌شوند و ازدواج سبب دوری آنها از میدان دعوت می‌شود. لذا از خواننـده‌ی گرامی درخواست می‌شود که به این نکته توجّه داشته باشد.

از خداوند متعال توفیق و یاری می‌طلبم و از او می‌خواهم که این چند صفحه را برای داعیان مسلمان و مخلص مفید گردانـد و از وی طلب اجر و پاداش و خشنودی می‌نمایم در آن روزی که مال و اولاد هیچ سودی به انسان نمی‌رسانند جز آن که کسی با قلبی سلیم نزد خداوند آمده باشد.

احمد النوفلی

تعریف کلمه‌ی فتور یا سستی

معنی لغوی فتور

ابن منظور می‌گوید: «فَتَر، الفَترَة» یعنی شکسته شدن و ضعف، و «فلان یَفتُر و یَفتِرُ فُتُوراً و فَتاراً» یعنی بعد از تندی و تیزی، آرام و بی حرکت شد و بعد از شدّتش نرم و لین شد. و «فَتَر یَفتِرُ فُتوراً (جسمُهُ)» یعنی مفصل های بدنش سست و ضعیف و نرم شد و گفته می‌شود که: «أجِدُ فی نَفسی فَترَةً» یعنی در وجودم احساس سستی و ضعف می‌کنم.

در حدیثی از ابن مسعود آمده است که: «أنّه مَرِضَ فَبَکی فقَال انّما أبکی، لِأنَّهُ أصَابَنی عَلَی حالِ فَترةٍ و لَم یُصِبنی علی حالِ اجتهاد(أی: فی حالِ سکونٍ و تقلیلٍ مِن العبـاداتِ و المُجاهَداتِ)». (او بیمار شد و به سبب آن بیماری گریست و گفت: من به این خاطر گریه می‌کنم که در حالت ضعف و سستی به بیماری مبتلا شدم نه در حالتی از تلاش و کوشش. (یعنی در حالتی که توانش برای انجام عبادات و جهد و کوشش کاهش یافته بود).[1] گفته می‌شود که: «فَتَر عَن العمل (فتوراً)» از باب «قَعَد» یعنی تندی و تیزی اش شکسته شد و بعد از شدّتش نرم و لین شد.[2]

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۱۷۴، ریشه (فَتَر).

۲- فیومی، مصباح المنیر، ص ۴۶۱، ریشه (فتَر).

معنی اصطلاحی فتور

«فتور» یا سستی که ما در صدد بیان آن هستیم، مربوط به داعی است و مقصود از آن، شکسته شدن، دچار ضعف شدن، نرم و لین شدن و از دست دادن تیزی و برندگی هنگام اقدام به کار دعوت و به هنگام شناساندن اصول و مبادی و احکام آن به دیگران وبه هنگام دفاع از دعوت و افکار و اندیشه های آن است. خداوند- تبارک و تعالی- می‌فرماید: « وَ لَهُ مَن فيِ السموات و الارضِ وَ مَن عِندهُ لا يَستكبِرون عَن عبادتِهِ وَ لا يَستحسِرونَ * يُسَبّحونَ الليلَ و النَّهارَ لاَ يفتُرونَ ». «از آن اوست هر که و هر چه در آسمان ها و زمین است و کسانی که در پیشگاه او هستند از پرستش او سرباز نمی‌زنند و خویشتن را بالاتر از بندگی او نمی‌دانند و خسته نمی‌گردند، شب و روز سرگرم تسبیح و تقدیسند و سستی به خود راه نمی‌دهند».[۱]

اگر داعی دچار سستی شود، بر او و دعوتش تاثیر منفی می‌گذارد که هنگام بحث از نشانه ها و علل و عوامل آن به بیان آن خواهیم پرداخت. دکتر محمد نوح می‌گوید: «این دردی است که ممکن است بعضی از داعیان به آن مبتلا شوند. پایین ترین سطح فتور کسالت، سستی، رخوت و کندی است و بالاترین سطح آن بریده شدن و توقفِ بعد از یک فعالیّت مداوم و حرکت مستمر است».[۲]

رسول اکرم (ص) در کلام خود کلمه‌ی «الفتور» یا «الفترة » را این چنین ذکر می‌کند: «لكُلِّ عَمَلٍ شرّةٌ، و لِكُلِّ شرّةٍ فَترةٌ، فمَن

۱- انبیاء؛۲۰-۱۹

۲- آفات علی الطریق، ج ۱، ص ۹

كانت فَترتُه إلى سُنَّتي فقد اهتدى، و مَن كانَت فِترته إلى غيرِ ذلك فقد هَلَكَ». «هر کاری تندی و شدّتی دارد و هر تندی و شدّتی، سستی و ضعفی به دنبال دارد. هر کس سستی و ضعفش در جهت سنّت من باشد، هدایت می‌یابد و هر کس(دوران) سستی اش در جهتی غیر از سنّت من باشد، هلاک می‌شود».[1]

در این حدیث اشاره به طبیعت سستی و سرشته شدن انسان با آن ملاحظه می‌شود،البته شدّت و اندازه‌ی آن از شخصی به شخص دیگر فرق می‌کند و پناه بر خدا اگر داعی‌ای که دچار سستی و رکود شده است با رجوع به سنت حضرت محمّد مصطفیﷺ خود را در نیابد ممکن است هلاک شود.

می بینیم که دشمنان اسلام بدون خستگی و ملالت برای نابودی اسلام و مسلمانان نقشه می‌کشند و توطئه چینی می کنندو از هر مکر و نیرنگی برای رسیدن به اهداف خود استفاده می‌نمایند؛ به عنوان مثال: یک مبشّر مسیحی برای این که خود را برای دعوتش وقف نماید به یک روستای دور افتاده در جنگلهای آسیا یا آفریقا می‌رود و سال های متمادی مردم را به راه باطل خود فرا می‌خواند و

۱- قضاعی در مسند آن را روایت کرده است (۱۸۳/۲ فتح الوهاب)، و طحاوی در المشکل و بیهقی در الشعب همآن گونه که در فتح الوهاب است (۱۸۲/۲، ۱۸۳)، طبرانی آن را در الکبیر (۲۸۴/۲) روایت کرده است. احمد الغماری در الفتح (۱۸۳/۲) گفته است که راویان آن مورد اطمینان هستند و منذری در الترغیب و الترهیب آن را از طریق عبدالله بن عمر (رض) روایت کرده است و آن را به ابن ابی عاصم و ابن حبان نسبت دا ده و گفته است که ابن حبان آن را در صحیحش از ابوهریرة نیز روایت کرده است که پیامبر (ص) فرموده است؛ « لکل عمل شرة، و لکل شرة فترة، فان کان صاحبها ساد او قارب فارجوه، و إن اشیر الیه بالاصابع فلا تعدّوه ».

غالباً نتایجی که به دست می‌آورد بسیار ناچیز است؛ فقط توانسته است که عده‌ی بسیار کمی را به دین مسیحیت در آورد؛ اما با این وجود آزرده خاطر نمی‌شود و خلل و سستی به او راه نمی‌یابد.[۱]

پس داعیان ما کجا هستند تا به راه حق دعوت کنند، مگر آنها پیرو رسول خداﷺ نیستند؟ پس چرا در راه دعوت از خود سستی و کسالت نشان می‌دهند؟ در حالی که در شخص رسول خداﷺ که الگو و اسوه ی همه‌ی ما در این راه است هیچ گونه سستی سراغ نداریم: «لَقَد کانَ لَکُم فی رسول الله أسوةٌ حَسَنَةٌ لِمَن کانَ یَرجُوا اللهَ و الیومَ الاخر و ذکر الله کثیراً». «سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه‌ی پندار و گفتار و کردار) برای شما پیغمبر خدا است. برای کسانی که به خدا امید داشته، و جویای قیامت باشند، و خدا را بسیار یاد کنند».[۲]

از حضرت عائشه -امّ المومنین - (رض) روایت شده است که: «محبوب ترین کارها درنزد رسول خداﷺ کاری بود که بر آن مداومت داشت، هر چند آن، کار اندک و کم بود».[۳]

هم چنین در مورد عمل پیامبرﷺ گفته است که: «اعمال رسول

۱- محمد العبدة، خواطر فی الدعوة، ص ۷۲

۲- احزاب؛۲۱

۳- بخاری در صحیح خود کتاب الرفاق، باب القصد و المداومة علی العمل (۲۳۲/۷) و مسلم در صحیح خود کتاب صلاة المسافرین و قصرها، باب فضیلة العمل الدائم (۵۴۱/۱) و ترمذی، کتاب الادب (۱۴۲/۴) شماره (۲۸۵۶) آن را روایت کرده و گفته است این حدیث از این نظر حسن غریب است. هم چنین نسائی در قیام اللیل، باب صلاة القاعد فی النافلة (۲۲۱/۳) و ابن حبان در صحیح خود کتاب البر و الاحسان باب ما جاء فی الطاعات و ثوابها (۲۸/۲) و ابن ماجه در کتاب الزهد، باب المداومة عل العمل (۱۴۱۶/۲) آن را روایت کرده اند.

خداﷺ مانند بارانی بود که پیوسته و آرام و بی وقفه می‌بارد».[۱]

مسلمان به خاطر خواسته ها و تمایلات نفسانی و یا منافع شخصی خود به کار دعوت اقدام نمی‌کند، بلکه به خاطر فرمانبرداری و اطاعت از اوامر الهی و پیروی از دستورات حضرت محمد مصطفیﷺ است که در این باره فرموده است: «مَن رأی مِنکُم مُنکَراً فَلیُغیِّرهُ بِیَدِهِ فإن لَم یَستطِع فَبِلِسَانِه فإن لم یَستَطِع فَبِقَلبِه و ذلِک أضعَفُ الإیمانِ». «هر کسی از شما که امر ناپسندی را مشاهده کرد، پس باید آن را با دست خود تغییر دهد و اگر نتوانست با زبانش و اگر با زبان هم نتوانست پس با قلبش(تنفر و نارضایتی خود را نشان دهد) و این ضعیف ترین درجه‌ی ایمان است».[۲] زیرا مسلمان خوشبختی را در پیروی از دینی می‌بینند که خداوند فطرت مردم را بر آن سرشته است. او از مردم می‌خواهد که در راه خدا گام نهند تا در هر دو سرا به خوشبختی برسند. پس داعیان در زمان ما مسؤولند که برای کار دعوت برنامه ریزی کنند و برای اجرای آن با استقامت

۱- صحیح بخاری، کتاب الرقائق، باب القصد و المداومة علی العمل (۲۳۳/۷) و مسلم کتاب صلاة المسافرین و قصرها (۵۴۱/۱) و ابو داود کتاب الصلاة باب ما یؤمر به من القصد فی الصلاة (۱۰۲/۱) و ابن حبان در صحیح خود کتاب البر و الاحسان باب ما جاء فی الطاعات و ثوابها (۲۷/۲) و ابن خزیمة در صحیح خود (۲۴۶/۲) آن را روایت کرده اند.

۲- مسلم در کتاب الایمان، باب بیان کون النهی عن المنکر من الایمان (۶۹/۱) و ابوداود کتاب الصلاة، باب الخطبة یوم العید (۶۷۷/۱) و ترمذی کتاب الفتن باب ما جاء فی سوال النبی (ص) ثلاثاً فی أمته (۴۷۱/۴) روایت کرده و گفته است حدیث حسن غریب صحیح است و هم چنین نسائی در تفاضل أهل الایمان (۱۱۱/۸) و ابن ماجه کتاب اقامة الصلاة و السنة فیها، باب ما جاء فی صلاة العیدین (۴۰۶/۱) و کتاب الفتن، باب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر (۱۳۳۰/۲) آن را روایت کرده است.

و پشتکار نهایت سعی و تلاش خود را به کار گیرنـد و بـرای نجـات بشر از گمراهی و نابودی و رساندنش بـه خوشـبختی بـزرگ دنیـا و آخرت، زندگی در ناز و نعمت و رفاه و آسایش خـود را تـرک کننـد. همان طوری که«ربعی بن عامر» در جواب پادشاه ایران هنگامی کـه از او پرسید: چه چیزی شما را به اینجا کشانده اسـت؟ گفـت: آمـده ایم تا مردمان را از عبادت بندگان به عبادت پرودگار و از ظلم ادیان به عدالت اسلام و از تنگنای زندگی دنیا به گشایش و آسایش دنیا و آخرت راهنمایی کنیم.

علائم و نشانه های سستی

برادر دعوتگر، من به خاطر محبّتی که نـسبت بـه تـو و دعوتـت دارم، از یک واقعیّت تلخ برایت سخن مـی‌گـویم. مـن بـه بعـضی از داعیانی می‌اندیشم که مردم را به راه خیر و اسلام و استقامت بر آن دعوت کرده و وظیفه‌ی خود را به نحو احسن انجام داده اند، اما بعد از مدّت ها تلاش و کوشش و استمرار در کار دعوت، ناگهان دگرگون شده و به راحـت طلبـی، سـستی، ضـعف و رکـود روی آورده انـد و میدان دعـوت را بـه فراموشـی سـپرده انـد. مـن بـسیار دردمنـد و اندوهگینم و به گریه می‌افتم هنگامی که جوانی فعّال، کوشا و بسیار موثّر و نافذ در روحیات مردم را مشاهده می‌کنم اما ناگهـان همـه‌ی این امور را کنار گذاشته و به کارهای دیگری از قبیل امور زناشویی و همسرداری و یا به تصوف، گوشـه گیـری و... خـود را مـشغول مـی سازد؛ به بهانه‌ی این که او سرگرم است و نمی‌تواند با دوسـتانش در

کارهای دعوت و در امر به معروف و نهی از منکر شرکت کند و سستی، ضعف و رکودش را با سرپوشی از دلایل وبهانه های فریبنده و زیبا می‌پوشاند.

اینک نمونه هایی از نشانه های سستی را بیان می‌کنیم:

۱ - میل به آسایش به بهانه‌ی مطالعه‌ی کتاب های مختلف

هیچ فرد عاقلی اهمّیّت مطالعه را مخصوصا برای یک دعوتگر انکار نمی‌کند. درک و آگاهی فرهنگی، داعی را از انحرافات فکری مصون می‌دارد و در کار و حرکتش به او قدرت نوگرایی و نو آوری می‌بخشد. مطالعه مانند طرح، نقشه، قطب نما و کمربند نجات است. هیچ چیزی مثل مطالعه‌ی درست، حرکت کردن را نمی‌آموزد و خطاها را اصلاح نمی‌کند. مطالعه، اشتباهات موجود در زندگی انسان، بخصوص داعی را اصلاح می‌کند و قدرت بازگشت و رجوع به خود را جهت بررسی نقاط ضعف و قوتش به او عطا می‌کند.پس آنچه را که زمانش گذشته است حذف می‌کند و از قید و بندهای دست و پا گیر رها می‌شود و هر آنچه را که بی فایده است، دور می‌اندازد.در نتیجه وقت و انرژی اش برای آن موارد بی فایده صرف نمی‌شود. پس مطالعه‌ی آگاهانه و هدفمند بسان دستگاه ایمنی است که افکار جامعه را از آلودگی حفظ می کند و فضای فرهنگی آن را از وجود میکروبها پاک می‌سازد. جرعه های اوّلیه‌ی آن(مطالعه) نقش عمل پیوند و لقاح را ایفا می‌کند تا این که بعد از مدّتی به نتیجه می‌رسد و پادزهری می‌سازد که میکروبها و عوامل تخریب

کننده‌ی فکری، دیگر قادر به بیمار کردن و آسیب رساندن به آن نخواهند بود و بعد از آن، فرد قادر به ردّ و عدم پذیرش هر گونه جهل، گمراهی، افکار و عقاید خرافی و جعلی و همه‌ی ظواهر و پدیده های فرهنگی ناسالم خواهد بود.

دعوت گری که از علم و فرهنگی پویا و بیدارگر بهره مند است، می‌تواند افکار صحیح و اصول و مبانی استواری را که با فضای موجود سازگار است در جامعه پایه گذاری کند و فرهنگ بیمار و ناسالمی را که تأثیر منفی بر جامعه می‌گذارد و یا به تعبیر دیگر فرهنگ عقیم و بی حاصلی را که با واقعیّت سازگار نیست، از بین ببرد.[۱]

با این وجود بعضی از داعیان را می‌بینیم که بعد از مدّتی فعالیّت در کار دعوت، به نشستن در میان مجموعه‌ی وسیعی از کتاب‌ها و میل‌و علاقه به مطالعه‌ی آنها روی می‌آورند و تلاش و مجاهدت در راه دعوت و تاثیرگذاری بر جامعه را کنار می‌گذارند، به بهانه‌ی این که می‌خواهند مطالعه کنند و دانش و آگاهی بدست آورند و به بهانه‌ی این که آنها چگونه می‌توانند دیگران را دعوت کنند در حالیکه خود نادان و دور از مطالعه هستند؟ و همچنان که گفته شد، این عذری بدتر از گناه است. ای کاش می‌دانستم که چه وقت مطالعه و دانش، انسان را از حرکت و فعالیّت و از نشر افکار و مبادی و عقیده باز می‌دارد؟ و ای کاش می‌دانستم که این چگونه مطالعه ای است که شخص مطالعه کننده را به حرکت در نمی‌آورد و

۱- محمد عدنان سالم، القراءة أولاً، ص۹۱-۹۰

غیرتش را بر نمی‌انگیزد هنگامی که منکرات و جهل بـه واجبـات را مشاهده می‌کند؟ یا این که - اگر این تعبیر درسـت باشـد – آن هـا کتاب هایی مرده وبی روح و بی خاصیت، مثل: کتاب های مربوط به سحر و جادوگری، شگفتی های جهان و داستان های پلیسی و موارد دیگری از این قبیل را مطالعه می‌کنند که هیچ فایده ای بـه دنبـال ندارند.

این یکی از نـشانه هـای سـستی و شکـست و عقـب نـشینی در میدان دعوت است؛ یعنی میل به آسایش به بهانه مطالعه کتاب های مختلف و عدم تلاش برای شناخت روش صحیح علاج ایـن سـستی. داعی ناگزیر باید مطالعه کنـد؛ امابایـد در کنـار مطالعـه، در میـدان دعوت حضور یابد و این رسالت را به شیوه ای نو، مبتکرانـه، مـؤثر و مفید به دیگران ابلاغ کند.

کسی گمان نکند کـه مـن داعیـان را بـه تـرک مطالعـه دعـوت می‌کنم، خیر، بلکه همه ی آنها را، هم به حضور در میدان دعـوت و هم به مطالعه فرا می‌خوانم و اگر در خـود توانـایی و قـدرت تـألیف سراغ دارند برای گسترش افکار و عقایـد صـحیح و اصـول و مبـادی استوار از طریق وسایل اطلاع رسانی بـه پـژوهش و نوشـتن مقـالات بپردازند. البته ممکن است کسی بگوید که با وجود این همـه کـار و مشغله، فرصت اینگونه کارها چگونه فراهم خواهد شد؟ در پاسخ باید گفت: هنگامی که به زندگی داعیان و مصلحان گذشـته مـی‌نگـریم، مـی‌بینـیم کـه بهتـرین الگوهـا را در زمینـه ی تـلاش و مجاهـدت و(توفیق در انجام کارهـای گونـاگون دعـوت و توجّـه بـه مطالعـه و گسترش معلومات خود) برای ما به یادگار گذاشـته انـد. بـه عنـوان

مثال «امام اسماعیل بن موسی جیطالی(ره)» کتاب های دیوان دعائم، مقامات حریری، اشعار سته، کتاب عدل و انصاف امام ابویعقوب وارجلانی در سه جلد و کتاب جمل زجاج در نحو را حفظ کرده بود و بعضی از بزرگان زمان وی گفته اند که امام جیطالی در طول ایام هفته آن مطالب را چون ورد بر زبان داشت و روز آخرهفته را به مطالعه و تحقیق در قرآن اختصاص داده بود تا خاتمه ی کار شب جمعه باشد و در عین حال امام جیطالی به تالیف و جهاد در راه حق و یاری دین خدا مشغول بود و برای نشر و گسترش دعوت به هر جا مسافرت می‌کرد و از انجام تکلیف امر به معروف و نهی از منکر از هیچ فرصتی حتی در بازارها، غافل نبود، تا جایی که بعضی از حسودان او را متهم کرده بودند که به بازاریان و افراد کاسب شیوه های تقلب و غل و غش می‌آموزد، بدین گونه که او آن ها را از انواع تقلب منع می‌کند و آن ها (نیز از این طریق انواع حقه ها را) یاد می‌گیرند. امام جیطالی زندگی اش را در مسافرت از شهری به شهر دیگر سپری کرد و در هر شهر به عنوان مدرس، مربی، داعی و واعظ به روش و عادت استادانش عمل می‌کرد، تا جایی که تالیفاتی فراوان و سرمایه ای بزرگ از جهاد علميِ با ارزش و سودمند برای ما به یادگار گذاشته است، مثل: کتاب قناطر الخیرات، شرح سه جلدی بر قصیده نونیه شیخ فتح بن نوح ملوشایی(در اصول دین که شامل حساب و بخش فرائض است)، کتاب حج و مناسک، مجموعه ای از قصاید و مقالات و کتاب قواعد الاسلام در فقه.[1]

۱- امام جیطالی، قواعد الاسلام، ج ۱ ص ه

برادر داعی، بنگر که این امام بزرگوار چگونه به وظیفه ی خود به عنوان یک فرد شیفته و حریص بر امر مطالعه و نیز به عنوان یک داعی اصلاحگر و مربی موفق در تربیت فرزندانِ جامعه ی خود، مشغول امر تالیف و نشر افکار و عقاید صحیح بوده است.[۱]

در عصر حاضر یکی از علمای مشهور و داعیان مجاهد به نام «شیخ علامه حمود بن حمید صوافی(حفظه الله تعالی)» را می‌یابیم که چگونه توانسته است هم به امر مطالعه و تدریس بپردازد و هم به امور اجتماعی و اصلاح آن توجّه کافی داشته باشد و نیز وظیفه ی امر به معروف و نهی از منکر را به نحو احسن انجام دهد. او را دائماً یا به عنوان مربی، معلم، مفتی و یا اصلاحگر می‌یابیم و یا در حال امر به معروف و نهی از منکر و ایراد وعظ و سخنرانی. یا مشغول ذکر پروردگار خویش است و یا مشغول مطالعه و بررسی کتاب های گوناگون در زمینه های مختلف علمی از جمله: فقه، عقیده، زبان و ادبیات، صرف و نحو، علم فرایض و...

داعیان در زمان ما نیازمند آن هستند که از راه و روش آن بزرگان پیروی کنند تا علائم و نشانه های سستی در آن ها بروز

۱- بعضی از جوانان تحصیلکرده می‌توانند نویسنده خوبی باشند، اما متاسفانه در نوشتن مقالات و مباحثی جهت انتشار در روزنامه ها و مجلات که دعوت نیازمند آنهاست با برادرانشان همکاری نمی‌کنند، به بهانه اینکه دارای ذوق و تعبیر نبوده و قلم و بیانی شیوا و رسا ندارند. این امر از جانب جوانان تحصیلکرده و فهیم مایه تاسف است. آنها باید با تهیه مقالاتی هر چند ساده و کوتاه واقعیت امر را تجربه کنند. من در یک جلسه با جوانی تحصیلکرده بحث کردم و او را قانع نمودم که برای کسب تجربه هم که شده، مقاله ساده ای بنویسد و آن را به من تحویل دهد. وقتی مقاله اش به دستم رسید دیدم که مقاله بسیار خوبی است و بعدها در یکی از روزنامه ها منتشر شد.

نکند. ما از کسانی که غرق در مطالعه هستند و در عین حال وظیفه ی خود را به عنوان یک داعی، با اتخاذ شیوه ها و وسایل مناسب انجام می‌دهند، ایراد نمی‌گیریم؛ بلکه از کسانی ایراد می‌گیریم که به خاطر فرار از میدان دعوت، خود را سرگرم مطالعه کرده اند، در حالی که امت اسلامی برای اصلاح افکار و اندیشه و نشر و بیان اصول و عقاید صحیح و مقابله با تهاجم فرهنگی و اخلاقی غرب، به شدّت به آنها نیازمند است.

۲- سرگرم شدن به امور خانواده

مسلمان در چهارچوب و قالب دعوت اسلامی، موظف است حقوق خانواده اش را رعایت کند و نیازمندی هایشان را برآورده سازد، همان طور که رسول گرامی اسلامﷺ می‌فرماید: «كُلُّكم راعٍ و كُلّكُم مَسؤولٌ عَن رَعيَّتِه، فَالإمامُ راعٍ و هو مسؤولٌ عن رَعِيّته، والرّجُل راعٍ فِي أهلِه و هو مَسؤولٌ عَن رَعِيّته، و المَرءَة راعيةٌ و هِي مَسؤولَةٌ عَن رَعِيّتها، و الخَادِمُ فی مالِ سَيّدِه راعٍ و هو مسؤولٌ عَن رَعِيّتِه».

«همه ی شما عهده دار (امور کسانی غیر از خودتان) هستید و در مقابل زیر دستان خود مسؤولید. پس حاکم عهده دار (اموری) است و مسؤول زیر دستان خود می باشد و زن و مرد در میان خانواده، هر کدام عهده دار(اموری) هستند و در قبال افراد خانواده مسؤولند و خدمتکار عهده دار اموال ارباب خویش است و در مقابل آن مسؤول است».[1] و هم چنین صله ی رحم بر داعی و سایر مردم

۱- بخاری در صحیح خود، کتاب النکاح، باب (قوا أنفسكم و اهليكم نارا) (۴۷۴/۶) و باب المرأة

واجب است و داعی باید این واجب را به گونه ای به جای آورد که الگو و سرمشق دیگران شود.

چیزی که مورد نظر من است این است که داعی کار دعوت را به بهانه ی سرگرم شدن به امور خانواده و ازدواج رها نکند و به همین سبب است که اسلام می‌خواهد ازدواج به هدف کامل شدن دین انجام پذیرد.در حدیث پیامبرﷺ آمده است: « مَن رَزَقَهُ اللهُ إمرأةً صَالِحَةً فقَد أعَانَهُ اللهُ على شَطرِ دِينِه ، فَليَتَّقِ اللهَ فِي الشَّطرِ البَاقِي». «هر کس که خداوند زنی صالح و نیکوکار نصیبش کند در (کامل شدن) نیمی از دینش او را یاری کرده است، پس در نیمه ی دیگر آن تقوای الهی داشته باشید».[1]

متاسفانه ملاحظه می‌شود که بعضی از داعیان مدتی با سعی و تلاش به کار دعوت مشغولند و تمام وقت خود را در اختیار آن می‌گذارند؛ اما هنگامی که به سستی و رکود و ناتوانی دچارمی شوند، مشغول شدن به امور خانواده و همسر و صله ی رحم را بهانه قرار می‌دهند و پس از آن، جز قسمت بسیار ناچیزی از وقت خود را

راعیة فی بیت زوجها (۴۸۱/۶) و مسلم در کتاب الامارة باب فضیلة الامام العادل و عقوبة الجائر (۱۴۵۹/۳) و بیهقی در سنن خود کتاب الودیعة، باب ما جاء فی الترغیب فی أداء الامانات (۱۲۸۶/۶۹) آن را روایت کرده اند.

۱- بیهقی در الشعب (۳۸۲/۴، ۴۸۳) و حاکم در المستدرک (۱۷۵/۲) آن را روایت کرده و گفته است که سند آن صحیح است. مناوی (۱۷۷/۶) و به دنبال او ذهبی گفته است که زهیر مورد اعتماد است اما اعمال ناپسندی هم دارد. ابن حجر گفته است که سند آن ضعیف است. طبرانی در الاوسط به همان صورتی که در المجمع است آن را روایت کرده است (۴۶۴/۴)، هیثمی آنرا با دو سند روایت کرده و در هر دو سند یزید رقاشی و جابر جعفی وجود دارند که هر دو را در نقل حدیث ضعیف دانسته اند اما به هر دو اعتماد شده است.

صرف کارهای دعوت نمی‌کنند.

«اسلام مردان را از زیاده روی و افراط در موافقت و همراه شدن با همسرانشان در هر آنچه که می‌خواهند، منع کرده است.این به خاطر حفظ شخصیت مرد و جلوگیری از آسیب دیدن و خدشه دار شدن قوامیت اوست که این امر سبب فروپاشی زندگی خانوادگی خواهد شد...... امام محمد غزالی در کتاب احیاء به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: «نفس زن همانند نفس توست که اگر زمام آن را برای مدت کوتاهی رها کنی، تا مدتی طولانی از تو نافرمانی می‌کند و اگر آن را به اندازه ی یک وجب شل کنی، تو را یک ذراع به طرف خود می‌کشد و اگر به هنگامی که شدّت لازم است آن را مهار کنی، بر آن مسلط خواهی شد»».

شخصیت مرد نقش بزرگی در زندگی خانوادگی ایفا می‌کند، اگر مرد در زندگی همسرش، همه چیز او نباشد آن گونه که زن به عنوان الگو و نمونه ای عالی به او بنگرد و از جانب او احساس محبت کند، زندگی آنان دچار آشفتگی خواهد شد، بعضی از زوج ها معتقدند که تساهل و کم توجّهی به بعضی مسایل در ابتدای زندگی مشترک اشکالی ندارد؛ اما می‌بینیم که در طول زندگی، سرانجام قربانی این نادانی خواهند شد.

در حقیقیت باید گفت این روزهای آغازین زندگی مشترک است که آینده خانواده را تضمین می‌کند. پس زن و شوهر باید در این مرحله بیشتر از سایر مراحل زندگی هشیار و مراقب زندگی زناشوئی خود باشند.[۱]

۱- فتحی یکن، مشکلات دعوت و داعی، ص ۵۴-۵۵

در حقیقت بعضی از داعیان کار دعوت را رها می‌کنند و به سستی و ضعف می‌گرایند ومسئولیت های خانوادگی و نیازمندی ها و خواسته های همسرانشان را بهانه قرار می‌دهند؛ اما ممکن است ازدواج سبب اصلی این کار نباشد، بلکه سستی و ضعف داعی و پایین آمدن انگیزه ی او برای فعالیّت، عامل اصلی آن باشد. البته ازدواج می‌تواند یکی از سبب های ایجاد سستی باشد که در قسمت های بعدی به آن می پردازیم.

ازدواج و مسئولیت های خانوادگی و سرگرم شدن به امور آن، برای داعیانی که شخصیتی ضعیف دارند و می‌خواهند به هر بهانه ای از میدان دعوت دور شوند، به عنوان یکی از علائم و نشانه های سستی باقی می‌ماند.

۳ – مشغول شدن به تجارت و اقتصاد

بدون شک ثروت وسیله ی بسیار خوبی برای اجرای پروژه های تجاری و امور خیریه می‌باشد: «امروزه ثروت بیش از هر زمان دیگری محور زندگی شده است که به وسیله ی آن می‌توان به هر چیزی دست یافت و هر چیزی را از میان برد».[۱]

وجود انسان با حب مال آمیخته و عجین شده است، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَ تُحِبُّونَ المال حُبّاً جما». «و اموال و دارایی را بسیار دوست می‌دارید».[۲]

۱- عبدالکریم بکار، عصرناو العیش فی زمانه الصعب، ص ۲۴۳

۲- فجر؛۲۰

و می‌فرماید: «زُیِّن للنّاسِ حُبُّ الشهوات مـن النِّـساء و البنـین و القناطیرِ المُقنطرة من الذَّهَب وَ الفِضَّة و الخیل المُـسَوَّمة و الانعـام و الحرثِ ذلک متاعُ الحیاة الـدُّنیا و اللهُ عنـدهُ حُـسنُ المـآب». «بـرای انسان، محبت شهوات (و دلبستگی به امور مـادی) جلـوه داده شـده است، از قبیل عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و طلا و نقره و اسب های نشاندار (و مرکبهای ممتاز) و چهارپایان (همچون: شـتر و گاو و بز و گوسفند...) و کشت و زرع. اینهـا (همـه) کـالای دنیـای پـست (فعلـی) اسـت و سـرانجام نیـک (تلاشـگران در راه حـق) در پیشگاه خدا است (و هم او دانـد کـه در آخـرت بـه نیکوکـاران چـه چیزهایی عطا خواهد کرد) » .[1]

رسول گرامی اسلامﷺ می‌فرمایـد: «لَـو أنَّ لاِبـنِ آدمَ وادِیـاً مـن ذَهَبٍ أحبَّ أن یَکونَ له وَادیانِ...». «اگر انسان یک وادی طلا داشته باشد، آرزو می کند که دو وادی داشته باشد».[2]

در حقیقت هیچ دعوت و حکومتی جز به وسیله ی نیروی انسانی و ثروت و سرمایه تشکیل نمی‌شود. دعوت اسلامی ،در روزگار سخت مـا، بـرای تـلاش و فعالیّـت بیـشتر، نیـاز شـدیدی بـه ثـروت دارد. پیامبراسلامﷺ برای خدیجه(رض) تجارت کرده اسـت. ابـن اسـحاق می‌گوید: «خدیجه زنی تاجر، شرافتمند و ثروتمند بـود و مـردان را

۱- آل عمران؛۱۴

۲- بخاری در صحیح خود کتاب الرقاق، باب ما یتقی من فتنـة المـال (۲۲۴/۷، ۲۲۵) و مـسلم، کتاب الزکاة باب لو أن لابن آدم وادیین لابتغی ثالثـا (۷۵۲/۲) و ترمـذی در کتـاب الزهـد، بـاب ماجاءلو کان لابن آدم وادیان (۵۶۹/۴) و ابن ماجه کتاب الزهد، بـاب الأمـل و الأجـل (۱۴۱۵/۲) آن را روایت کرده اند.

برای کار تجارت در مقابل پرداخت سهم مشخّصی از سود حاصله اجیر می‌کرد، و قریش مردمانی تاجر بودند، هنگامی که خدیجه از راستگویی، امانتداری و بزرگواری پیامبرﷺ با خبر شد، کسی را نزدش فرستاد و پیشنهاد کرد که با کاروان تجاری اش به شام برود و گفت دستمزدی بیشتر از آنچه به دیگران داده است، به وی می‌دهد و غلامی را که « میسره» نام داشت، همراه او کرد. پیامبرﷺ نیز قبول کرد و با اموال خدیجه برای تجارت راهی شام شد و میسره (غلام خدیجه) نیز در این سفر تجاری همراه او بود.[۱]

خدیجه بعد از ازدواج با پیامبرﷺ، با کمک مالی خود، آن حضرت را در راه دعوت مردم به دین اسلام پشتیبانی کرد و در کنار او ایستاد و گواه این مطلب پیامبرﷺ است که می‌فرماید: «قد آمَنَت بِی إذ کَفَرَ بِی النّاسُ، و صَدّقَتنی إذ کذَّبَنِی النّاسُ، و واسَتنِی بِمَالِها إذ حَرَمَنِی النّاسُ، و رَزَقَنِیَ اللهُ مِنهَا الوَلَدَ، وَ لَم یَرزُقنِی مِن غَیرِهَا». «هنگامی که مردم به من کافر شدند او ایمان آورد و آنگاه که مردم مرا تکذیب کردند او مرا تصدیق کرد و هنگامی که مردم مرا محروم گردانیدند او با ثروتش مرا یاری کرد و خداوند از او فرزندانی به من عطا فرمود و از زنان دیگر مرا صاحب فرزند نکرد».[۲] از همه ی این مطالب به اهمیت مال و ثروت در راه دعوت به اسلام پی می‌بریم. اسلام پیروان خود را به کسب مال حلال و استفاده از دسترنج خود

۱- ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱ ص ۱۸۸ و البوطی، فقه السیرة النبویة، ص۸۰

۲- امام احمد آن را در مسند (۱۱۸/۶) روایت کرده است و ابن اثیر آن را در أسد الغابة، ج ۷ ص ۸۶ آورده است.

تشویق می‌کند. به وسیله ی مال است که راه دعوت ترسیم می‌شود و کار و کوشش در این راه آسان می گردد و به سبب آن، وسایل و امکانات نو فراهم می‌شود و داعیان را به نوآوری و خلاقیت در کار دعوت تشویق می‌کند و موانع و سدهایی را که مانع رسیدن نور دعوت اسلامی به دیگران است از بین می‌برد.

در غزوه ی تبوک «هنگامی که به تعداد زیادی مجاهد و مال فراوانی نیاز بود و بسیاری از مجاهدان نمی‌توانستند مخارج خودرا (برای این جهاد) تهیه و مرکبی آماده کنند که آن ها را به میدان جهاد برساند، پیامبر گرامیﷺ مسلمانان را تشویق کرد که هرکس به اندازه ی توان خود انفاق کند. «عباس بن عبدالمطلب بن عوف» دویست أوقیه نقره[۱] و «عاصم بن عدی» هفتاد بار خرما تقدیم کردند. زنان نیز در این امر مهم شرکت کردند و اموال و زیور آلات خود را برای تجهیز جنگجویان بخشیدند».[۲]

حضرت عثمان بن عفان(رض) نیز در این غزوه سیصد شتر همراه با نمد زین و پالان و هزار دینار انفاق و آن را تقدیم پیامبرﷺ کرد. حضرت ابوبکر صدیق(رض) تمامی دارایی و حضرت عمر بن خطاب(رض) نصف دارایی خود را در این راه بخشیدند.

ترمذی از زید بن اسلم و او نیز از پدرش روایت می‌کند که: «شنیدم عمر بن خطاب می‌گفت: پیامبرﷺ به ما امر کرد که (برای تجهیز مجاهدان) انفاق کنیم و من در آن هنگام اموالی داشتم.

۱- أوقیه وزنی است کمی بیشتر از ۲۱۳ گرم. (فرهنگ المنجد)

۲- السیرة النبویة، ص ۵۰۹ و ابو فارس؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۵ ص ۶۲۸

باخود گفتم که امروز در به دست آوردن حسنات از ابوبکر سبقت می‌گیرم - هرچند که تا کنون یکبار هم در این زمینه از او سبقت نگرفته ام -پس نیمی از اموالم را آوردم. رسول خداﷺ پرسید: چه چیزی برای خانواده ات باقی گذاشته ای؟ گفتم: نصف اموالم را باقی گذاشته ام. سپس حضرت ابوبکر(در آن روز) همه ی اموالش را آورد. پیامبرﷺ پرسید: ای ابوبکر چه چیزی برای خانواده ات باقی گذاشته ای؟ گفت: خدا و رسولش را باقی گذاشته ام. با خود گفتم که من هرگز در هیچ چیزی نمی‌توانم از ابوبکر سبقت بگیرم.[1]

«امام ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه تمیمی(ره)» پیروانش را به همبستگی و همکاری و تعاون با یکدیگر تشویق کرده واز ثروتمندان درخواست نموده است که یاور فقرا و پشتیبان آنها باشند تا یک فقیر ازپیروان او به خاطر نیازمندی مجبور نشود به سوی مخالفین دست نیاز دراز کند. ثروتمندان نیز با شور و شوق بی نظیری دعوت او را لبیک گفتند. داعی اباضیه«ابوحر» بسیار ثروتمند بود و غله ی سالیانه اش را به دو قسمت تقسیم می‌کرد و یک قسمت آن را در بین فقرای مسلمان تقسیم می‌کرد. البته همکاری آنها با یکدیگر

۱- ابو داود، کتاب الزکاة، باب فی الرخصة فی ذلک (۱۶۷۸/۲) و ترمذی کتاب المناقب باب فی مناقب ابی بکر و عمر(رض) (۳۶۷۵/۴) آن را روایت کرده و گفته است که این حدیث حسن صحیح است. و امام احمد در مسندش (۵۲۷/۲، ۵۲۴ ،۴۸۰، ۴۷۶) آن را از طریق هشام بن سعد و هم چنین بیهقی در سنن خود کتاب الزکاة باب ما یستدل به علی أن قوله (ص) خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی.... الخ. (۷۷۷۴/۴) و حاکم در مستدرک (۴۱۴/۱) آن را روایت کرده و گفته است که به شرط مسلم صحیح است و ذهبی با او موافق است. این داستان در کتابهای سیره آمده است به کتاب فقة السیرة النبویة ص ۴۳۴ دکتر بوطی مراجعه شود.

تنها در این موارد خلاصه نمی‌شد، بلکه ثروتمندان مسلمان در پرداخت بدهی کسانی از یارانشان که در حال بدهکاری فوت می‌کردند، مسابقه می‌دادند. ابوسفیان می‌گوید: «حاجب وفات کرد در حالیکه بدهکار بود و برادران مسلمانش وظیفه ی خود می‌دانستند که دَین او را بپردازند. «قرّه» به آنها گفت: ای برادران، در مورد بدهکاری او چه پیشنهادی دارید؟ سه نفر دیگر همراه قرّه بدهی او را به عهده گرفتند. در این هنگام « فضل بن جندب » که از بهترین مسلمانان و از ثروتمندان بود، وارد مجلس شد و او را از ماجرا با خبر کردند. فضل به آنها گفت که دَین او به تنهایی بر عهده ی من است مگر اینکه هیچ مالی برایم باقی نماند و از پرداخت آن عاجز باشم. امام ابوعبیده بیت المالی مخصوص برای دعوت و امور نظامی خود تاسیس و «حاجب طایی» را مسؤول آن کرده بود. از این در آمدها به مسلمانان نیازمند در بصره و اطراف آن کمک می‌کرد و هم چنین به سبب آن می‌توانست در برابر خطرهایی که دعوتش را تهدید می‌کرد ایستادگی کند».[۱]

پس دعوت باید منابع مالی داشته باشد.این نگرش درباره ی ثروت و به کارگیری آن در خدمت اسلام و مسلمین، با زهد در اسلام منافاتی ندارد و «آن گونه که عده ای تصور می کنند، فلسفه ی زهد در اسلام، مانعی برسر راه کار ،کوشش، تولید و آبادانی دنیا ایجاد نمی‌کند؛ بلکه هدف آن صیانت نفس از دنیا پرستی و در عین

۱- دکتر عوض خلیفات، الاصول التأریخیة للفرقة الإباضیة ص ۴۷-۴۹ با تصرف

حال دعوت به کار و کوشش است».[۱]

خلاصه این که بعضی از داعیان هنگامی که در راه دعوت فعالیّت می‌کنند، ناگهان به سستی و کسالت مبتلا می‌شوند و بـه تجـارت و کسب مال روی می‌آورند و دعوت را رها می‌کنند، به بهانه ی اینکـه آنها مشغول جمع آوری مال و ثروت هستند و دعـوت هـم نیازمنـد سرمایه می‌باشد. ای کـاش آنهـا ایـن امـوال را در راه دعـوت خـرج می‌کردند.آنها با ایـن کـار بـر روی سـستی و ضـعف خـود سـرپوش می‌گذارند. آنها به خاطر دعوت نیست که به تجـارت و کـسب مـال می‌پردازند بلکه به خاطر این است که به آن بهانه میـدان دعـوت را ترک کنند. آنها در کار تجاری خود از یک پروژه به پروژه ی دیگری می‌روند بدون اینکه موفقیّت و نتیجه ای به دست آورند؛ البتـه مـن هرگز فایده ی مال و ثروت را انکار نمی‌کنم همـان گونـه کـه بیـان نمودم و شواهد متعددی هم از سنت پیامبرﷺ و موضع گیری هـای صحابه و سلف صالح رادر این باره ذکر کردم. آنان مـال و ثـروت بـه دست می‌آوردنـد و آن را در راه دعـوت خـرج مـی‌کردنـد و میـدان دعوت را به بهانه ی به دست آوردن ثروت ترک نمی‌کردند.اما تفاوت زیادی است بین داعیانی که به سـستی و رکـود مبـتلا مـی‌شـوند و مردانی که خداوند در مورد آنها می‌فرماید: «رجالٌ لا تُلهِیهِم تجارةٌ و لا بیعٌ عن ذِکرِ اللهِ و إقام الصَّلاةِ و إیتاء الزَّکاة یَخَـافُون یومـاً تَتَقلَّـبُ فیهِ القلوبُ و الأبصارُ». «مردانی که بازرگانی و معامله، آنان را از یـاد خدا و خواندن نماز و دادن زکات غافل نمی‌سازد از روزی می‌ترسند

---

۱ -فتحی یکن، مرجع سابق، ص ۶۱

که دلهـا و چـشمها در آن دگرگـون و پریـشان مـی‌گردنـد».[۱] پـس تجارت و کسب مال و ثـروت آنهـا را از حـضور در میـدان دعـوت و تبلیغ رسالت خود باز نمی‌دارد.

۴ – گرایش به فلسفه ی زهد و تصوف

اسلام انسان را به زهد و ترک دنیا و شهوات تشویق کرده است و جایگاه دنیا در برابر آخرت را بیان کرده و بـی ارزشـی دنیـا و خطـر تأثیر آن بر دل و جان آدمی را یاد آور شده است.خداوند- تبـارک و تعالی- می‌فرماید: ‹‹وَ مَا هذه الحیاة الدُّنیا إلاّ لهوٌ و لَعِـبٌ و إنَّ الـدَّارَ الآخرةَ لَهِی الحَیَوانُ لَو کانُوا یَعلَمُونَ››. «زندگی این دنیـا جـز لهـو و لعب نیست، و زندگی سرای آخرت زندگی واقعی است، اگـر فهـم و شعور داشته باشند».[۲]

هم چنین می‌فرماید: ‹‹فَاما من طغـی و آثَـرَ الحیـاة الـدُّنیا فـانَّ الجحیم هی الماوی * و اما مَن خَافَ مَقامَ ربِّـه و نَهـیَ الـنَّفس عـن الهوی * فإنَّ الجنَّة هی الماوی››. «آن کس کـه طغیـان و سرکـشی کرده باشد و زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح داده باشد، قطعاً دوزخ جایگاه اوست و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد قطعاً بهشت جایگـاه او است».[۳]

۱- نور؛۳۷

۲- عنکبوت؛۶۴

۳- نازعات؛۳۹-۳۸

اسلام انسان ها را از این امر بر حذر می دارد که دنیا را مهم ترین بستر مسابقه و رقابت قرار دهند و یادآور می شود که افزایش حرص و طمع و سرگرم شدن به دنیا و در نتیجه اختصاص تمام زندگی به کسب آن، سبب نابودی آنان خواهد شد. هم چنان که سبب نابودی امت های پیشین شده است.

رسول گرامی اسلامﷺ می‌فرماید: « وَاللهِ مَا الفقر أخشَى عَليكُم ، و لكِن أخشَى أن تَبسُطَ الدّنيا علَيكُم كَمَا بسطَت عَلى مَن كانَ قَبلَكم فتَنَافَسُوها كَمَا تَنافَسُوها فَتُهلِكَكُم كَما اَهلَكَتهُم». «به خدا سوگند من از فقر بر شما بیم ندارم، بلکه بیم من از این است که دنیا بر شما مسلط شود همان گونه بر کسانی که پیش از شما بودند مسلط شد، آن گاه به رقابت (بر سر آن) بپردازید همان گونه که آنها به رقابت پرداختند و در نتیجه شما را هلاک و نابود کند آن گونه که آنها را نابود کرد».[1] و می فرماید: «مَن اصبَحَ وَ هَمُّهُ الدُنيا فَليسَ مِن اللهِ فِي شَيء». «هر کس صبح (از خواب برخیزد) و هم و غم او دنیا باشد او هیچ نسبتی و ارتباطی با خدا ندارد».[2] هم چنین اسلام

۱- بخاری در صحیح خود، کتاب الرقاق، باب ما یحذر من زهرة الدنیا و التنافس علیها (۲۲۰/۷) و کتاب المغازی، باب شهود الملائکة بدر (۱۲۲۴/۳) شماره (۴۰۱۶) و کتاب الجزیة و الموادعة مع اهل الذمة والحرب (۹۷۴/۲) شماره (۷۳۵۱) و مسلم کتاب الزهد (۲۹۶/۱۸ با شرح المنهاج) شماره (۷۳۵۱) و ابن ماجه در کتاب فتنة المال (۶۲۳/۴) شماره (۳۹۹۷) آن را روایت کرده اند.

۲- طبرانی در الاوسط (۴۷۴/۱) از طریق یزید بن ربیعه و او نیز از ابوذر (به عنوان حدیث) مرفوع روایت کرده است و ادامه حدیث چنین است (و من لم یهتم بامر المسلمین فلیس منهم، و من أعطى الذلة من نفسه طائعاً غیر مکره فلیس منا) و هیثمی در مجمع الزوائد (۲۴۸/۱۰) گفته است که طبرانی آن را روایت کرده است که در (سلسله راویان) یزید بن ربیعه رحبی وجود دارد که متروک است و منذری در ترغیب و ترهیب (۴۹۷۷/۴) به ضعیف بودن آن اشاره

ما را بر حذر می‌دارد از اینکه حب دنیا بر دل هایمان چیره شود و آنها را از برگرفتن توشه برای آخرت غافل سازد. پس انسان را به زهد در دنیا و رهایی نفس از قید و بند آن تشویق می‌کند.[۱]

پیامبرﷺ می‌فرماید: «مَن أحبَّ دنیاه أضرَّ بآخِرته ، و مَن أحبَّ آخِرَته أضرَّ بِدُنیاه ، فَآثِرُوا مَایَبقَى على مَا يَفنَى». «هر کس دنیایش را دوست بدارد به آخرتش ضرر می‌رساند و هر کس آخرتش را دوست بدارد به دنیایش ضرر می‌رساند. پس آنچه را که پاینده و باقی است بر آنچه که فانی است ترجیح دهید».[۲]

این بدان معنی نیست که مسلمان آبادان کردن دنیا و بهره مندی از نعمت های آن را رها کند، بلکه اسلام مسلمان را به کسب و کار و استفاده از دنیا تشویق می‌کند، بدون اینکه غرق دنیا شود و آخرتش را فراموش نماید.

این ایراد زمانی برداعی وارد می‌شود که گرایش او به زهد و تصوف به خاطر محاسن آن نباشد، بلکه برای فرار از میدان دعوت و به سبب سستی و ضعف و عدم فعالیّت به آن روی آورد و از آن به

کرده است. و البانی در سلسله احادیث ضعیف و موضوع (۳۱۰/۱) گفته است که این حدیث بسیار ضعیف است و عراقی در المغنی فی حمل الاسفار ج ۳ ص ۲۱۷ گفته است و ابن ابی الدنیا از حدیث انس با اسناد ضعیف و حاکم از حدیث حذیفه آن را روایت کرده اند. روایت حاکم از طریق اسحاق بن بشر است و ذهبی نیز به دنبال او می‌گوید؛ گفتم که اسحاق (در سند) نیست و خبر را موضوع می‌پندارم، المستدرک علی الصحیحین (۳۱۷/۴)

۱- مشکلات الدعوة والدعیة، ص ۶۰

۲- امام احمد در مسندش (۴۱۲/۴) و بیهقی در کتاب الجنائز، باب ما ینبغی لکل مسلم ان یستعمله من قصر الامل و الاستعداد للموت.... الخ (۶۵۱۶/۳) و سیوطی در الجامع الصغیر (۸۳۱۳) آن را روایت کرده و به صحیح بودن آن اشاره کرده است.

عنوان وسیله ای برای سرپوش گذاشتن بر ناتوانی خود در کار دعوت، استفاده کند، زیرا در صوف نوعی راحتی و آسایش و رهایی از مشکلات و سختی های کار دعوت وجود دارد. این گونه رفتار و شیوه ی عمل تنها به خاطر نگرش و برداشت نادرست از زهد و تصوف حاصل می‌شود. عده ای گمان می‌کنند که اسلام انسان را به زهد و کناره گیری از دنیا و نشستن در گوشه ی مسجد و عبادت در غارها و ترک خیرات و نعمت های دنیا و عدم تلاش برای بدست آوردن آنها دعوت می‌کند.در نتیجه به فقر خود قانع هستند و برای آباد کردن دنیا و معاشرت و همزیستی با مردم به منظور بهره بردن و بهره دادن اقدامی نمی‌کنند، در صورتی که خداوند -تبارک و تعالی- در مورد بهره بردن از زینت ها و نعمت های دنیوی همراه با عدم کوتاهی در انجام عبادات و واجبات و دوری از منهیات می‌فرماید:

«زُيِّن لِلنّاس حبُّ الشَّهوات مِن النِّساء و البَنين و القناطيرِ المُقنطَرةِ مِن الذَّهبِ و الفضَّةِ و الخيل المُسَوَّمةِ والأنعامِ و الحرثِ ذلک متاعُ الحياةِ الدُّنيا و اللهُ عنِده حُسنُ المآب».[1]

پس اسلام به سرکوب و از بین بردن این گونه غرایز نفسانی در انسان دعوت نمی‌کند؛ بلکه معتقد است که اینها غریزه های فطری و امیالی انسانی و تمایلات و خواسته هایی مباح و مورد توجّه هستند و آن گونه که به غلط برداشت می شود، تمایلاتی پلید و زشت نمی‌باشند؛ بلکه امیال و انگیزه های طبیعی و فطری در نفس

۱- انعام؛۵۱

انسان هستند که اسلام برای ریشه کن کردن آنها نیامده است؛ بلکه خواهان کنترل و هم سو نمودن آن ها با فطرت بشری و قوانین طبیعی و الهی است. پس میل و علاقه به زن، فرزند، ثروت فراوان و... جزئی از تکوین و سرشت اصلی انسان است که نباید آن را انکار کرد و یا آن را زشت و پست شمرد و از آن دوری گزید، بلکه یک جنبه ی ضروری برای تداوم زندگی بشری است تا به وسیله ی آن انسان بتواند رشد و نمو کند و حیاتش را ادامه دهد. لذا شایسته است که ما از دیدگاهی اسلامی و صحیح به زهد و تصوف نگاه کنیم، دیدگاهی که مبتنی بر تعالیم قرآن کریم وسنت پیامبر گرامیﷺ باشد. می‌بینیم که عالمان گذشته برداشت صحیحی از زهد و تصوف داشته اند و چنین برداشتی آنها را از کار دعوت و نشر علم و طلب روزی و بهره مندی از زیبایی های زندگی دنیوی باز نداشته است. به عنوان مثال «شیخ علامه ابومحمد عبدالله بن برکه» عالم بسیار ثروتمندی بود و سوار بر اسب از مزارع و نخلستان های خود بازدید می‌کرد و در عین حال سرمایه ی او پشتیبان بسیار خوبی برای نشر علم بود .او مدرسه ی مشهوری بنا کرد که بسیاری از طالبان علم درداخل و خارج عمان را در خود جای داده بود.[۱]

پیامبر گرامی اسلامﷺ زاهد و تارک دنیا بود، اما در عین حال در کار، تلاش، کوشش، فعالیّت و جدیّت اُسوه و الگوبود.

۱- ابن برکة و آراءه الأصولیة، ص ۲۵، رسالة إكمال متطلبات الماجستير فی الفقه و أصوله تألیف شیخ جابر السعدی، و اتحاف الاعیان فی تأریخ بعض أعلام عمان، ج ۱ ص ۲۹۵ تالیف شیخ سیف بن حمود البطاشی.

پس داعی هنگامی که به ضعف و سستی و شکست مبتلا می‌شود و در گوشه ی مسجد عزلت می‌گزینند و کار دعوت را به بهانه ی تهذیب نفس رها می‌سازد، روزنه ای برای دشمنان اسلام باز کرده که به توطئه و مکر علیه اسلام و مسلمانان دست بزنند؛ لذا بار مسؤولیت این گناه تا روز قیامت بر دوش او خواهد بود. آری او خواهان صفای روح و پاکی درون از هر گونه آلایش است و می‌خواهد خدا را فراوان ذکر گوید، اما نه به خاطر انجام دادن یکی از واجبات (بلکه به خاطر فرار از میدان دعوت). پس بهتر آن است که او در حالی که به صفای روح خود می‌اندیشد، در میدان دعوت هم به فعالیّت بپردازد و این هر دو را با هم داشته باشد.

۵ – هم نشینی با افراد بیکار و بی مسؤولیت

یکی از خطرناک ترین مظاهر سستی، ترک هم نشینی با داعیان صالح و نیکوکار و هم نشینی با افراد بی مسؤولیت و بیکار است. این امر در بعضی از داعیان، هنگامی که در رأی و اندیشه اش با سایرداعیان اختلاف پیدا می کند، دیده می‌شود، در نتیجه آنها را ترک می‌کنند و شیرینی همراهی با برادران ایمانی را که موجب برانگیخته شدن احساسات و بیداری وجدان در آدمی می‌شود، به فراموشی می‌سپارند.

داعی گرامی! بدان که هم نشینی با افرادی که نسبت به اصلاح جامعه بی توجه و بی خیال هستند، تو را طعمه ی شیطان می‌کنند. پیامبر گرامیﷺ می‌فرماید: «فَإنَّما يَأكُلُ الذِّئبُ مِنَ الغَنمِ القَاصِيَةَ».

«گرگ، گوسفند دور افتاده از گله را می‌خورد» و می‌فرماید: «فَإنَّ الشّیطانَ مَعَ الواحِدِ ، وَ هُوَ مِنَ الإثنَینِ أبعَدُ». «شیطان همراه شخص تنهاست و از دو نفر (جمع) دور است». لذا یکی از شیوه های شیطان برای گمراه کردن این است که در قلبت نسبت به برادرانت تنفر و کینه ایجاد می کند و به تو می‌گوید: فلانی فلان کار را انجام داده و آن یکی هم مزاحم توست و همین طور شیطان پیوسته در دلت وسوسه می‌کند تا اینکه به فردی ضعیف و کسل تبدیل می‌شوی و طولی نمی‌کشد که دنیا و دلبستگی به آن و پیروی از تمایلات شهوانی بر تو چیره می‌شود و نهایتاً در بند شیطان و تفکرات پوچ و بی ارزش گرفتار خواهی شد و قلبت را ترس و وحشت واحساس بیگانگی از برادران دینی و کار دعوت و مجالس علم فرا می‌گیرد، تا اینکه به لقمه ی آماده و شکاری بی تحرک در دستان شیطان تبدیل می‌شوی. این همان خسران مبین (زیانمندی آشکار) است.

من جوانی را می‌شناسم که در کار دعوت و امر به معروف و نهی از منکر فعالیّت می‌کرد، ناگهان به سستی گرایید و بعد از آن از داعیان و افراد صالح دوری گزید و میدان دعوت را رها کرد و با انسان های بی مسؤولیتی که ساعت های طولانی از وقت خود را بیهوده سپری می‌کردند، هم نشین شد. در نتیجه کم کم استقامت و صلاحیت خود را از دست داد.

رسول خداﷺ چه زیبا فرموده است که: «إنَّما مَثَلُ الجَلیسِ الصَّالِحِ وَ الجَلیسِ السّوءِ کَحَامِلِ المِسکِ وَ نَافِخِ الکیرِ ، فَحَامِلُ المِسکِ إمّا أن یُحذِیک و إمّا أن تَبتَاعَ مِنه و إمّا أن تَجِدَ مِنهُ رِیحاً

طَیّبَةً وَ نَافخُ الکِیرِ إمّا أن یُحرِقَ ثِیَابَکَ و إمّا تَجِدُ مِنهُ رِیحاً خَبِیثَـةً».
«هم نشین خوب مانند عطر فروش و هـم نـشین بـد مانـند آهنگـر است. عطر فروش یا اینکه مقداری (عطر) بـه تـو مـی‌دهـد، یـا از او خرید می‌کنی و یا بوی خوشی از جانب او به مشامت مـی‌رسـد. امـا آهنگر یا لباس هایت را می‌سوزاند و یا اینکه بوی بدی از طرف او به مشامت می‌رسد».

و تـو ای داعـی گرامـی! در کنـار بـرادران دینـیِ خـود قـوی و نیرومندی اما در تنهایی فرد ضعیفی هستی. می گویند کـه زیبـایی مرد به فراوانی برادرانش (دوستانش) می باشد.

حضرت عمر بن خطاب(رض) فرموده است: «لِقَاءُ الإخوانِ جَـلاءُ الأحزَانِ». «دیدار دوستان حزن و اندوه را می زداید».[1] در حدیثی از پیامبرﷺ روایت شده است که: «خداوند- تبارک و تعالی- می‌فرماید: محبت من بر کسانی که به خاطر من همدیگر را دوست می دارند و کسانی که به خاطر من هم نشینی می‌کنند و کسانی که بـه خـاطر من همدیگر را زیارت می‌کنند و کسانی که به خاطر من جمعشان با دوام اسـت، واجـب شـده اسـت».[2] زنـدگی بـدون بـرادران (دینـی) زیانمندی است. هر گاه محبت و دوستیِ خدایی در دل مردم بمیرد، کمک و یاری رساندن متوقف خواهد شد و در نتیجه مردمان بـدون عاطفه و شور و احساس با همدیگر رفتار می‌کنند.[3]

---

۱ -مفسدات الاخوة، ص ۱۵

۲- امـام ربیـع درمـسند خـود (۶۹) بـاب حـبّ (۴۶/۱)و امـام احمـد در مـسندش (۲۱۹۶۳/۱۶، ۲۱۹۰۱) آن را روایت کرده اند.

۳ -عباس السیسی، الدعوه إلی الله،ص۷۶.

۶- هدر دادن وقت

وقت گرانبهاترین دارایی انسان است. وقت نفسهایی است که باز نمی‌گردد و قابل تبدیل و ذخیره سازی نیست. نفس های عمر که بگذرد باز نمی‌گردد. دانشمندان و متفکران مسلمان و غیر مسلمان کتاب های زیادی در مورد اهمیت وقت و نحوه ی استفاده و مدیریت آن نوشته اند، لذا در اینجا به اطاله ی کلام نمی‌پردازم،[۱] اما می‌گویم: بیهوده سپری کردن وقت یکی از نشانه های سستی و رکود در داعیان است و این به خاطر ناتوانی آنها در محقّق ساختن اهداف و یا مبهم بودن اهدافشان می باشد. در نتیجه اوقاتشان را در کارهای بیهوده و سخنان پوچ و بی فایده تباه می‌کنند و به تماشای تلویزیون می‌نشینند و بیهوده و بی فایده از یک کانال به کانال دیگری سرک می‌کشند و هدفی جز اتلاف وقت و سپری کردن آن ندارند. بعضی نیز با خوابیدن های طولانی وقت خود را می‌گذرانند یا به عبارت دیگر اینگونه وقت کشی می‌کنند و هنگامی که به آنها گفته می‌شود که به میدان دعوت باز گردید، اوضاع و شرایط زمانه را بهانه قرار می‌دهند. این بهانه شعاری برای همه ی کسانی شده است که به سستی و ضعف مبتلا شده و همّت و اراده ی قوی ندارند و از میدان دعوت و سختی ها و مشکلات آن و فداکاری در این راه دور شده اند و مقتضیات و شرایط زمانه را بهانه ی وقت کشی و بیهوده

۴-کتاب دلیل التدریب القیادی ،هاشم طالب و کتاب فن اداره الوقت ،یوجین جریسمان و ۱۲۵ طریق لحفظ الوقت، ابی القعقاع و کتاب الوقت عمار أودمار، جاسم مطوع و کتاب فن استغلال الوقت اثر مؤلف مراجعه شود.

گذراندن عمر قرار می‌دهند. متأسفانه این پدیده در میان همه ی کسانی که به سستی و رکود دچارشده اند مشاهده می‌شود.

۷ - خلاف وعده

بعضی از داعیان که به سستی و ضعف دچار می‌شوند، هنگامی که از آنها خواسته می‌شود در انجام کارهای دعوت شرکت داشته باشند، عذر می‌آورند و پاسخ مبهمی می‌دهند که مثبت و منفی بودن آن دقیقاً مشخّص نیست و با عباراتی از قبیل: انشاءالله خیر است،تاببینیم خدا چه می خواهد و یا عبارات مقدسگرایانه ی دیگری، انسان را دچار سردرگمی و بلاتکلیفی می‌نمایند. در حالی که از آن به عنوان وسیله ای برای فرار از انجام کارهای دعوت استفاده می‌کنند.بدتر و تلخ تر از آن این است که هنگامی وعده ای می‌دهند، به بهانه ی مناسب نبودن اوضاع و شرایط به آن وفادار نیستند، در حالیکه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: « یا ایُّها الذین آمنُوا لِم تقولون ما لا تفعَلُون * كَبُر مَقتاً عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون». «ای مومنان! چرا سخنی به (دیگران) می‌گویید که خودتان به آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگویید و خودتان به آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد».[1]

خلاف وعده به عنوان یکی از علامت ها و نشانه های نفاق به شمار می‌آید. رسول گرامیﷺ می‌فرماید: «آيَـةُ المُنـافِقِ ثَـلاث: إذا حدَّث كذب وَ إذَا وَعَدَ أخلَفَ وَ إذَا ائتُمِنَ خَانَ». «نشانه ی منافق سه

۱- صف؛۳-۲

چیز است: وقتی زبان به سخن می‌گشاید دروغ می‌گوید و هر گاه وعده ای می‌دهد خلاف وعده می‌کند و هر گاه امانتی به او سپرده می‌شود خیانت می‌کند».[۱] بروز این امر از فردی که مورد اعتماد است، بسیار زشت است؛ زیرا به انجام کاری قول می‌دهد اما آن را انجام نمی‌دهد و وعده ای می‌دهد اما به وعده ی خود وفا نمی‌کند. زشت تر از آن این است که برای ساعت مشخصی قرار می‌گذارد اما حضور نمی‌یابد و عذری هم نمی‌آورد، یا اینکه با تاخیر حضور می‌یابد و عذرهای پوچ و واهی می‌آورد که از افراد مورد اعتمادی چون او پذیرفتنی نیست. چه بسیارند کسانی که مدت های طولانی از وقت گرانبهای خود را بخاطر انتظار کشیدن برای چنین افرادی صرف کرده اند، افرادی که قدر اوقات خود را نمی‌دانند و به وعده های خود وفا نمی‌کنند و یا هنگامی که با تاخیر بر سر قرار خود حاضر می‌شوند ازنحوه ی رفتار و گفتارشان متوجّه می‌شوی که این مساله(خلاف وعده) از نظر آنها اهمیت چندانی ندارد. از جمله‌ی اعمال ناپسند این است که چنین افرادی بعد از شروع به کارهای نیک بر انجام آن پایدار نیستند واموری را که به عهده گرفته اند به

۱- صحیح بخاری، کتاب ایمان، باب نشانه های نفاق (۱۷/۱) و کتاب شهادت، باب (امر به وفای عهد) (۲۲۳/۳۲) و کتاب وصایا، باب (من بعد وصیّه یوصی بها اودین) (۲۵۷/۳) و کتاب ادب، باب (یا ایها الذین آمنوا اتقوالله ـ و کونوا مع الصادقین). (۱۲۴/۷) و مسلم کتاب ایمان، باب بیان ویژگیهای منافق (۷۸/۱) و این را اضافه کرده است (وإن صامَ و صلّی و زَعَم انّه مسلم)، ترمذی کتاب ایمان باب آنچه را که درمورد نشانه های منافق آمده است (۱۹/۵)، نسایی در سفن کبری کتاب تفسیر، باب نشانه های منافق (۳۲۹/۶) و کتاب ایمان و شرایع آن باب نشانه منافق (۵۳۵/۶) آن را روایت کرده اند.

نحو شایسته انجام نمی‌دهند.

البته این عمل آنان ناشی از کم فهمی و عدم آگاهیشان از عواقب خلاف وعده ی عمدی و زیان هایی است که به دنبال دارد، زیانهـای روحی و روانی ناشی از انتظارهای طولانی و گوش به زنـگ بـودن و ضررهای حاصل از هدر دادنِ اوقات گرانبهـا وغیـره.ایـن تاخیرهـای مکرر سبب خواهد شد که اعتماد و اطمینان مردم نسبت به چنـین افرادی کم شود و نهایتاً به حضور و عدم حـضور آنهـا اهمیتـی داده نشود. شاعر می‌گوید:

قَد قَضَينَا العُمرَ فِي مَطَلِكُم وَظَنَنّا وعدَكُم كان مَناما
إذا مِتـنَا نَـرى وَعـــدَكُم أم إذا كُنّا تُراباً و عِظاما؟

«عمر خود را در تاخیر کردن های شما گذراندیم و وعـده هـای شما را خواب و خیال پنداشتیم. آیا هنگامی که بمیریم صدق وعـده های شما را می‌بینـیم یـا آنگـاه کـه بـه خـاک و اسـتخوان تبـدیل شدیم؟»

۸ – مشغول شدن به کارهای دیگر

این پدیده در بین داعیانِ کسل و ضعیف رایج است. آنها دوری از میدان دعوت و فرار از سختی ها و مشکلات آن را ترجیح می‌دهنـد وبه انجام کارهایی می‌پردازند که فایده ای جز اتلاف وقت برای آنهـا ندارد؛ البته تحت عناوین براق و فریبنده ای مثل:

– دید و بازدید و ملاقات های طولانی و بی فایده.

– مطالعه‌ی مجلات و فصلنامه ها و اختصاص دادن وقت فـراوان

به این کار به حساب اینکه این نوع مطالعه یکی از اصول علمی و دعوت است.

– پرداختن به شکار و ماهیگیری به صورت تفننی که می‌تواند سبب قساوت قلب شود.

–مسافرت های بی مورد که هیچ سود و فایده ای در بر ندارد.

– زیاده روی در گوش دادن به سرودهای اسلامی صرفاً به خاطر لذت و سرگرمی.

– جدل و مناقشات بی فایده و عدم پیشنهاد راه حل های سازنده.

این نوع کارها و اعمال مشابه آن، تنها بر سستی و ضعف و نبودِ همّت و اراده ای قوی برای انجام کار دعوت در شخص داعی دلالت می‌کند. این پدیده ها داعی را به انحراف از راه راست و سقوط در منجلاب گناه و رذایل سوق می‌دهد.

علل و عوامل سستی ودرمان آن

برادر داعی! بدان، داعی‌ای که بدون تلاش و فعالیّت زندگی کند و بر کسانی که پیرامون او هستند موثّر نباشد، تنها جسمش زنده می باشد و روحش مرده و بی تحرک است.جسم بی روح و حرکت مانند درخت بی ثمر فایده و محصولی در بر ندارد.چنین کسی به مثابه‌ی بار سنگینی بر دوش جریان دعوت می‌باشد و از جمله‌ی کسانی است که در حاشیه‌ی میدان قرار می‌گیرند و به طور کلّ از حقیقت و واقعیّت امر دور هستند و به امور مسلمانان اهتمام

نمی‌ورزند. این بدان سبب است که: «دعوت یک جریان و سیستم پویا و متکامل و تاثیر گذار است».[۱]

شکی نیست که هر دوره ای از نظر پیشرفت، تحوّلات، امکانات، دست آوردها، قوّت، ضعف، شیوه ها و وسایلش، با دورهای دیگر متفاوت است. هم چنین علل و عوامل سستی نیز در یک زمان نسبت به زمان دیگر و از مکانی به مکانی دیگر، بر حسب اوضاع و شرایطی که بر دعوت و داعی می‌گذرد، متفاوت است. لذا بعضی از علل و عوامل سستی را، همراه با روش درمان هر کدام از عوامل ایجاد کننده آن بیان می‌کنم و سپس یک درمان عمومی را تقریباً برای همه‌ی علل و عوامل سستی ذکر می‌نمایم.

علّت اول: مبهم بودن هدف و غفلت از آن

زندگی بدون هدف معنایی ندارد و خداوند- تبارک و تعالی- انسان را عبث و بیهوده نیافریده؛ بلکه او را برای هدف و غایتی مشخّص آفریده است. خداوند- تبارک و تعالی- می‌فرماید: «أفَحَسِبتُم أنَّما خَلقناكُم عبثاً...». «آیا گمان برده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم...».[۲]

و می‌فرماید: «وَ ما خلقتُ الجِنَّ و الإنسَ إلاّ ليعبدونِ». «ما جن و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده ایم».[۳] هدفی که هر

۱- مشکلات دعوت و داعی، ص ۷۶

۲- مومنون؛۱۱۵

۳- ذاریات؛۵۶

مسلمان برای آن تلاش می‌کند، به دست آوردن رضوان الهی است و این امر تنها با بندگی و عبودیّت کامل در دنیا محقّق می‌شود. به گونه ای که فرد پیروی از هوی و هوس خود را کنار بگذارد و به عبادت خداوند یکتا بپردازد؛ هم چنین کسانی را که از فطرت پاک و راه راست منحرف شده اند، با خود همگام سازد و آنها را از گمراهی و سرگردانی، به سوی فطرت پاک و ایمان و هدایت باز گرداند. به این ترتیب مسلمان می‌تواند بزرگ ترین هدفش را در دنیا محقّق سازد. به همین خاطر، رهبری و پیشوایی در اسلام برای این است که رهبر برای رسیدن به بزرگ ترین هدف در دنیا سعی و تلاش کند، هدفی که خداوند -تبارک و تعالی- اینگونه آن را بیان می‌کند: «وَ لَینصُرَنَّ اللهُ مَن یَنصُرهُ إنَّ اللهَ لَقویٌّ عزیزٌ * الذین إن مکَّنّا هُم فی الارض أقاموا الصَّلاة و آتَوا الزَّکاة وَ أمَرُوا بالمعروفِ وَ نَهَوا عَن المنُکر و لِلِه عَاقِبَةُ الأمُور». «و به طور مسلّم خداوند یاری می‌دهد کسانی را که (با دفاع از آیین و معابد) او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است. (آن مومنانی که خدا به ایشان وعده‌ی یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هر گاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم ، نماز بر پا می‌دارند و زکات می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و سرانجام همه‌ی کارها به خدا بر می‌گردد».[1] پس بزرگ ترین هدف مسلمان در این دنیا همان اموری است که در این آیه ذکر شده است، یعنی: اقامه‌ی نماز، پرداخت

۱- حج؛۴۱-۴۰

زکات، امر به معروف و نهی از منکر.[1] هر گاه هدف برای کسی که به امر دعوت می‌پردازد واضح و روشن نباشد، نمی‌تواند به راه خود ادامه دهد و به ناکامی، سستی و درماندگی دچار می‌شود. چون نامشخّص و مبهم بودن هدف، بسیاری از فرصت های به دست آمده را از او می‌گیرد و روحیه‌ی تلاش، کوشش و فداکاری در راه دعوت را در وجود او از بین می‌برد. نمونه هایی از تاثیرات منفی ابهام در هدف و غفلت از آن به شرح زیر است:

۱- بسیاری از فرصت های به وجود آمده برای دعوت را از داعی می‌گیرد.

۲- داعی را به سوی ضایع نمودن وقت می‌کشاند.

۳- مانع از بذل جان و مال و وقت در راه دعوت می‌شود.

۴- سبب می شود که داعی خود سرانه و کورکورانه به کار دعوت بپردازد.

۵- به برنامه ها و تنظیمات اهمیّت ندهد و بدان ها توجّه نکند.

۶- شور و هیجان مطلوب در او از بین برود و احساسات پر شور و شرر و بدون تفکّر و برنامه در جای آن بنشیند.

۷- بر هدف مطلوب تمرکز نکند.

۸- هیجانات و احساسات درونی اش در اثنای انجام وظیفه راکنترل نکند.

۹. امکانات و توانایی های مادی وانسانی را در کارهای پوچ و بی فایده هدر دهد.

۱- شیخ احمد بن حمد خلیلی القیادة فی الإسلام، ص ۱۲-۱۳

۱۰. مشکلات فکری که مانع تحقق اهداف دعوت مـی‌شـوند، در راهش به وجود آیند.

۱۱- و شکست، ناکامی، لغزش و سستی در راه دعوت بـه وجـود آید؛ زیرا چنین فردی در راهی مبهم حرکت می‌کند که نمی‌دانـد از کجا شروع شده و به کجا ختم خواهد شد؛ در نتیجه نمـی‌توانـد بـه آنچه که می‌خواهد دست یابد (و یا اینکه اصـلاً) نمـی‌دانـد کـه چـه می‌خواهد؟

درمان

لازم است که داعی با همّـت، اراده، مـدیریّت، شـور و حماسـه‌ی توأم با فکر و نیز با طرح و برنامه ریزی منظّم و دقیق بـرای محقّـق ساختن اهدافش سعی و تلاش کند. بنابراین ابهام در هدف می‌توانـد مانع تحقّق این خواسته ها شود؛ لذا تنها با روشن بودن هدف اسـت که داعی می‌تواند در کار دعوت(چه بصورت فردی و چه بـه صـورت گروهی و جمعی) اهدافش را برآورده کند و دعوت خود را به سـوی پیشرفت و موفقیّت پیش ببرد. «اگر می‌خواهی که دعوتی توانمند و موثر داشته باشی، به گونه ای که مردم پیرامون آن جمع شوند و آن را یاری نماینـد، پـس بایـد آن را بـه صـورتی شـفّاف ارائـه دهـی و اهدافش را بوضوح بیان کنی و حقیقتی را کـه خـود بـه آن معتقـد هستی قاطعانه اعلام نمایی. اما ابهام گویی و پیروی از راه و روشهای پیچ در پیچ باعث دور شدن راه و نرسیدن به هدف مورد نظر خواهد شد و این بدان معنی است که افراد دعوت بایـد دعـوت و اهـداف و

وسایل آن را به طور کامل فهمیده باشند.اگر چنین نباشد، آشـفتگی و بی نظمی به وجود می آید و مراحل اولیّه‌ی دعوت با مراحل پایانی آن خلط و اشتباه می‌شود که ایـن امـر سـبب لغـزش و سـردرگمی خواهد شد.در سیره‌ی پیامبرﷺ اهداف هـر مرحلـه از دعـوت کـاملاً واضح و مشخّص بوده است. در ابتدای کار، آن حـضرت بـه صـورتی شفاف، بر دعوتِ مردم به سوی عبادت خدای یگانه و تـرک عبـادت غیر خدا تمرکز کرده و سپس وارد مرحله‌ی جدیدی شده که عبارت است از: جستجوی مکانی امن برای داعیان وکار دعوت، مکـانی کـه بتواند پایگاهی برای قدرت و استقرار در زمین باشـد؛ پـس خداونـد اهل یثرب را برای این امر مهم انتخاب کرد و آنهـا بـه دیـن اسـلام گرویدند. در مراحل بعدی، دعوت تبدیل به دولت شد و سپس دولت از مرحله‌ی جهاد دفاعی به مرحله جهاد وارد شد تا دینِ همه، دیـن مورد رضایت و پسند خداونـد باشـد. چنـین وضـوح و شـفافیّتی در هدف و پافشاری بر آن، عرب را شیفته‌ی دعوت و صاحب آن (رسول گرامی اسلامﷺ) کرده بود. چون اصرار و پافشاری بر حق و دفـاع از آن سبب بیداری مردم خواهد شد و با خود خواهند گفت که اگر این راه حق نبود، این همه افراد با جانفشانی از آن دفاع نمـی‌کردنـد».[۱] وضوح و شفافیّت در هدف تاثیرات مثبتی برروند ادامـه‌ی حرکـت و رسیدن به هدف مورد نظر و موفقیّت در کار دعوت می‌گذارد.

۱- خواطرفی الدعوة، ص ۸۵

محاسن روشن بودن هدف:

۱ – مشخّص نمودن هدف

منظور از آن تلاش و امکاناتی است که بایستی معطوف به هدف مورد نظر باشد و به صورت فعالیّت های پراکنده و متفرّق نباشد؛ بلکه منطبق بر زمان، توانایی ها و امکانات مادی و انسانی باشد.

۲ – وضوح دیدگاه

وجود اهداف روشن و واضح مثل مناره ای است که نور و روشنایی از آن ساطع می‌شود تا راه های راست و درست را برای حرکت در مسیر آن و راه های نادرست و باطل را برای دوری از آن ها نمایان کند.

۳ – بهبود وارتقای عملکرد

وضوح هدف سبب می‌شود تا عملکرد داعی، بر فعالیّت های مهم و اساسی دعوت متمرکز شود و در چهارچوب صحیحی قرار گیرد و به هدر رفتن فعالیّت ها را به حداقل برساند.

۴ – به دست آوردن قابلیّت و کار آیی در طرح و برنامه ریزی

واضح بودن هدف، فرد را به برنامه ریزی و اتّخاذ استراتژی صحیح و مشخّص کردن شیوه ها، روش ها و اولویت هایی قادر می‌کند که راه رسیدن به هدف را هموار می‌سازد.

۵ –نشان دادن حداکثر لیاقت و کارائی در عمل و اجرای برنامه

وجود اهداف روشن، معیار و ملاک های ضروری را بـرای اجـرای گام به گام طرح و برنامه ها مشخّص مـی‌کنـد، بـه ایـن معنـی کـه شخص در می‌یابد که آیا این طرح و برنامه ها و اجرای آنهـا در ایـن مرحله برای رسیدن به هدف مورد نظر مناسب است یا نه؟ در نتیجه داعی برای اجرای برنامه ها در مسیر مناسـب بـه اتخـاذ روش هـا و اسالیب ضروری و صحیح می‌پردازد.

۶ - بدست آوردن کارایی در ارزیابی طرح ها و برنامه ها

منظور از داشتن کارایی، توان پاسخگویی به ایـن سـوال اساسـی می باشد که: هدف مورد نظر تا چه اندازه تحقّق یافتـه اسـت؛ البتّـه مشخّص است که با نبودن هدف و یا عدم وضوح و شفافیّت آن، این پرسش خود به خود منتفی خواهد شد.

۷ – تسلّط و کنترل بهتر

وجود هدف مشخّص، قدرت تسلّط و کنترل بر مسیر حرکت را با همه‌ی ابعادش به فـرد مـی‌دهـد، در نتیجـه شـخص در مـسیرهای گوناگون و متناقض منحرف نمی‌گردد و با موانع و عوامـل بازدارنـده روبرو نمی‌شود. عوامل بازدارنده ای که مـانع اجـرای طـرح و نقـشه های درست می‌شوند و سـرانجام آن هـا را بـه تبـاهی مـی‌کـشانند. کنترل و تسلّط بر مسیر فعالیّت و حرکـت، شناسـایی نقـاط قـوّت و مثبت را یکی پس از دیگری ممکن می‌سازد، در نتیجه برای تقویـت

و بهره برداری از آن ها، به تلاش و جدیّت وادار می شود.

۸ – فرصت انتخاب

هدف روشن، میدان مشاهده را وسعت می‌بخشد، آن گونه که می‌توان بر حسب اولویت ها دست به انتخاب زد. این انتخاب ممکن است در چهار چوب خود اهداف یا در چهار چوب موارد جایگزین پیشنهادی برای برنامه ریزی و استراتژیهای مربوط به اجرا و روش ارائه‌ی آن باشد.

۹ – ایجاد انگیزه‌ی درونی

هدف واضح و مورد قبول افراد، همانند محرّک و انگیزه ای عمل می‌کند که افراد را به کار و کوشش درست و تمرکز بر آن وا می‌دارد. چون افراد دائماً در حال طلب و تدارک نتایج مطلوبی هستند که دارای مزایا و امتیازاتی باشند و می‌خواهند از زیان و رنج هایی که ناشی از شکست و ناکامی آن هاست دور شوند. پس اهداف واضح و روشن یک ذهنیّت آماده برای آنها ایجاد می‌کند.[۱]

۱۰ – خالص کردن نیّت و هدف برای خدا در تمام اعمال

به این معنی که برای هر کاری، هر گام کوچک یا بزرگی که بر می‌دارد، هدف اصلی اش رضایت خدا باشد. «حسن بصری» در مورد «عمر بن عبدالعزیز» می‌گوید: «گمان نمی‌کنم که عمر بن

۱- دکتر بشیر صالح رشیدی، التعامل مع الذات ص ۱۱۱-۱۱۳

عبدالعزیز هیچ گامی بدون قصد و نیّت برداشته باشد». «سلمان» (رض) گفته است: «من خوابم را همانند قیام، عبادت به شمار می‌آورم». به این ترتیب داعی با تمام حرکات و سکناتش برای دست یابی به هدفش، تنها رضای الهی را در نظر دارد.

ممکن است کسی سوال کند آیا این بدان معنی است که زندگی باید سراسر جدی باشد و در آن جایی برای استراحت، تفریح و سرگرمی نیست؟

مسلماً که اینطور نیست و انسان طبیعتاً توان آن را ندارد؛ بلکه هنگامی که داعی بخواهد در وقت مناسب و با کیفیت و شیوه‌ی مناسب به سرگرمی و استراحت و تفریح بپردازد، باید این سرگرمی و تفریح نیز به عنوان هدفی مطلوب و مشروع در راستای سایر اهداف باشد.

به عنوان مثال شما داعی گرامی، قصد داری که روز یک شنبه به یک روستا مسافرت کنی و سه روز در آنجا بمانی. اهداف تو در این سفر چه خواهد بود؟ به عنوان مثال هدف تو ممکن است یکی از موارد زیر باشد:

۱ – دیدار خواهر و شوهر خواهر و فرزندانشان و تقدیم هدایایی به آنها به قصد صله‌ی رحم و دعوت.

۲ – اطلاع یافتن از مسجدی در یک روستا که برای تعمیر آن از تو کمک خواسته اند.

۳ – دیدن یک قلعه یا دژ تاریخی در نزدیکی روستا که زیبایی و اهمیّت تاریخی اش را برای تو توصیف کرده اند.

۴ – مصاحبه با یک مرد مسن در روستا در مورد وقایع تاریخی و

حوادثی که آنها را دیده است و استفاده از تجربیات او.

۵ – بررسی امکان اجرای یک طرح تولیدی در روستا با مشارکت دوستان.

۶ – تدریس یا سخنرانی در مسجد روستا چنانچه شرایط مناسب باشد.

به این شکل هر کاری که قصد انجام آن را داری، باید از قبل، هدف از انجام آن مشخّص باشد و یا علاوه بر آن، مراحل هدف را اولویت بندی کرده و بر حسب اولویّت ها وقت خود را برای محقّق ساختن آن تقسیم کنی. در پایان کار بررسی کنی که تا چه اندازه اهدافت را برآورده کرده ای؟ هنگامی که خود را به این نوع زندگی عادت دهی، زندگیت خود به خود شکل منظّم و هدفمندی می‌گیرد و دیگر اثری از بی نظمی، بیکاری و ضایع شدن وقت در آن به چشم نمی‌خورد.[1]

علّت دوم: کوچک و ناچیز شمردن اهداف

کوچک و ناچیز بودن اهداف داعیانی که به سستی و رکود مبتلا شده اند، تعجّب برانگیز است و سبب اصلی ای که آنها را در کار دعوت به سستی و ناتوانی کشانده است، همین نکته می‌باشد، زیرا کوچک و ناچیز بودن اهداف، بر کوتاه فکری و ضعف اراده دلالت می کند.

نمونه هایی از اهداف کوچک و ناچیز:

۱- دکتر عوض بن محمد قرنی، حتی لا تکون کلا، ص ۱۴-۱۶

۱ - سپری کردن وقت با جوانان بر سفره های گوناگون غذا و شوخی های مضحک با آنان تنها به هدف سرگرمی و تفریح.

۲ – شرکت در اردوها و مسافرت های زیاد بدون داشتن اهداف سودمند.

۳ – علاقه‌ی شدید به مطالعه‌ی داستان های افسانه ای و خرافی و ماجراهای پلیسی وغیره، بدون اینکه فایده ای در بر داشته باشد.

۴ - پرداختن به شکار و ماهیگری همان گونه که قبلاً نیز به آن اشاره شد. بدون داشتن هدفی برای دعوت.

۵ – مشغول شدن به خرید و تعویض مدل های جدید ماشین، گوشی موبایل، لباس، مبل و غیره که این امر به خصوص در مورد گوشیهای موبایل به صورت وسیعی در بین جوانان تحصیل کرده و غیر تحصیل کرده شایع شده است. به عنوان مثال: مشاهده می‌شود بعضی از داعیانی که به سستی و رکود دچار شده اند، نشریّه ها، روزنامه ها و مجلّات و پیام های شبکه های تلویزیونی را دنبال می‌کنند، تا به محض اطلاع یافتن از مدل جدید ماشین و... در اسرع وقت آن را خریداری نمایند.

۶ - تنظیم برنامه‌ی دقیق غذایی تحت عنوان«رژیم غذایی»[۱] آن گونه که شخص تنها مقدار کمی غذا مصرف می‌کند، اما نه به هدف پیروی از سنت پیامبر اکرمﷺ، بلکه به خاطر کم کردن وزن و تناسب اندام.

۷ - بعضی از داعیان و جوانان در زندگی اهدافی صرفاً مادی

۱- به کتاب عجز الثقات ص ۸۴ مراجعه شود.

گرایانه دارند و به اهداف معنوی بزرگی که انسان را در دنیا و آخرت سعادتمند می‌کند توجّهی ندارد.

این اهداف پوچ و بی ارزش، عزم و اراده را از بین می‌برد. داعی گرامی! اینک نمونه هایی از آثار منفی و نامطلوب اهداف پوچ و بی ارزش را برایت بازگو می‌کنم:

- هدر دادن وقت و انرژی در کارهای بی ارزش.
- تکیه بر دیگران در کارهای مهم و بزرگ.
- نداشتن اخلاص در انجام کارهای دعوت و انجام آن ها از روی عدم خلوص نیّت.
- عدم جدیّت و همّت و اراده و درست انجام ندادن کار.
- از دست دادن تفکّر و اندیشه در کارهای دعوت.
- عدم توجّه و اهتمام به امور مسلمین.
- ضعف و شکست در کار دعوت.
- دوری گزیدن از مجالست و هم نشینی با داعیان و افراد با همّت و اراده.
- از دست دادن اطمینان و اعتماد افراد معتبر و داعیان بزرگ.

درمان

بی شک! بزرگی افراد به بزرگی اهداف و پایبندی آنها به حق و فضایل اخلاقی بستگی دارد. شاعر می‌گوید:

وَإذا كانَت النّفوسُ كِباراً تَعِبَت فِي مرادِها الأجسامُ

«هر گاه همت و روح شخص بزرگ باشد، جسم در طلب مراد و

مقودش خسته و رنجور می‌شود».

داعی باید اهداف والا، بلند پایه و موثری داشته باشد که در دل و عقل جا می‌گیرند. در شأن داعی نیست که اهدافی بی ارزش داشته باشد و به اموری ساده و پیش پا افتاده بپردازد. داعی کسی است که دارای اهدافی بزرگ، والا و بلند پایه باشد و به اهدافی پائین تر از حد و مرز ستارگان راضی نشود. «امام نورالدین السالمی» در دو بیت می‌فرماید:

ألا یا شیخَنا الکندی أ عِندَکَ مثلُ ما عِندی
فَعِندی لِلعُلا هِمَمٌ تَفوقُ النّجمَ فی البُعدِ

«ای شیخ ما (کندی) آیا تو نیز صاحب چنین چیزی مثل آنچه که من دارم هستی؟ من برای رسیدن به درجات بالا، همّت و اراده ای دارم که بالاتر از ستارگان است».[۱]

«متنبی» می‌گوید:

إذا غامَرتَ فی شَرفٍ مَرومٍ فَلا تَقنَع بِما دونَ النّجومِ
فَطعمُ الموتِ فی أمرٍ حَقیرٍ کَطَعمِ المَوتِ فی أمرٍ عَظیمِ
یَری الجُبناءُ أنّ العجزَ عقلٌ و تِلکَ خَدیعه الطبعِ اللّئیمِ

«هر گاه برای به دست آوردن شرافتمندی و بزرگواری خود را به خطر انداختی، به هدفی پایین تر از ستارگان راضی مباش؛ زیرا مزّه‌ی مرگ در راه بدست آوردن اهداف کوچک، همانند مزّه‌ی مرگ در راه بدست آوردن اهداف بزرگ است. افراد ترسو ناتوانی را عقل و اندیشمندی می‌پندارند و این یکی از فریبکاری های طبع فرومایه

۱- احمد الحوسنی، فن استغلال الطاقات ص ۲۲

می باشد».

داعی گرامی! «محقّق شدن اهداف به عزم، نیـروی اراده، اعتمـاد به نفس، نیروی باطنی و شجاعت زیاد نیاز دارد؛ زیرا در راه رسـیدن به هدف با سیل های ویرانگری مواجه می‌شوی که با ایجـاد موانـع، شبهات و ترور شخصیت در جامعه سعی در پـایین آوردن منزلـت و جایگاه تو دارند. اما اگر مناعت طبع و اراده ای قـوی و همّتـی بلنـد داشته باشی، نمی‌توانند به تو ضرری برسانند. برای رسیدن به هدف موانع و مشکلات و عوامل بازدارنده‌ی زیادی وجود دارد که باید برای مقابله با همه‌ی آنها آماده شوی.مطمئن بـاش کـه مـداومت بـر راه، صخره های بزرگ را هم متلاشی می‌کند.[1]

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که: آیا داعـی‌ای کـه اهداف پوچ و بی ارزشی داشته باشد، می‌تواند همّت و اراده‌ی خود را تقویّت کند و اهداف ناچیزش را به اهدافی بزرگ و شایـسته تبـدیل نماید؟

در جواب می‌توان گفت: آری! طبیعتاً این امر بر حسب موارد زیر امکان پذیر است:

۱ – هدف از آفرینش خود را بداند

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَ مَا خلقتُ الجنّ و الانس إلا لیعبدون». اولین جنبه ی این حقیقـت آن اسـت کـه انـس و جـن دارای غایت مشخّصی هستند، همـان وظیفـه ای کـه بـه انجـام آن

۱- عجز الثقات ص ۱۴۰

مکلف شده اند.هر کس وظیفه ی خود را انجام دهد، هدف وجودی اش را محقّق ساخته و هر کس در ادای آن کوتاهی کند و یا از انجام آن شانه خالی کند، به هدف وجودی اش دست نخواهد یافت و در زندگی اش بلا تکلیف و بی هدف خواهد ماند و زندگی اش بی هدف و بی‌معنا خواهد شد و از معنا و مفهوم اصلی اش تهی خواهد شد؛ لذا چنین کسی از اصل و قانونی که سبب وجودی اوست و او را محافظت می‌کند و بقایش را تضمین می‌نماید، فرار خواهد کرد.[۱]

۲ – اهمّیّت دادن به وقت و زمان

دکتر «عوض القرنی» می‌گوید: « احساس اهمیت و ارزش وقت، سرآغاز حرکت درونی و برانگیخته شدن همّت و اراده برای جبران گذشته و غنیمت شمردن حال و آمادگی برای آینده است. زیانی بزرگتر از اتلاف وقت وجود ندارد، به گونه ای که جبران آن امکان پذیر نیست و از نظر انسان های عاقل و با بصیرت، ارزش مال و درهم و دینار در برابر ارزش وقت بسیار ناچیز است».[۲]

۳ –مطالعه‌ی کتاب هایی که درباره‌ی اهمیّت اهداف نگاشته شده‌اند

مطالعه ی این نوع کتاب ها به داعی تصوّری صحیح در مورد ترسیم اهداف می‌دهد و او را برای پی ریزی اهداف بزرگ ترغیب و تشویق می‌کند.

۱- سید قطب، فی ضلال القرآن ص ۳۳۸۷

۲- حتی لا تکون کلا، ص ۱۷

۴ – مطالعه‌ی سرگذشت علمای مشهور و بر جسته

کسی که زندگی نامه‌ی دانشمندان و عالمان برجسته را مطالعه می‌کند، بی شک عزم و اراده و همّت در او برانگیخته می‌شود و او را بر آن می‌دارد که به اوصاف آن بزرگان متّصف شود. به عنوان مثال باید سرگذشت یاران پیامبر اسلامﷺ را مطالعه کند تا ببیند که چگونه کفر و شهوات را کنار گذاشته و جان و مال خود را در راه عقیده و استقامت بر اصول آن و نیز گسترش اسلام در سطح جهان، فدا کرده اند و یا به مطالعه‌ی سیره‌ی «جابر بن زید» و «امام ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه تمیمی» و «امام نورالدین السالمی» بپردازد و یا هر عالم برجسته ای که طالب حق بوده و با نفس و شیطان و دشمنان دین، جهاد کرده و توانسته است اهدافش را در دنیا محقّق سازد.

به عنوان مثال کسی که سیره‌ی امام ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه(ره) را مطالعه می‌کند از تلاش بیش از حد او در راه آشکار ساختن حق و از بین بردن باطل و نشر دانش سودمند و ایجاد جامعه ای که روح دوستی، محبت، برادری، و همکاری بر آن حکومت کند، شگفت زده می‌شود. همه‌ی این تلاشها و فعالیّت‌ها به خاطر نظم و برنامه ریزی دقیق و اساسی و روحیه ی تلاش و کوشش خستگی ناپذیر اوست. امام ابوعبیده به علّت احتیاط و ترس از ظلم و فشار دولت بنی امیّه، مجالس عمومی دعوتش را در زیر زمینها و به صورت مخفیانه تشکیل می‌داد. علاوه بر این مجالسی نیز برای بزرگان دعوت تشکیل می‌داد و سیاستهای کلّی را که

می‌بایست داعیان از آن پیروی کنند، برایشان بیان می‌کرد و در کنار آن مجالس تدریس جداگانه ای نیز برای طالبان علم، که به «حاملان علم» معروف هستند،[1] تشکیل می‌داد. امام ابوعبیده چنین وانمود می‌کرد که در این مکانها به بافتن سبد و زنبیل مشغول می‌باشد و به همین سبب به (قفّاف یعنی: سبد باف) ملقّب شده بود. این گونه روایت کرده اند که: هنگامی که ابوعبیده به تدریس مشغول بوده است، یک نفر به عنوان نگبهان در بیرون زیر زمین نشسته و با تکان دادن زنجیر آهنی مخصوصی آنها را از نزدیک شدن دیگران به آن مکان با خبر کرده است؛ در نتیجه امام و شاگردانش ادامه‌ی درس را متوقّف می‌کردند و به بافتن سبد و زنبیل مشغول می‌شدند و هنگامی که خطر برطرف می‌شد، نگهبان با تکان‌دادن دوباره‌ی زنجیر، آنان را باخبر می‌کرد تا به درس خود ادامه دهند. داعیان مسلمانی از شهرهای مختلف از این مدرسه فارغ التحصیل شده اند که به «حاملان علم» معروف هستند. امام ابوعبیده از موسم حج و نوشتن رساله (مقاله) نیز برای دعوت استفاده کرده است. در بصره بیت المالی تاسیس کرده بود و به فقرا و نیازمندان کمک می‌کرد. از محضر وی در همان زیرزمین های تاریک، پیشوایان، بزرگان، امامان و خطیبان بزرگی فارغ التحصیل شده اند که بعدها رهبران بشریّت شده اند.

دکتر «عوض خلیفات» در مورد او می‌گوید: «ابوعبیده از پیروانش گروهی ساخته بود که دوستی و محبت و برادری در راه

۱- عوض خلفیات، الاصول التاریخیة للفرقة الاباضیة، ص ۳۹-۴۰

عقیده، بر آنان سیادت می‌کرد و روحیه‌ی جمع گرایی و کارگروهی بر آنان غالب بود».[1]

هنگامی که داعی سرگذشت او را مطالعه می‌کند، همّت و اراده‌اش تحریک می‌شود و به پیروی و اقتدا به این گونه افراد و گام نهادن در مسیر آنها علاقه مند می‌شود؛ هم چنین عواطف و احساساتش برانگیخته می‌شود و سرانجام به فعالیّت و تلاش و کوشش در راه دعوت بر می‌خیزد، هر چند که با مشکلات و مصیبت های فراوانی در این راه روبه رو شود. مطالعه‌ی سرگذشت این افراد مجاهد، عزم و اراده را محکم و ثابت می‌کند و روح و روان را آرامش می‌بخشد و عزم را بر می‌انگیزد و حب و علاقه به تأسی و اقتدا به آنها را در دل ایجاد می‌کند. خداوند -تبارک و تعالی- می‌فرماید: «لقد کانَ فی قصَصِهم عِبرةٌ لأولی الألباب». «به راستی در سرگذشت آنان عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است».[2]

۵ – هم نشینی با افراد بلند همّت

انسان بلندطبعی که به درجات والا نظر دارد، تنها با عالمان اهل عمل و افراد با فضیلت، مجاهد، حکیم و با بصیرت هم نشینی می‌کند، تا روحیات آنان در او اثر بگذارد و او نیز مانند آنان شود.[3] پیامبر گرامی اسلامﷺ می‌فرماید: «المَرءُ عَلی دِینِ خَلِیلِه، فَلیَنظُر

۱- مرجع سابق، ص ۴۷

۲- یوسف:۱۱۱

۳- محمد احمد المقدم، علو الهمة، ص ۳۵۵

أحدُکم مَن یُخالِل». «هر کس بر دین دوست خود می‌باشد، پس هر یک از شما بنگرد که با چه کسی دوستی می‌کند».[۱]

هم نشینی با صالحان و افراد بلند همّت، اراده را محکم و روح و روان را تصفیه می‌کند، نور ایمان را بر قلب می‌تاباند و سبب ذکر و یاد خدا می‌شود. آنان دارای پرتو روحی و روانی هستند که جانها را به سوی پاکی و پاکیزگی می‌کشاند و شوق رسیدن به مراتب کمال را درافراد بوجود می‌آورد.

« امام نورالدین سالمی» می‌گوید:

«هم نشین صالح و نیکوکار انتخاب کن که به وسیله‌ی او مدارج کمال را طی کنی و با انسانهای ستمکار و ظالم و کم ارزش هم نشینی مکن که تو نیز آن گونه خواهی شد».

۶ - خواندن اشعاری که عزم و اراده و روح و روان را به سوی کارهای بزرگ و شایسته به حرکت در می‌آورد

خواندن اشعاری همانند: چند بیت زیر از«امام ابومسلم بهلانی» (ره) که می‌گوید:

- بفرما و از عمان دیدن کن که کارهای انسانهای آزاده را در آنجا مشاهده کنی.

۱- سنن ابوداود، کتاب الأدب باب مَن یؤمر أن یجالس (۴۸۳۳/۴) از طریق ابوهریره (رض)، و ترمذی در کتاب الزهد باب ۴۵ (۲۳۷۸/۴) آن را روایت کرده است، ابوعیسی می‌گوید این حدیث حسن غریب است. امام احمد نیز در مسند (۸۰۱۵/۲ ـ ۸۳۹۸) آن را روایت کرده و الهندی در کنز العمال، کتاب الصحبة (۲۴۷۲۷/۲) آن را ذکر کرده است.

- درآنجا هر گونه فضل و بزرگواری و افـراد دارای اصـل و نـسب کم نظیر خواهی یافت.

- همّت و اراده‌ی مردان را مصمّم خواهی یافت، آن گونه کـه در راه دین هر چیز گرانمایه ای در نزدشان ارزان و بی ارزش است.

- همراه ما بپاخیزید یا در میـان زنـان حجلـه نـشین بخوابیـد و استراحت کنید.

- ما حق شما را خواهیم گرفت و از چپ و راست (از هر طرف) از شما حمایت و دفاع خواهیم کرد.[1]

و متنبی شاعر می‌گوید:

علی قدرِ أهلِ العَزمِ تَأتِی العَزائِمُ / وَتَأتی علی قَدرِ الکرامِ المَکارِمُ

وتَعظُمُ فی عینِ الصّغیرِ صِغارُها / وَتَصغُرُ فی عَینِ العَظیمِ العَظائِمُ

- بزرگ و کوچک بودن تصمیم افراد به عزم و اراده آنان بستگی دارد و کارهای شرافت مندانه به تناسب انسان هـای شـرافت منـد و بزرگوار انجام می‌پذیرد.

- کارها و تصمیم های کوچک، در نظر انسانهای بی همّت و بـی اراده، بزرگ می نمایدوکارهای بـزرگ در نظـر افـراد بـزرگ و بلنـد همّت، آسان و کوچک می‌نماید.

شاعر دیگری نیز می‌گوید:

- به شرق و غرب سرزمینم سفر می‌کنم، یـا بـه هـدف و مـرادم دست می‌یابم و یا غریبانه جان می‌سپارم.

- اگر در این راه جانم را از دست بدهم، اجرش با خداست و اگـر

۱- دیوان ابو مسلم، ص ۱۳

هم سالم بمانم، بازگشت نزدیک است.[1]

این قصیده را هم ذکر می‌کنم؛ زیرا همّت و اراده‌ی داعیان را بر می‌انگیزد و آن را سرشار از سوز ایمان می‌کند و به داعیان درس جان نثاری و بذل مال در راه دعوت به سوی خدا می‌دهد. سراینده آن یکی از داعیان بزرگ با افکار بلند و روشنفکرانه است که برای دفاع از مبادی و اصول ثابت دین به جهاد پرداخته و با پروردگارش بر انجام این کار بیعت کرده و به ریسمان محکم الهی چنگ زده و در زمره‌ی داعیان صادقی بوده که مرگ در راه خدا را بلندترین و بهترین آرزوی خود دانسته است.

دکتر «عمرو النامی» چنین می‌گوید:[2]

- مادر! بی تابی مکن؛ زیرا خداوند حافظ ماست و ما به راهی می‌رویم که آن را آزموده ایم.

- هرجا کاروانی از داعیان راه حق را بیابیم، از آنها پیروی می‌کنیم.

- آرمگاه ما بر کناره های آن راه جای دارد و سرتاسر آن با جمجمه های ما محکم و استوار می‌شود.

۱- علو الهمة، ص ۳۳

۲- عمرو بن خلیفه النامی، مفکر، ادیب، و داعی برجسته اسلام که در سال ۱۹۳۹ میلادی متولد شده است. او در کشور و زادگاه خودش لیبی درس خوانده و تحصیلات عالی اش را در انگلستان ادامه داده و در سال ۱۹۷۰ میلادی در آنجا فارغ التحصیل شده است. مدتی به عنوان مدرس در دانشگاه طرابلس غرب به کار مشغول بوده و سپس بعد از مدتی زندانی شدن، به مدت دو سال از آنجا دور می‌شود. او داعی برجسته ای بود که در مقابل ظلم و طاغوت ایستادگی کرده و صبر و استقامت را در این راه پیشه ی خود ساخته بود. به کتاب دراسات عن الإباضية ص ۲۷-۲۸ مراجعه شود.

- و آنچه را کاشته ایم با خون شهید که بر اطراف آن مـی‌ریـزد، آبیاری می‌کنیم.

- مادر! بی قراری مکن؛ بلکه لبخند شادی بزن؛ زیرا حزن و اندوهِ تو نوعی ضعف و ناتوانی است که من آن را نمی‌پسندم.

- ما با افتخار و غرور طاغوت را تحقیـر کـردیم و مـردان واقعـی ماییم و آنها (طاغوتیان) فقط به ظاهر مرد هستند.

- مادر! کاری مکن که آنها گمان کنند پیروز شده اند و آه و ناله ات را به گوش آنها مرسان.

- در کودکی به من شیر عزت و سربلندی داده ای، به طوری که خشونت و قدرت هیچ طاغوتی نمی‌تواند مرا تضعیف نماید.

- مادر! (آرزوی) دیدارت بر دلم نقش بسته و چشمه ی محبتـت در پیچ و خم آن جاری است.

- مادر! هر چند که من در پشت میله های زندانم، اما تصویر تـو دائماً در برابر چشمان من حاضر است و تـو مـونس همیـشگی مـن هستی.

- مادر! این راه حـق اسـت، پـس بـه خاطرِداشـتن فرزنـدی کـه دنیایش را به خداوند رحمان فروخته است، خوشحال باش.

- من دنیا را به تمسخر مـی‌گیـرم در حالیکـه شـیطان آن را بـا زینت و زرق وبرق دروغین بر من عرضه می‌کند.

- عاشق کاروان پیامبران الهی شده ام و روح و روانـم در آسـمان رؤیای آن به پرواز در آمده است.

- تا زمانی که روحم در ساحت مقدّس آنان بـه پـرواز در نیایـد، آرام نمی‌گیرد و قلبم جز در نزد آنان، شاد و خوشحال نمی‌شود.

- عاشق کاروان هدایتی شده ام که نور آن را در برگرفته و عاشق زیبایی ای هستم که وحی آن را به آن کاروان عطا کرده است.

- مادر! من با پروردگارم بیعت کرده و از او یاری خواسته ام و اگر لطف پروردگارم نبود، هرگز راه خیر و صلاح را نمی‌شناختم.

- مادر! این راه من است و در آن راه خواهم مرد و اگر جام مرگ را نوشیدم، اندوهگین مباش.

-برای جوانی که می‌میرد و اجر و پاداش خود را از خدا می‌خواهد، گریه و زاری مکن، زیرا مرگ در راه خدا بلندترین و با ارزش ترین چیزی است که آرزوی آن را در سر داشته است.

- مادر! بی قراری مکن، زیرا خداوند بهترین حافظ و نگهبان من است.

۷ – خود باوری و اعتماد به نفس برای رسیدن به اهداف بزرگ

این ویژگی انگیزه ای قوی و شور و اشتیاق وصف ناپذیری در راه رسیدن به اهداف بزرگ به انسان می‌بخشد و به سبب آن فرد می‌تواند از توانایی ها و استعدادهایش در راه محقّق ساختن اهدافش استفاده کند؛ چون در این صورت داعی آن گونه گام بر می‌دارد که عقل و دل و جانش را راضی کند و برای رسیدن به اهداف بزرگ و والا احساس مسؤولیّت نماید.

علّت سوم: به کارگیری روش های کهنه و قدیمی

بی شک طبیعت انسان چنین است که هر چیز جدیدی را که برای زندگی اش مفید است، دوست دارد.به همین سبب همیشه به دنبال وسایل مادی جدید؛ مانند: مدل های جدید ماشین، گوشی

تلفن همراه، لباس و... است. شرکت های تولید کننده‌ی این گونه وسایل نیز برای به دست آوردن سود بیشتر و بیم از زیان و ضرر، دائماً در حال تولید و ابداع وسایل جدیدتری هستند و در این زمینه با هم به رقابت می‌پردازند. ولی داعی گرامی! اگر تو در کار دعوت از یک شیوه استفاده کنی و در سبک و اسلوب خود نوآوری نداشته باشی، قطعاً مردم از یک نواختی و قدیمی بودن روش های تو خسته و رنجور می‌شوند و خواهان آن هستند که با بهترین روش با تمدّن جدید همراه شوی. علاوه بر این استفاده از روش های کهنه و قدیمی خودت را نیز دچار سستی، کسالت و شکست خواهد کرد. زیرا به دلیل آن که تنها به یک روش عادت کرده ای، عقل و اندیشه ات کند می‌شود و از فعالیّت باز می‌ماند.

علل و عوامل کهنه شدن روش ها:

علل و عوامل مختلفی وجود دارد که به کهنه شدن روش ها منجر می‌شود و داعی را از ابتکار، نوآوری و فعالیّت باز می‌دارد:

۱ – ضعف دانش: منظور از ضعف دانش، اطلاعات و آگاهی اندک از موقعیّتی است که داعی در آن قرار دارد و هم چنین قلّت آگاهی و شناخت و دانش در کار تخصّصی دعوت است. ممکن است کسی ادعا کند که داعی است؛ اما حتّی یک کتاب هم درباره‌ی دعوت نخوانده و در مورد مسایل فقهی[1] و روش سخنرانی و اسلوب گفتگو

۱- برای آگاهی بیشتر به کتاب (إعادة صیاغة الأمة) قسمت اول تحت عنوان (الصحوة الإسلامیة بین الاختلاف المشروع و التفرق المذموم) اثر شیخ احمد بن حمد الخلیلی مراجعه شود.

و مناظره آگاهی کافی نداشته باشد. در نتیجه برای چنین کسی دشوار است که در کار دعوت، ابتکار و نوآوری داشته باشد و امر دعوت را با لباس و قالبی جدید و روش مبتکرانه ای انجام دهد.

۲ - عدم تشخیص ثوابت و متغیّرات: داعی‌ای که خواستار نوآوری در شیوه و روش های دعوت می‌باشد، اگر نتواند بین امور ثابت وتغییر ناپذیر دین و متغیّراتی که بر حسب موقعیّت و شرایط زمانی و مکانی تغییر می کنند، تمیز قائل شود، بازار دعوتش دچار رکود و کساد و اسلوب دعوتش فرسوده و کهنه خواهد شد. خداوند - تبارک و تعالی - می‌فرماید: «إِنَّ اللّهَ لا یُغیّرُ ما بقوم حتّی یُغیِّرُوا ما بأنفُسِهِم». «خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد مگر آنان احوال خود را تغییر دهند».[1] چنین کسی اگر به تغییر اصول ثابت و تغییر ناپذیر اقدام کند وتنزّل از آن مبادی و اصول را بپذیرد بدون شک سقوط می‌کند و شکست می‌خورد. اما اگر بر اصول و مبادی اش ثابت قدم بماند و آنچه را که در درون خود و محیط بیرونی اش تغییر پذیر است، تغییردهد، بی شک در جلب و جذب مردم موفّق می شود و به یک داعی مبتکر تبدیل خواهد شد.

۳ - سطحی نگری: امروزه داعیان از کمی امکانات و وسایل رنج نمی‌برند، بلکه مشکل واقعی بعضی از آنان استفاده از وسایل و توانایی هایشان در جهت خدمت به دعوت به شیوه‌ی سطحی نگرانه می باشد؛ یا داشتن اندیشه‌ی سست و ضعیفی که انجام هر کاری را

۱- رعد؛ ۱۱

به آینده موکول می‌کند.باید چنین اندیشه ای را تقویت نموده و در عالم واقع به کار و فعالیّت وا داشت. این سطحی نگری، مشکلات زیادی را برای داعی به دنبال دارد که از حل آنها عاجز و ناتوان می‌ماند و سبب می‌شود که داعی از میدان دعوت فرار کند و به عزلت و گوشه گیری روی آورد.

درمان

داعی موفّق کسی است که در کار دعوت، بسیار اندیشه کند و دائماً به فکر دعوت و یافتن روش های جدید ابلاغ آن و تلاش برای ابتکار و نوآوری و بهبود روش ها و وسایل و ابزار دعوت برای به دست آوردن نتایج و ثمره‌ی بهتر باشد و سعی کند که افکار، عقاید و اهدافش را به دیگران برساند. اگر چنین کند، هرگز سستی، ضعف و ناتوانی بر او چیره نخواهد شد در صورتی که استفاده از روش های کهنه، غالباً داعی را به سستی و ناتوانی و مرگ فکری می‌کشاند، «اما تغییر و نوآوری و ابتکار او را به سوی فعالیّت، موفقیّت و آینده ی بهتری سوق می‌دهد».[1] ما امروزه برای فعالیّت و حرکت در کار دعوت به شدّت به داعیان خلّاق و نوآور نیازمندیم؛ داعیانی که بتوانند بر دیگران تاثیر بگذارند و روش های فرسوده و قدیمی را که هماهنگ و همگام با زمان حاضر و عقلانیّت انسان تحصیل کرده و اندیشمند کنونی نیست، تغییر دهند و دعوت را با اسلوب های پخته و ثمر بخش مجهّز کنند.

۱- سامی تیسیر سلمان، کتاب الإبداع، ص ۷

«چنانچه نوآوری و الهام توأم باشند، عصاره ی فیوضاتِ حسّیِ زندگی بخش را در دریای عطا و بخشش داعیِ نوآور و متجدّد می‌ریزند. به اعتبار اینکه نوآوری و ابداع یک الهام درونی است، شخص نوآور باید حقیقتی را ارائه کند که در آن تجربه ی عمیق و اصیل زندگی و قدرت تخیل و انسجام در سبک و ساختار را ترکیب کند، تا بتواند به یک آفرینش و خلّاقیّت جدید دست یازد».[۱]

نوآوری و ابداع تنها برای آن داعی امکان پذیر است که متواضعانه در میان همه ی اقشار جامعه حضور یابد و با داعیان مجرّب و کار آزموده به تبادل نظر بپردازد، در این صورت می‌تواند با سبک و روشی جذّاب و زیبا در میدان دعوت افکار و عقاید خود را عرضه نماید.

اسلام در حال حاضر به داعیانی نیاز دارد که بتوانند به خوبی و با استفاده از اسلوب های جذّاب و زیبا افکار و عقاید و اندیشه هایشان را عرضه کنند، داعیانی که سبب علاقمندی وگرایش مردم به اسلام شوند، نه آنکه مردم را از اسلام متنفّر سازند و سبب دور شدن آنان از اسلام شوند، داعیانی که افکار، عقاید، و مبادی فکری خود را به روشنی بیان کنند، نه آنکه افکار واندیشه هایشان را به صورت پیچیده و بغرنج عرضه کنند.

چه بسیار داعیانی که با روش های نادرست خود، چهره ی اسلام را در اذهان مردم مشوش ساخته و به جای نیک جلوه دادن اسلام، آن را بدجلوه داده اند؛ در حالیکه به غلط می‌پندارند که کار

۱- مرجع قبلی ص ۵

شان درست می‌باشد. از این لحاظ کار داعیان بسیار ظریف و حساس است و به ذکاوت و حکمت نیاز دارد.[۱]

اگر داعی در نوآوری و ابتکاراتش حکیمانه عمل نکند، بعضی از مردم او را به بدعت گذاری و تغییر شیوه ی سلف صالح متّهم می‌سازند و دعوت او را تنها گروه بسیار کمی از افراد تحصیل کرده می پذیرند. این گروه نیز مردّد هستند که دعوت اورا کاملاً بپذیرند یا بر روال گذشته باقی بمانند.

هم چنین باید فعالیّت های دعوت در همه ی زمینه هایی که برای داعی امکان پذیر است، متنوّع باشد، یعنی به صورت فردی یا گروهی و از طریق تألیف، سخنرانی، کنفرانس، تدریس، فعالیّت های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی وغیره، تا بدین وسیله استمرار کار دعوت و پذیرش آن توسط دیگران را تضمین نماید. «همان طور تنوّع فعالیّت های دعوت و تعمیم آن بر همه ی جوانب زندگی و توانایی استفاده از فرصتها و سازگاری با شرایط و موقعیّت های گوناگون، بهترین سوپاپ اطمینان برای استمرار بخشیدن به کار دعوت است.اگر داعیان به سمت ایجاد دگرگونی و تنوّع در بخش وسیعی از فعالیّت های خود روی نیاورند، ممکن است در یک چشم بر هم زدن موقعیّت و شرایط بر آنها تنگ شود و از فعالیّت در زمینه ای که خود را وقف آن نموده اند، محروم بمانند».[۲]

به عنوان مثال: سرگذشت یکی از داعیان بزرگ را ذکر می‌کنیم

۱- مشکلات دعوة و الداعیة، ص ۱۱۹

۲- دکتر عبدالکریم بکار، مقدمات للنهوض بالعمل الدعوی، ص ۳۴۵

که در زمان ما توانسته است زندگی خود را در راه دعوت به سوی خدا و نشر علم صرف کند و از وسایل و شیوه های مختلفی در این راه استفاده نماید. این داعی بزرگ«شیخ حمود حمید بن صوافی(ره)» است که وسایل و اسلوبهای مختلفی را برای تبلیغ رسالت خود و رساندن آن به مردم به کار می گیرد. گاهی از درس و گاهی نیز از خطابه و سخنرانی استفاده می‌کند و به مسافرتها و برپایی کنفرانسها و برگزاری مسابقات دوستانه در بین طالبان علم و دانشجویان اقدام می‌نماید، حتّی از تلفن برای تبلیغ و دعوت به اسلام کمک می‌گیرد و با شیوه های مناسب و حکیمانه با تمام اقشار و طبقات جامعه از کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، روستایی و شهری، فقیر و غنی و رئیس و زیر دست ارتباط بر قرار می‌کند.با این وجود دائماً لبخند بر سیمای او نقش می‌بندد، همّتش روز به روز بلندتر می‌شود، در همه ی احوال خدا را به یاد دارد و هدفی جز به دست آوردن رضایت او ندارد.هم چنین سستی و رکود و کسالت به او راه نمی‌یابد و داعی نوآوری است که فعالیّت های خود در زمینه ی دعوت را با شکل و شیوه های جدید ارائه می‌دهد.

علّت چهارم: از دست دادن پاکی و صفای درون

داعی پیوسته با مردم می‌آمیزد و با اقشار مختلف جامعه ارتباط زیادی دارد، او با فقیر و ثروتمند، پیر و جوان، رئیس و مرؤوس، نشست و برخاست می نماید و به شهرها و روستاهای مختلف مسافرت می‌کند و سعادت دنیا و آخرت را برای مردمان خواستار

است. چنین اوضاع و احوالی سبب می شود که قلب داعی ضعیف شود و لایه ای از گرد و غبار بر آن بنشیند و در معرض شکست و سستی قرار گیرد و توانایی فعالیّت و حرکت را از دست دهد؛ زیرا قلب مرکز ثقل حرکت و تاثیرگذاری است. البتّه این امر هنگامی صورت می‌گیرد که از شفافیّت روحی و درونی برخوردار نباشد.

در یک حدیث منسوب به رسول خداﷺ آمده است که:

«إنّ لِلقُلُوبِ صَدَأً کَصَدَإِ النّحَاسِ وَ جَلَاؤُهَا الاستِغفار».«قلبها زنگ می‌زنند همان گونه که مس زنگ می‌زند و جلای آن استغفار است».[1]

اگر داعی به این روند ادامه دهد و درون خود را با آب استغفار سیراب ننماید و آن را با غذای عبادت و نوافل و اذکار تغذیه نکند، قلبش ضعیف می‌شود و نمی‌تواند در مقابل سختی ها و موانعی که بر سر راه او قرار می‌گیرند استقامت کند. «چنین انسانی تمامی بدیهای خود را نیک می‌پندارد و تقریباً هیچ عیب و ایرادی در خود نمی‌بیند.چه بسا ممکن است این حالت او را ناخود آگاه به رسوایی و هلاکت گرفتار سازد، مگر کسی که خداوند با مرحمت خود او را

۱- بیهقی در شعب الایمان (۴۴۱/۱) از طریق انس بن مالک به صورت مرفوع و طبرانی در الصغیر (۲۲۲) و در الاوسط (۱۱۰/۷) آن را روایت کرده است. هیثمی در المجمع (۳۴۶/۱۰) می‌گوید که در سند آن ولید بن سلمة الطبرانی هست که کذاب است و ابن عدی در الکامل (۲۹/۷) در شرح حال نضر بن محرز بعد از ذکر این حدیث و احادیث دیگری از او می‌گوید؛ این احادیث و اسنادشان غیر محفوظ هستند و در شرح حال ولید بن سلمة (۷۷/۷) بعد از ذکر این حدیث و احادیث دیگری از وی می‌گوید؛ این احادیث و حدیث های دیگر ولید که آنها را ذکر نکرده ام همگی غیر محفوظ هستند. وسیوطی در الجامع الصغیر (۱۴۵/۱) به ضعیف بودن آن اشاره کرده است.

حفظ کند. براستی که (نفس) بدترین دشمن است و امکان جدایی از آن وجود ندارد و نمی‌توان یکباره نیز بر آن چیره شد و به چیزهای دیگری پرداخت؛ زیرا مرکبی است که مسیر عمر به وسیله ی آن طی می‌شود.نباید در طاعت و کارهای خیر به همراهی و موافقت نفس امیدوار باشیم، زیرا طبیعتش بر اساس پیروی از شهواتی که فراهم کننده ی همه چیز است سرشته شده است و مرگ و زندگی انسان وابسته به مرگ و زندگی آن است، چنانکه شاعر می‌گوید:

- و خواستم که نفس را به خاطر خودش بکشم تا در روز محشر معارض من نباشد.

-اما پشیمان شدم و گفتم که جان او جان من است، سپس هر گاه تصمیم برگُشتن آن می‌گرفتم، نمی‌توانستم.[۱]

هر گاه معاشرت و اختلاط داعی بیش از اندازه شود و عشق به کار و فعالیّت و ارتباط با مردم به هدف حل مشکلات آنها و نجاتشان از گمراهی و نادانی، بر او غلبه کند و استغفار و تزکیه ی درونی خود را به فراموشی سپارد ، شادابی و صفای روحی اش از بین می‌رود و قدرت تاثیر و نفوذ در مردم را از دست می‌دهد، در نتیجه فعالیّت او به سستی و رکود می‌گراید.

جوانانی را می‌شناسم که در کار دعوت الگو و نمونه بوده اند، اما هنگامی که از تغذیه ی روح و محاسبه ی نفس خود و مراقبت از آن غافل شدند ، عیوبی که در درون آنها پنهان بودند، ظاهر شدندو در

۱- امام جیطالی، قناطر الخیرات، ج ۳ ص ۲

نتیجه کم کم به سستی گراییدند و از طی طریق استقامت و صلاح بازماندند. پس چگونه داعی می‌تواند در برابر چالشها و مشقّت ها و موانعی که بر سر راه دعوتش قرار می‌گیرند، ایستادگی کند، بدون اینکه ایمانش را تغذیه کند و از صفای روح و ارتباط محکم با خداوند تبارک و تعالی برخوردار باشد.

درمان

یکی از وظایف داعی این است که به قلبش آنقدر تعالی بخشد تا به مقام قلب سلیم دست یابد.این امر میسّر نمی‌شود مگر زمانی که روح و روان و عواطفش را به تزکیه ی ایمانی عادت دهد. فشارهایی که از سوی تمدّن معاصر بر داعی وارد می‌شود، آسان نیست و می‌تواند طعم غربت را به او بچشاند و او را از آموزش و تربیت روحی دور سازد. در حدیثی از رسول اکرمﷺ آمده است که: «تعرضُ الفِتَنُ عَلی القُلوبِ کَالحَصِیرِ عُوداً عوداً فَأیُّ قَلبٍ أشرَبها نُکِتَ فِیه نُکتَةٌ سَوداءُ و أیُّ قَلبٍ أنکرَها نُکتَ فِیهِ نُکتَةٌ بَیضَاءُ حتّی تَصِیر عَلی قَلبَینِ عَلی أبیَضَ مِثلَ الصّفاءِ فلا تَضُرّهُ فِتنَةٌ مَادَامَتِ السّمَاوَاتُ و الأرضُ، وَ الآخَرُ أسوَداً مِربَاداً کَالکُوزِ مُجَخِّیاً لا یَعرِفُ مَعرُوفاً وَ لا یُنکِرُ مُنکَراً إلاّ مَا أشربَ مِن هَواه». «فتنه ها همانند چوبهای حصیر پی در پی بر قلوب (مردم) تنیده می‌شود، هر قلبی که تحت تاثیر قرار گیرد، نقطه ی سیاه رنگی بر آن نقش می‌بندد و هر قلبی که تحت تاثیر قرار نگیرد، نقطه ی سفید رنگی بر آن نقش می‌بندد، تا این که (قلبهای مردم) به دو نوع تبدیل می‌شوند: یک نوع سفید مثل (آب)

پاک و زلال، که تا آن زمان آسمانها و زمین پایدارند، هیچ فتنه ای نمی‌تواند به آن آسیب برساند، و نوع دیگر (قلبی) سیاه و عبوس مانند کوزه ی سفالی کج و واژگون شده ای که هیچ معروفی را نمی‌شناسد و هیچ منکری را ناپسند نمی‌شمارد، مگر چیزی که دلخواه هوا و هوسش باشد».[۱]

به همین سبب داعی به نیروی ایمان و مراقبت روح نیاز دارد که او را به خالق یکتا نزدیک کند و روح ایمان را در درونش به حرکت وادارد و یقین را در وجودش استحکام بخشد؛ تا از خلال آن حلاوت، شیرینی و لذت عبادت و هم چنین درد و رنج معصیت و گناه را احساس کند.اگر داعی چنین باشد، در کار و فعالیّت وراهش دچار سستی و رکود و ضعف نمی‌شود .

اما داعیان برجسته نباید به مراقبت و مواظبت باطنی اکتفا کنند، بلکه باید اعماق و لابلای قلب خود را بکاوند و عیوب و آفات و گناهان خود را شناسایی کنند تا بتوانند روح و روانشان را پاک و قلبهایشان را تزکیه و با صفا گردانند و با ملأ اعلی ارتباط یابند، آن گونه که بین قلب آنان و خدا حجابی وجود نداشته باشد.مسلمانان صدر اسلام اینگونه بوده اند، آنهایی که راه آخرت را شناختند و بر آن گام نهادند و طولانی بودن سفر را احساس کردند و برای آن توشه و زاد برگرفتند. چنان که خداوند- تبارک و تعالی- می‌فرماید: «وَ تَزَوَّدوا فإنَّ خیر الزّادِ التّقوی و اتّقونِ یا أولی الألباب». «و توشه برگیرید که بهترین توشه پرهیزگاری است و ای خردمندان (از

۱- صحیح مسلم کتاب الإیمان، باب أن الاسلام بدء غریبا و سیعود غریبا (۱۲۸/۱)

خشم و کیفر) من بپرهیزید».[1]

باید کـه داعیـان در شناسـایی و یـافتن عیـوب و گناهـان خـود حریص ترین مردم باشـند تـا در طـول زمـان بتواننـد راه یافتگـانی هدایتگر و اسوه ی خوبی برای همه ی مردم باشند.آنان نبایـد هـیچ عیب و گناهی را کوچک بشمارند؛ زیرا گناهان صغیره دروازه ای بـه سوی گناهان کبیره هستند و هر کس به گناهان صغیره عادت کند، انجام کبایر نیز برای او آسان مـی گـردد و هـر کـس گـرد منطقـه حفاظت شده ای بگردد، ممکن است که در آن نیز وارد شود.[2]

داعی چگونه می‌تواند بدون تقوی، یقین، روح ایمان، ترک دنیا و زینتهای آن و بدون اتکال به خداوند تبارک و تعالی به راه خود ادامه دهد؟ دعوت اسلامی در صدر اسلام نیز تنها با حرکت به سوی خـدا و ترک گناه و معصیت بـود کـه توانسـت بـه موفقیّـت دسـت یابـد. «هنگامی که لشکر اسلام به فرماندهی«سعد بن ابی وقـاص» بـرای مقابله با امپراطوری ایران که بر قسمت بزرگـی از جهـان حکمرانـی می‌کرد، حرکت کرد، امیر المؤمنین عمر بن خطاب(رض)، نـصیحتی بر آمده از ایمان به مبدأ را توشه ی راهـشان سـاخت و بـه فرمانـده لشکر «سعد بن ابی وقاص» گفت: «تـو و سـربازانت را در همـه ی احوال به تقوای الهی سفارش می‌کنم؛ زیرا تقوای الهی بهترین ساز و برگ برای جنگ و کارآمدترین ترفند علیـه دشـمن اسـت. بـه تـو و سربازانت توصیه می‌کنم که بیشتر از آنکه مراقب دشمنتان هستید،

۱- بقره؛۱۹۷

۲- مشکلات الدعوة و الداعیة ص ۱۶۵

مراقب گناه ومعصیت باشید ، زیرا گناهانی که سربازان مرتکب می شوند، خطرناک تر از دشمنانشان هستند. مسلمانان به سبب معصیت و گناهانی که دشمنانشان مرتکب می‌شوند، برآنها پیروز می‌گردند و گرنه تعداد سربازان و ساز و برگ جنگی ما به اندازه ی آنان نیست؛ پس اگر در معصیت مثل هم باشیم، قدرت آنها از ما برتر خواهد بود. اگر به سبب برتری در فضیلت ها بر آنها غلبه نکنیم، با قدرت نظامی هرگز بر آنها غلبه نخواهیم کرد. بدانید که در مسیرتان حافظانی از فرشتگان با شما هستند که هر چه انجام دهید از آن باخبرند، پس از آنها شرم و حیا کنید و در حالیکه به خاطر خدا به راه افتاده اید، معصیت نکنید و نگویید که چون دشمن از ما بدتر است پس بر ما پیروز نخواهد شد. گروههای بسیاری بوده اند که کسانی بدتر از خودشان بر آنها مسلّط و پیروز شده اند، همان طوری که هنگامی بنی اسرائیل مرتکب معصیت های زیادی شدند، خداوند کافران مجوسی را بر آنها مسلّط کرد و به جستجوی آنها خانه هایشان را گشتند و همه جا را جستجو نمودند و این وعده ی حتمی بود. از خداوند برای پیروزی بر نفستان یاری بجویید، همان طور که برای غلبه بر دشمن این کار را می‌کنید. من هم برای خودم و شما چنین توصیه ای دارم». این نصیحت تجهیزات جنگی ای بود که خلیفه و امیر المؤمنین، سربازانش را به آن مسلّح کرد و قدرتی شکست ناپذیر بود که سربازان اسلام به وسیله ی آن در برابر قدرت مادّی و ظاهری سپاهیان ایران ایستادگی کردند و چراغ قدرتشان را خاموش نمودند و آمادگی و قدرتی به سربازان اسلام بخشید که همدیگر را تحت تاثیر عظمت وبزرگ واری خویش قرار می‌دادند. به

عنوان مثال«سلمان فارسی» هنگامی که فرمانده لشکر (سعد بن ابی وقاص) برای حمله بر دشمنان از او اجازه گرفت، به او گفت: «یک شب به من فرصت بده، سپس در آن یک شب به میان سربازان رفت و آنها را در حال عبادت و رکوع و سجود مشاهده کرد. پس بازگشت و به فرمانده گفت: به امید خدا حمله کن، چون من میان سربازان رفته و آنها را در رکوع و سجود یافته ام و به این سبب بر دشمنتان پیروز خواهید شد». این نصیحت از قلب کسی سرچشمه گرفته است که صادقانه به اصل ومبدای ایمان و اعتقاد داشته که خلیفه نیز به آن ایمان داشته و سربازانش را به خاطر آن روانه کرده بود.این نصیحتی است که تک تک کلماتش نبض و ضربان قلب خلیفه بود که به همه ی سربازان انعکاس یافته و همه از آن مبدأ و سرچشمه ی اصلی متأثّر شده بودند تا جایی که قدرت دشمن در برابر قدرت آنان کم فروغ شد.[۱]

پس تنها چنین ایمانی به مبدأ و چنین ثبات و پایداری در عقیده و نیز تقوی، کثرت عبادت، صداقت و اخلاص، دوری از منکرات و معاصی، مواظبت و مراقبت بر اعمال روزانه، ذکرو تسبیح شبانه، حمد، تهلیل، استغفار، نماز، دعا، تضرع، محاسبه ی نفس و مناجات با پرودگار است که داعی را در راه دعوت یاری می‌نماید و عزم و اراده و همّتش را محکم می‌سازد و یک نیروی ایمانی مؤثّر در او ایجاد می‌کند و درنهایت استمرار، موفقیّت، پیروزی و رسیدن به هدف مطلوب را برای او به ارمغان می‌آورد.

۱- شیخ احمد بن حمد الخلیلی، القیادة فی الاسلام ص ۲۲-۲۵

علّت پنجم: اختلاف نظر

اختلاف نظر در هر موردی ناگزیر وجود دارد است .اختلاف ممکن است در میان افراد، مؤسّسات، حتّی در بین افراد یک خانواده و یا در سطح بین المللی باشد.« اختلاف یکی از بزرگترین واقعیّت های موجود است. ما به همان اندازه ای که با هم اتّفاق نظر داریم اختلاف نظر هم داریم، اتّفاق نظر امکانات گسترده ای برای همکاری و ایجاد ساختاری مشترک به ما می‌دهد و اختلاف نیر منبع ثروت و دارایی، نوآوری، ابتکار و توسعه می باشد که به همه ی آنها نیازمندیم. در میان ما اختلافات روحی، روانی، عقلی و عاطفی زیادی وجود دارد و هر کدام از ما دارای رشد منحصر به فرد و فرهنگ، تجربه، مصالح و اوضاع اجتماعی و اقتصادی خاصّی هستیم که همه ی این موارد در بسیاری از امور به وجود اختلاف مشروعیّت می‌بخشند».[1] ادامه ی زندگی منافاتی با اختلاف ندارد، زیرا زندگی از تصورات، افکار، گرایشات، طبایع و اعتقادات مختلفی انباشته می باشد و چنین اختلافی در انواع تفکّرات، روش ها، شیوه های تربیت، دعوت و وسایل مورد استفاده ی آن به چشم می‌خورد. در نتیجه هنگامی که با رأی و نظرداعی مخالفت می‌شود، نباید بر نظرات خود پافشاری کند و برادران دینی اش را که با رأی او مخالفت ورزیده اند، به مبارزه و چالش بکشاند. هم چنین نباید به خاطر این که جماعت رأی و نظرش را نپذیرفته است، در کنج خانه بنشیند و خود را منزوی کند، که در این صورت روزنه ای برای نفوذ دشمنان اسلام

۱- عبدالکریم بکار، عصرنا والعیش فی زمانه الصعب، ص ۳۲۹

و دریچه ای برای شیطان باز می‌شود و مشکلات عدیـده ای بـر سـر راه دعوت به وجود می‌آید و سبب مشغول شدن داعیان به قضیه ای می‌شود که می‌توانستند به راحتی در آن به اتّفاق نظر دست یابند.

به عنوان مثال: ممکن است یک داعی خواهان تعجیـل در انجـام یک کار باشد و داعیان دیگر تاخیر در انجـام آن را صـلاح بداننـد و عده ای هم موافق لغو آن باشند. پس داعی‌ای کـه خواهـان تعجیـل است و جماعت نظر او را نپذیرفته است، به جای این که از رأی خود عدول کند و یا رأی دیگران را بر رأی خود ترجیح دهد، ممکن است به سستی و ضعف و شکست دچار شود و این امـر سـبب دور شـدن دل های آنان از یکدیگر و ایجاد فتنه و نگرانی در میانشان گردد.

درمان

داعیان باید درمورد اختلاف در قضایای مختلف، عذر همـدیگر را بپذیرند، مخصوصاً اگر این اختلاف در رأی و اندیشه ی صرف باشـد که امکان درست یا نادرست بـودن آن وجـود دارد و یـا بـه جـرح و تعدیل و تلفیق با رأی و نظر دیگران نیاز داشته باشد. زیرا همه برای ایجاد وحدت در عمل و رسیدن به هدف تلاش می‌کننـد. «اصـل و قاعده ی زیر برای ایجاد وحدت در عمل و تعاون و همکـاری بـسیار مناسب است: در چیزهایی که بـر آن اتّفـاق نظـر داریـم، همکـاری می‌کنیم و در آنچه اخـتلاف داریـم، عـذر همـدیگر را مـی‌پـذیریم. مخصوصاً اینکه اختلاف غالباً در امور فرعی و غیر اساسی است».[1]

۱- مصطفی مشهور، طریق الدعوة، ص ۱۶۵-۱۶۶

نکته ی دیگر این که داعی‌ای که رای و نظر دیگران را نمی‌پذیرد، فرد مغرور، متکبّر و خود پسندی است که خود را بهتر از دیگران می‌پندارد. این امر ممکن است به سبب منزلت و جایگاه او در میان برادرانش باشد.پیامبر اسلامﷺ تکبر را این گونه معرفی می کند: «مَن بَطَرَ الحقَّ و غمط الناسَ». «کسی که از حق روی گرداند و مردم را خوار و حقیر بشمارد».[۱]

پس متکبر کسی است که هنگامی که حق را یافت از آن روی گرداند و آن را انکار کند و مردم را تحقیر نماید و خود را بهتر از دیگران بداند و با دیده‌ی تحقیر و عیب جوئی به آنان بنگرد.

داعی هر اندازه ای که در میان مردم و در نزد دیگر داعیان از جایگاه و منزلت والایی برخوردار باشد، باید با همه با تواضع و فروتنی برخوردنماید و به درون خود مراجعه کند و آن را به خاطر خطاهایش مورد محاسبه قرار دهد و خود را به پذیرفتن نظر دیگران عادت دهد و بداند که «کُلّ ابنِ آدَمَ خَطّاءٌ و خَیرُ الخَطّائینَ التّوّابُونَ». « هرانسانی خطار کار است و بهترین خطاکاران توبه کنندگان هستند».[۲]

۱- بخاری در الأدب المفرد (۱۶/۲) حدیث شماره (۵۵۶) از طریق ابوهریره و مسلم در کتاب الایمان باب تحریم الکبر و بیانه (۹۱/۱) و ابو داود کتاب اللباس باب ما جاء فی الکبر (۴۰۹۲/۴) و ترمذی کتاب البر و الصلة باب ما جاء فی الکبر (۳۱۷/۴) حدیث (۱۹۹۹) و احمد در مسند (۳۸۵/۱-۴۲۷) از حدیث ابن مسعود، آن را روایت کرده است.

۲- ترمذی در کتاب صفة القیامة (۶۵۹/۴) آن را روایت کرده و گفته است که این حدیث غریب است و هم چنین ابن ماجه در کتاب الزهد باب ذکر توبه (۱۴۲۰/۲) و احمد در المسند (۷۴/۱۱) و حاکم در المستدرک کتاب التوبة و الانابة [۲۷۲/۴] آن را روایت کرده و گفته است که صحیح الاسناد است.

رسول خداﷺ برای ما اسوه‌ی بسیار خوبی است: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنه لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً». «پیغمبر خدا برای شما الگوی بسیار خوبی است، برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدا را بسیار یاد کنند».[1]

در «غزوه‌ی بدر» پیامبرﷺ قبل از شروع جنگ در مکانی فرود آمدند. «حباب بن منذر» به ایشان گفت: ای رسول خدا، آیا به امر خدا در این مکان فرود آمده ای که در این صورت حق نداریم این سو یا آن سو منزل گزینیم؛ یا اینکه به رای و نظر خودت این مکان را انتخاب کرده ای و مسأله ی جنگ و تاکتیک جنگی است؟ پیامبرﷺ فرمود: این رأی و نظر من است و جنگ و تاکتیک جنگی است. حباب بن منذر گفت: ای رسول خدا، این جایگاه مناسبی نیست و بهتر است برخیزیم و همراه اصحاب در کنار نزدیک ترین چاه آب اردو بزنیم و حوضی درست کنیم و آن را پر از آب نماییم و دیگر چاههای آب را با (سنگ و خاک) پر کنیم. سپس با دشمن می‌جنگیم، در حالی که آب در اختیار ماست و دشمن بدون آب می‌ماند. رسول خداﷺ فرمود: «به راستی که رأی و نظر درست را بیان نمودی». پس پیامبرﷺ و همراهانش برخاستند و به راه افتادند، تا اینکه به نزدیک ترین چاه آب رسیدند و در کنار آن اردو زدند و حوضی بر کنار آن ساختند و آن را پر از آب نمودند و دیگر چاههای آب را (با سنگ و خاک) پر کردند. به این صورت می‌بینیم

۱- احزاب؛۲۱

که رسول خداﷺ برای محقّق شدن مصلحت عمومی مسلمانان، رأی یکی از اصحاب خود را می‌پذیرد و از رأی و نظر شخصی خود صرف نظر می‌کند.[۱]

اگر کسی بخواهد در نزد دیگران محبوب باشد، باید به دقّت به آراء و افکار آنان گوش فرا دهد و مطمئن باشد که در این کار بیشترین استفاده را خواهد برد، زیرا دانش و حکمت در میان مردم پراکنده است(همه چیز را همگان دانند) و در این صورت می‌تواند آن قسمت از دانش و حکمتی را که خود فاقد آن است، از دیگران به دست آورد. در خصوص علم باید گفت که: متکلّم فروشنده است و مستمع خریدار ، در نتیجه بایدانسان، شنونده و صیاد ماهری باشد تا هر دانشی را که از زبان دیگران می‌شنود، شکار خود سازد. هم چنین باید فردی انعطاف پذیر و دارای دیدگاه باز در برابر آراء و اندیشه های دیگران باشد و این را از وظایف خود بداند که نباید در برابر هر فکر و نظری که مخالف آراء و افکار اوست، پرچم مخالفت و ضدیّت برافرازد، زیرا مردم از افراد خود رأی و متعصّب بیزارند و چنین اشخاصی را به تنگ نظری و جمود فکری متهّم می‌سازند.

حال آن که کسی بهره و سود بیشتری می‌برد که به افکار و عقاید دیگران با دقّت گوش فرا دهد و با آرامی و دلیل و برهان مذاکره نماید و به تبادل علم و دانش با آنها بپردازد و جویای حق باشد و از پذیرش آن بر زبان هر کس که جاری شود، راضی و

۱- به کتاب روض الأنف ج ۳، ص ۶۳ و سیره ابن هشام ج ۲، ص ۶۲۰ و سبل الهدی و االرشاد، ص ۳۰ و طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۱۰-۱۱مراجعه شود.

خوشنود باشد و به آن عمل کند و آن را در اعمال و افکار و رفتارخود داور و حکم قرار دهد و شعارش در زندگی این باشد که به دست آوردن دلها، بهتر و با ارزشتر از دست یابی به مقام و منزلت است.[۱]

به این صورت، داعی از حُسن معامله با مردم و دیگر داعیان سود خواهد برد و از ارزش و احترام زیادی برخوردار خواهد شد و بدون تعصّب و پافشاری بر رأی و اندیشه ی خود و بدون اینکه به سستی، رکود و گوشه گیری دچار شود، خواهد توانست بر دیگران تاثیر بگذارد.

علّت ششم: مشاهده ی کسانی که در مسیر دعوت سقوط کرده‌اند

پدیده ی ریزش و کناره گیری از راه دعوت، پدیده ای عمومی، تکرار شونده و خطرناک است. کسی که تاریخ حرکتهای اسلامی در همه ی سرزمینها و در سراسر جهان را بررسی کند، به مجموعه ی عظیمی از اسامی کسانی برخورد می‌کنند که در زمینه ی دعوت اسلامی به قله های رفیعی دست یافته اند، اما طولی نکشیده که به اشکال گوناگون، در میدان دعوت محو و ناپدیدشده[۲] و به صورت بار سنگینی بر دوش دعوت اسلامی در آمده اند. لذا بعضی از داعیان را می‌بینیم که هنگامی که اینگونه افراد منزوی و منحرف شده از مسیر دعوت را مشاهده می‌کنند، آنان نیز به نوعی نا امیدی، سستی و افسردگی دچار می‌شوند. مخصوصاً اگر آن داعیانی که اکنون از مسیر دعوت منحرف شده اند، سبب هدایت چنین افرادی بوده باشند.

۱- مریم النعیمی، الالتفات إلی الذات، ص ۹۵

۲- فتحی یکن، المتساقطون علی الطریق ص ۳

این بدان علّت است که داعی خود را به کوتاهی و عدم قدرت تاثیرگذاری بر دیگران متّهم می‌سازد و یا با خود می‌گوید که من شایستگی و لیاقت پیمودن راه دعوت و داعیان بزرگ را ندارم. در نتیجه پس از توجیه خود، خانه نشینی و پرداختن به امور دیگر و ترک میدان دعوت را ترجیع می‌دهد .

درمان

طرز تفکّر بالا که از بعضی داعیان سست و ضعیف شده در میدان دعوت صادر می‌شود، بر ضعف شخصیّت و عدم اعتماد به نفس آنان دلالت دارد. ریزش این گونه داعیان، تنها مربوط به شخص داعی و اسلوب و روش های او نیست، بلکه علل و عوامل زیادی در این امرسهیم هستند، از جمله: ضعف ایمان در قلب او، زیرا راه حق و ثواب به او شناسانده شده و او خیر و شر را از هم باز شناخته و با اسلوب و روشی زیبا، حجّت بر او تمام شده است، اما نفسش رغبت و علاقه ای به استمرار و ادامه ی این راه ندارد.بیت زیر بیانگر احوال چنین افرادی است :

إن لَم يَسُقها سائقٌ مِن ضَميرِها إلى الخيرِ أعيَت سائقٌ بَعدَ سَائِقِ

- اگر یک عامل و محرک درونی او را به حرکت در مسیر خیر وادار نکند، عوامل و محرکهای(بیرونی) یکی پس از دیگری خسته و بی اثر می‌شوند.

هم چنین آن طرز تفکّر، یک طرز تفکّر واقعی نیست و نباید هر کدام از ما خود را به ضعف و ناتوانی متّهم سازیم و به سبب آن از

میدان دعوت کناره گیری کنیم. اگر چنین کاری کردیم، دیگر نخواهیم توانست که هیچ فرد بی تحرّکی را به حرکت وا داریم و یا امر منکر و ناپسندی را تغییر دهیم. «این نمونه از طرز فکر، در علم روان شناسی نیز آن گونه بیان می شود که انسان در مقابل خود اهداف ایده آلی قرار می‌دهد و هنگامی که به آنها دست نیابد احساس شکست و ناکامی به او دست می دهد».

به عنوان مثال، کسی بگوید: امکان ندارد که من خوشبخت و سعادتمند شوم، مگر اینکه همه ی کسانی را که می‌شناسم، از من راضی باشند. مسلماً این یک امر غیر واقعی است، زیرا امکان ندارد که همه ی مردم از او راضی شوند.

یا کسی بگوید که ممکن نیست تا زمانی خودم کامل نشوم، به طوری که حتی یک عیب هم در من یافت نشود، بتوانم دیگران را به راه دین دعوت کنم. این امر هم غیر واقعی است؛ بلکه انسان باید به فکر اصلاح عیب های خود باشد و در عین حال از دعوت دیگران غافل نشود.[۱]

داعی باید دارای اعتماد به نفس باشد و به دعوت خود اعتماد و اطمینان کامل داشته باشد؛ زیرا زمانی که داعیان به راه و روش محکم و استوار و صراط مستقیم پایبند باشند، خداوند موفقیّت و استمرار در راه دعوت را نصیب آنها خواهد کرد. خداوند- تبارک و. تعالی- می‌فر ماید: «قُل هذه سبیلی أدعُو إلی اللهِ عَلَی بَصیرةٍ أنا وَ مَن اتَّبَعَنی». «بگو این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و

۱- دکتر عبدالله الخاطر، الدعوة الی الله توجیهات و ضوابط، ص ۳۳

بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم(چنین می‌باشند)».[۱]

داعی باید بداند که راه دعوت سخت و دشوار و مسیر آن بسیار طولانی است و کسی نمی‌تواند در برابر چالش ها و جریانهای مخالفی که بر سر راهش قرار می‌گیرند، ایستادگی و مقاومت کند؛ مگر کسانی که به عقیده‌ی خود پایبندند و به دفاع از آن بر می‌خیزند و به پیروزی و موفقیّت دعوت خود خوش بین هستند. مشکلات و سختی ها نه تنها چنین افرادی را سست نمی‌کند؛ بلکه بر پایداریشان می‌افزاید.این یک سنّت الهی در دعوت اسلامی است. داعی حقیقی کسی است که دیدگاه های افراد ریزش نموده و ساقط شده در مسیر دعوت، او را به موفّقیّت در دعوتش خوش بین تر و شور و اشتیاقش را برای پایداری و استمرار در آن مسیر بیشتر می‌کند؛ زیرا تنها افرادی که دارای ضعف ایمان هستند، از میدان دعوت و راه حق کنار می‌روند.

انسان خوش بین و امیدوار، شایستگی آن را دارد که به وی نزدیک شویم و از گفتار و کردارش تبعیت و پیروی نماییم. علاوه بر این چنین کسی شخصیت جذابی دارد و کسانی که به دنبال سعادت و خوشبختی هستند و نیزآنهایی که مشتاق هم نشینی با انسانهای موفّق می باشند ، جذب او خواهند شد. چنین فردی در همه ی جوانب، شخصیّت موفّقی دارد؛ زیرا یأس و ناامیدی راهی به درون او نمی‌یابد و هر گاه مشکلات و سختی ها او را محاصره کنند، بدون خستگی و ملالت و عقب گرد، فعالیّت خود را دوباره از سر

۱- یوسف؛۱۰۸

می‌گیرد. او کسی است که تن بـه شکـست نمـی‌دهـد و مـشکلات، مصیبت ها و گرفتاریها کمرش را خم نخواهنـد کـرد و شـعارش در زندگی این است که ضربات کوبنده ی مشکلات نمی‌توانند پشت مرا بشکنند؛ بلکه سبب تقویت و نیرومندی ام می‌شوند. این ویژگیهـا او را در استفاده از تجربیاتی که بروی گذشته است، یاری می‌کنند؛ تـا خطاها، اشتباهات و کمبودهایش را بشناسد و از نو فعالیّتی مـستمر برای دستیابی به بالاترین حدّ رشد و موفّقیّت، آغاز کند.[1] رسول خدا در زمینه ی پرهیز از یأس و نا امیدی نیز بهترین اسوه و الگـوی مـا می باشد. می‌بینیم که در مسیر هجرت با وجود اینکه به شدّت مورد تعقیب کافران و به ظاهر در تنگنـا قـرار گرفتـه بـود، امـا امیـد بـه پیروزی در دلش به درجه یقین رسیده بود.

بعنوان مثال «سراقه بن جعشم» برای یافتن پیـامبرﷺ از مکّـه خارج شد و به پیامبرﷺ رسید، «حضرت ابوبکر صـدیق»(رض) او را دید و گفت: ای رسول خدا، یک نفر سوار بر اسـب در حـال نزدیـک شدن به ما است. پیامبرﷺ نیز متوجّه او شـد و گفـت: «خـدایا او را برزمین بینداز». پس بر زمین افتاد و بعد از مدتی برخاست و گفـت: ای پیامبر خدا، هر چه می‌خواهی به من امر کن. پیـامبرﷺ فرمـود: «در جای خود بایست و نگذار کسی به ما نزدیک شود». سراقه بـن جعشم در ابتدای روز تصمیم جدی بر ضد پیامبرﷺ گرفته بـود امـا در آخر همان روز به خاطر محافظت از او خود را مـسلّح نمـود.[2] در

۱- الالتفات علی الذات، ص ۹۷

۲- داستان سراقه را بخاری در کتاب مناقب الانصار بـاب ۴۵ [۳۹۰۶] و مـسلم کتـاب الأشـربة

نتیجه پیامبرﷺ بازو بندهای کسری (پادشاه ایران) را به او وعده داد. ارزش این بازو بندها بیشتر از ارزش جایزه ای بود که سراقه به خاطر آن از مکه خارج شده بود. جایزه ی کسی که پیامبرﷺ را زنده یا مرده تحویل می‌داد و یا مخفی گاه او را نشان می‌داد، دویست شتر بود. پیامبرﷺ به او گفت: «ای سراقه اگر بازوبندهای کسری را بربازوکنی چطور؟» سراقه شگفت زده و متحیر شد و پرسید: کسری پسر هرمز؟ پیامبرﷺ در آن حالت که به نصرت خدا اطمینان کامل داشت و به پیروزی مسلمانان و هدایت یافتن سراقه کاملاً خوش بین و امیدوار بود، فرمود: آری؛ بازوبند کسری جایزه ی تواست. سال ها بعد، در زمان خلافت حضرت عمر بن خطاب(رض) هنگامی که غنیمت های جنگ با ایران را به مسجد آوردند و در جلو چشم مسلمانان به زمین انداختند، عمر بن خطاب(رض) به جستجوی بازوبندهای مخصوص کسری پرداخت تا اینکه آنها را یافت و پرسید: آیا سراقه بن جعشم در میان مردم هست؟ جواب دادند: آری.پس سراقه از میان جمعیت برخاست و حضرت عمر (رض) بازوبندهای مخصوص کسری را به او داد و به اوگفت: بازوبندها را به بازو ببند و از منبر بالا برو و دستانت را بلند کن و بگو خداوند و رسولش راست گفتند.[1]

باب شرب اللبن [۲۰۰۹] و امام احمد در مسند [۲۱۲/۳] و ابن سعد در طبقات ج ۱ ص ۱۸۲ و ج ۴ ص ۲۷۰ روایت کرده اند. هم چنین این داستان در کتاب الروض الأنف ج ۲ ص ۳۲۳ ذکر شده است.

۱- به سیره ابن هشام ص ۲۵۰ و قبسات من حیاة الرسول ص ۳۰ و الروض الانف احمد محمد عساف ج ۲ ص ۳۲۳ و اسد الغابة ج ۲ ص ۴۱۴ و الطبقات الکبری ابن سعد ج ۵ ص ۶۶ مراجعه شود هم چنین قاضی عیاظ ج ۱ ص ۶۷۴ و اتحاف السادة المتقین ج ۷ ص ۱۸ آن را

بنابراین داعیان مسلمان باید به پیروزی و قدرت و استقرار یافتن خود در زمین خوش بین و امیدوار باشند هر چند مصیبت و گرفتاریها زیاد و مسیر حرکت سخت و دشوار باشد و افراد زیادی از آن کناره بگیرند و در راه سقوط کنند؛ زیرا روشنایی روز از دل تاریکی شب پدید می‌آید و بحران و سختی هر اندازه شدّت یابد، به همان اندازه فرج و گشایش حاصل می‌شود. شایسته است که داعیان، امید واری را در دل مسلمانان زنده کنند و یأس و ناامیدی را از دل و درون و اندیشه ی آنان بزدایند، تا امّت اسلامی دوباره به سوی پرودگار، دین، عقیده، شریعت اسلامی و نظام آن بازگردد. آن گونه که پرودگار متعال در این آیه وعده داده است که: «وَ عدالله الذین آمنوا مِنکم و عمِلوا الصّالحات لَیَستَخلِفَنَّهُم فی الارض کَمَا استَخلَفَ الَّذین مِن قَبلِهم و لیُمَکِّنَنَّ لهُم دینهم الذی ارتضَی لهم وَ لَیُبَدّ لَنَّهم مِن بَعد خَوفهم أمناً یعبُدوننی لا یُشرکونَ بی شیئاً». «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می‌دهد که آنان را قطعاً در زمین جایگزین (پیشینیان و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و دادخود آبادان گردانند.) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مومن ملّتهای گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را به آنان بخشیده است) هم چنین آئین (اسلام) را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پا

ذکر کرده اند.

برجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیّت و آرامش مبدّل خواهد ساخت. (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا بپرستند و چیزی را انبازم نگردانند».[1]

امید، خوش بینی و شجاعت در عمل ویژگیهایی هستند که وجود آنها در شخصیّت یک داعی موفّق، لازم و ضرروی است، داعی ای که با خوش بینی و سعه ی صدر به مصیبت ها و بلاهای ناگهانی و سختی هایی که در گذر ایّام و سالها در کمین او هستند، می‌نگرد و با آنان دست و پنجه نرم می‌کند، موفّق است. اما ناامیدی، نشستن، دست روی دست گذاشتن، سستی و رکود، عوامل فروپاشی و ضعف و نابودی او هستند. ناامیدی عامل بزرگی برای فروپاشی و نابودی افراد و گروه ها است. صحیح نیست که ما یاس را به عنوان حکمت و مصلحت، و امید را به عنوان خفّت و خواری و تهوّر قلمداد کنیم. هم چنین نباید امید و آرزو مطیع بی چون و چرای عواطف سرکش و احساسات آنی و زودگذر باشد؛ بلکه باید همراه عقل و اندیشه و تدبیر باشد.[2] لذا می‌بینیم که داعی امیدوار و خوش بین، به سستی و کسالت دچار نمی‌شود و اظهار آزردگی و ضعف و شِکوه نمی‌کند، بلکه دائماً از رفتار و کردار انسانهای بزرگ پیروی می‌کند و با جدّیّت و تلاش مستمر و اخلاص در گفتار و کردار برای حلّ مشکلات تلاش می‌نماید.

۱- نور؛۵۵

۲- المتساقطون علی الطریق، ص ۷۶

علّت هفتم: کار و فعالیّت خارج از توان

کار و تلاش بـه همـراه فکـر و اندیـشه ی درسـت، بـه موفّقیّـت می‌انجامد و مفید واقع می شود و داعی به کمـک آن مـی‌دانـد کـه چطور از پس انجام مسئولیّت ها بر آید و می‌داند در راه خود به کجا رسیده و می‌تواند اوضاع و احوال مردم را پیگیری و بررسی نماید. در عین حال همه ی این امور را بـدون خـستگی، ملالـت و بـه تـأخیر انداختن آن ها انجام می‌دهد و چون به انجام کـاری خـارج از تـوان خود اقدام نمی‌سازد، هیچ کاری را نیمه کاره رها نمی‌کند. بعـضی از داعیان برای انجام کار دعوت هیجان زده و احـساساتی مـی‌شـوند و بدون فکر و برنامه به برپایی کنفرانسها، تـدریس، اجـرای مـسابقات فرهنگی، مسافرتهای سودمند و کارهای دیگری اقدام می‌کننـد، امـا پس از مدتی تراکم کارها بر آنها فشار وارد مـی‌کنـد و آنهـا نیـز در مقابل سعی می‌کنند که آن فشارها را تحمّل نمایند؛ اما بعد از مدّتی تحمّل فشار، نهایتاً به سستی و شکست دچار می‌شوند و از حرکت و تلاش باز می‌ایستند.

پس کثرت و فراوانی کارها بدون فکـر و برنامـه ریـزی و تنظـیم وقت، سبب می‌شود که داعی بعد از مدّتی احساس فشار و خـستگی نماید.

درمان

«عبدالله بن عمر» از پیامبرﷺ روایت می‌کند که: «لِکُلِّ عَمَلٍ شِرّةٌ وَ لِکُلّ شِرةٍ فَترَةٌ، فَمَن کَانَت فَترتُهُ إلی سُنّتِی فَقد اهتَدی، وَ مَن

كَانَت فَترَتُه إلي غَيرِ ذلِک فَقد هَلَکَ››. «هر کاری دوران اوج وشدتی دارد و هر اوج وشدتی، سستی و ضعفی به دنبال دارد، هر کس سستی و ضعفش (سرانجام) به سوی سنّت من باشد، هدایت می‌یابد و هر کس سستی اش به سوی چیزی غیر از سنّت من باشد، هلاک می‌شود». این حدیث به وجود سستی در نهان خانه ی انسان دلالت می‌کند. اما این صفت هنگامی ملازم انسان می‌شود که برای علاج و درمان آن اقدام نکند که در این صورت ملازم او می شود و او را به نابودی و تباهی می کشاند.

این حدیث شریف سستی و فتور را به دو قسمت تقسیم می‌کند:

قسمت اوّل: کسی با شدّت، نشاط، سرزندگی، شور و هیجان به انجام کاری اقدام می‌کند، سپس به خستگی و سستی مبتلا می‌شود و به علاج و درمان آن اقدام نمی‌کند، در نتیجه از سنّت و روش پیامبرﷺ دور و از راه درست منحرف می‌شود و پناه بر خدا ممکن است به نابودی و هلاک وی انجامد.

پیامبر خداﷺ در حدیثی می‌فرماید: ‹‹يَا ايّها النّاسُ، خُذُوا مِن الأعمَالِ مشا تُطِيقُون، فَإنّ اللهَ لا يَمَلُّ حَتّى تملّوا، وَ إنّ أحَبّ الأعمَالِ إلى اللهِ مَادامَ وَ إن قَلّ››. «ای مردم (انجام) کارهایی را بر عهده بگیرید که توان انجام آن را داشته باشید، زیرا خداوند هرگز خسته و رنجور نمی‌شود (و نهایتاً) شما خسته و رنجور می‌شوید و محبوبترین کارها در نزد خداوند با دوامترین آنهاست، اگر چه (آن کار) کم و اندک باشد».[1]

۱- بخاری در صحیح خود کتاب الایمان، باب حسن إسلام المرء [۱۹/۱] و کتاب التهجد باب

ملاحظه می‌کنیم که حدیث ما را بـه انجـام کارهـایی تـشویق و راهنمایی می‌کند که در حدّ توان ماست. به همین جهت کـار کـم و مداوم بهتر از کار زیاد و مقطعی است. در حدیثی «حضرت عایـشه» (رض) در توصیف عمل پیامبرﷺ می‌گوید: «عملش همچـون بـارانی بود که آرام و پیوسته و بدون رعد و برق می‌بارد». و در جـای دیگـر نیز می‌فرماید: «كانَ أحبُّ الاعمَالِ إلی رَسُولِ اللهِﷺ مَادَامَ عَلَيهِ وَ إن قَلّ». «محبوبترین کارها نزد رسول خـداﷺ کـاری بـود کـه بـر آن مداومت داشت، اگر چه آن کار کم یا کوچک بود».

درمان

برای برطرف کردن این نوع سستی، داعی بایـد بـرای شـاد و بـا طراوت نگاه داشتن روحیه ی خود، از لطیفه و امثـال و حِکـم بهـره جوید. از حضرت علی – کرم الله وجهـه – روایـت شـده اسـت کـه: «همانطوری که بدنها دچار خستگی و ملالت مـی‌شـوند، قلبهـا نیـز دچار خستگی و ملالت می‌شـوند؛ پـس بـرای رفـع آن، از لطـایف و امثال و حکم استفاده کنید». زیرا این قبیل سخنان باعـث آسـایش روح و روان از فشارهای ناشی از کار می‌شوند و روحیـه ی نـشاط و سرزندگی را در فرد تازه می‌کننـد. البتّـه نبایـد ایـن امـر در ردیـف

ما يكره في التشديد في العبادة [۳۴۹/۲] و مسلم در صحیح خـود کتـاب صـلاة المـسافرين و قصرها، باب فضيلة العمل الدائم [۵۴۰/۱] و ابن ماجه كتاب الزهد، باب المداومة علـى العمـل [۱۴۱۶/۲] و ابن حبان كتاب البر و الاحسان، باب ما جاء فـی الطاعـات و ثوابهـا [۶۷/۲] و ابـن خزيمة در صحيح خود باب ذكر الـدليل علـى أن النبـی (ص) انمـا دام علـى الـركعتين بعـد مـا صلاهما [۲۶۴/۲] آن را روایت کرده اند.

اولویّت ها و کارهای مهم قرار گیرد؛ زیرا در این صورت منجر به سهل انگاری و عدم جدّیت لازم در کار می‌شود.

قسمت دوم: کسی که با شدّت و سرزندگی و نشاط تلاش می‌کند و با قدرت و توان زیادی به انجام امور دینی روی می‌آورد، هر گاه احساس سستی کند، باید به میانه روی و اعتدال روی آورد، در غیر این صورت افراط و زیاده روی او را به خستگی و ملالت دچار می سازد.چنین استراحت وآسایشی امر پسندیده ای است. بنابر این باید هنگامی که به سستی و ضعف در کار دچار می‌شویم، موضع ما شفاف و روشن باشد.[۱]

داعی هنگامی که به امر دعوت می‌پردازد، نباید خود را به انجام کارهایی خارج از توان مجبور کند تا دچار خستگی و ملالت نشود، زیرا ممکن است بر اثر فشار و خستگی شدید، آن گونه از میدان دعوت بگریزد که قادر به کنترل اوضاع خود هم نباشد، بلکه باید در کار خود میانه رو باشد.هر انسانی خودش را بهتر از همه می‌شناسد.[۲]

پس داعی برای انجام کارهای مربوط به دعوت نیاز به سازماندهی و برنامه ریزی دارد تا در زیر فشار سنگین کارها قرار نگیرد. بعضی از این امور به قرار زیر است:

۱ – دقّت و برنامه ریزی در کار: آن گونه که اولویت ها را رعایت کند و کارهای بسیار مهم تر را مقدّم بر کارهای مهم بدارد و طبق برنامه و روش منظم روزانه عمل کند، هر چند اندک باشد.

۱- الفتور فی حیاة الدعاة، ص ۵

۲- تذکرة السامع و المتکلم فی أدب العالم و المتعلّم ص ۳۶، إبن جماعة الکنانی الشافعی.

۲ – مراعات حق آسایش و راحتی برای جسم: اعتدال و میانه روی در مصرف نوشیدنیها، پوشیدنیها و خواب و استراحت، سبب تجدید قوا، نشاط و سرزندگی در جسم می‌گردد. رسول خداﷺ امّتش را به میانه روی در عبادت و انجام کارها راهنمایی کرده است. روزی پیامبرﷺ وارد مسجد شد و طنابی را دید که بین دو ستون بسته شده است. پرسید که این چیست؟ جواب دادند: زینب آن را به ستونها بسته است تا هنگامی که نماز می‌خواند و بر اثر طولانی شدن نمازش خسته می‌شود، به طناب تکیه بزند. پیامبرﷺ فرمود: «حلُّوهُ ،لِيُصَلِّ أحَدُكُم نَشاطَه، فَإذَا كَسِلَ أو فَتَر قَعَدَ». «آن را باز کنید، شما باید به حالت نشاط و سرزندگی نماز بگزارید و هر گاه خسته شدید بنشینید».[1] باز هم می‌فرماید: «إذا نَعَسَ أحدُكُم فِي الصّلاةِ فَلیَرقُد حَتّى يَذهَبَ عَنهُ النّوم، فَإنّ أحَدَكُم إذا صَلّى وَ هُوَ نَاعِسٌ، لَعَلّهُ يَذهَبُ يَستَغفِرُاللهَ، فَيَسُبّ نَفسَهُ». «هر گاه کسی از شما در نماز احساس خواب آلودگی کرد پس بخوابد تا خواب آلودگی اش از بین برود. چون اگر کسی با این حالت نماز بگزارد ممکن است بخواهد از خدا طلب آمرزش کند اما (اشتباهاً) به خودش دشنام و

۱- بخاری در کتاب التهجد، باب ما يکره من التشديد فی العبادة حديث [۱۱۵۰] و مسلم در کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب أمر من نعس فی صلاته أو استعجم عليه القرآن... الخ [۷۸۷] و ابو داود در سنن خود، کتاب الصلاة، باب النُّعاس فی الصلاة [۱۳۱۲/۲] و سنایی در کتاب قيام الليل و تطوع النهار، باب الاختلاف على عائشة فی إحياء الليل [۱۶۴۲/۲) و ابن ماجه در کتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب ما جاء فی المصلى إذا نعس [۱۳۱۷/۲] آن را روایت کرده اند.

ناسزا بگوید».[۱]

۳ – تفریحات و سرگرمیهای سالم و مباح[۲]: فشار ناشی از کارهای مختلف منجر به خستگی و ملالت می‌شود، در حالیکه تفریحات و سرگرمیهای سالم و مباح، خستگی و ملالت را از بین می‌برد و شادابی و طراوت را به روح و جسم باز می‌گرداند. سرگرمی و تفریحات سالم و مباحی مثل مزاح و بازی کردن با همسر و فرزندان، اقدام به مسافرتهای دریایی، گردش در کنار رودخانه ها، گردشهای ماهانه، گردش در روزهای بارانی برای تفکر و اندیشیدن و یا به عنوان ورزش و تفریح، کوهنوردی و مسافرتهای صحرایی به عنوان تمرین و آمادگی برای شرایط صعب و دشوار، گردش در مزارع و لذّت بردن از منظره های سرسبز و آبهای جاری و تفکّر و اندیشه در آن، گوش دادن به سرودهای اسلامی هدفمند و یا حضور در جشنها و جُنگهای مباح وغیره که همه‌ی اینها سستی و ضعف را از بین می‌برد و شور و اشتیاق و نشاط و سرزندگی را به داعی باز می‌گرداند به طوری که گویی دوباره متولّد و یا به شخصیّت دیگری

۱- امام ربیع از طریق عائشه در باب السهو فی الصلاة [۲۵۰/۱] و بخاری در صحیح خود کتاب الوضوء من النوم [۲۱۲] و مسلم در کتاب صلاة المسافرین و قصرها باب أمر من نعس فی صلاته أو استعجم علیه القرآن... ألخ [۷۸۶] و ابو داود در کتاب الصلاة، باب النعاس فی الصلاة [۱۳۱۰/۲] و نسایی در کتاب الغسیل و التیمم باب الأمر من الوضوء من النوم [۴۴۲/۱] و امام مالک در الموطاء کتاب الصلاة باب ما جاء فی صلاة اللیل [۳/۱] و امام احمد در المسند [۵۶/۶ ـ ۲۰۲ ـ ۲۰۵ -۲۵۹] و دارمی در سنن خود، کتاب الصلاة باب کراهیة الصلاة للناعس [۱۳۸۳/۱] و سیوطی در الجامع الصغیر [۷۷/۱] و منذری در الترغیب و الترهیب، کتاب النوافل، باب الترهیب من صلاة الإنسان و قراءته حال النعاس [۹۵۳/۱] آن را روایت کرده اند.

۲- آفات الطریق، ص ۲۷-۲۸

تبدیل شده است. از «أبی ربعی حنظله بن الربیع الأسدی الکاتب»، یکی از کاتبان رسول خداﷺ روایت شده است که گفت: به ابوبکر(رض) برخورد کردم و از من پرسید: حنظله حالت چطور است؟ گفتم: حنظله منافق شده است. ابوبکر(رض) گفت: سبحان الله چه می‌گویی؟

گفتم: هنگامی که در نزد رسول خداﷺ هستیم و ما را به بهشت و دوزخ متذکّر می‌شود، (ایمان و یقین من آنقدر قوی می‌شود که) گویی آن را با چشم مشاهده می‌کنم، اما هنگامی از نزد رسول خداﷺ خارج می‌شوم، زن و فرزندان و زمینهای کشاورزی، مرا سرگرم و غافل می‌سازند.

ابوبکر(رض) گفت: به خدا سوگند من نیز این حالت را دارم. پس من و ابوبکر(رض) راه افتادیم تا نزد رسول خدا(ص) رسیدیم. گفتم: ای رسول خدا، حنظله دچار نفاق شده است. پیامبرﷺ گفت: جریان چیست؟ گفتم ای رسول خدا، هنگامی که نزد شما هستیم و بهشت و دوزخ را به ما یادآوری می‌کنی (ایمان ما آنقدر قوی می‌شود که گویی) آن را با چشم مشاهده می‌کنیم، اما هنگامی که از نزد شما می‌رویم، زنان، فرزندان و مزرعه هایمان ما را سرگرم و غافل می‌کنند. رسول خداﷺ فرمودند: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر آن گونه بمانید که در نزد من و در یاد خدا هستید، آن گاه که بر بستر خویش آرمیده اید و آن گاه که در حال رفتن هستید، ملائکه با شما دست خواهند داد، ولی ای حنظله ساعتی این گونه است و ساعتی دیگر به گونه ای دیگر و سه بار آن را تکرار

فرمود».[۱]

۴ – ایجاد تنوّع در کار و روش و وسایل: کـه در قـسمت درمـانِ کهنه بودن روشها از آن سخن به میان آمد.

علّت هشتم: ظهور داعی دیگر

امروزه بیش از هـر زمـان دیگـری بـه داعیـان کوشـا و مخلـص نیازمندیم، داعیانی که در زمینه‌ی دعوت با هم همکاری نمایند، بـر اساس فکر و اندیشه‌ی واحد کـار کننـد، احـساسات و عواطفـشان از یک قلب واحد سرچشمه گیرد و برای هدف واحدی تلاش نمایند، تا جریان دعوت به مرحله‌ی ثمر دهی برسد.

اما چیزی که مایه ی تأسّف است، این است که بعضی از داعیانی که در منطقه و محدوده‌ی مشخّصی به کار دعوت می‌پردازند و سعی و تلاش خود را صرف این کار می‌کنند، همین که داعی دیگـری در آن منطقه حضور یابد و مردم را به سوی راه خیـر و صـلاح دعـوت نماید، داعی قبلی به نوعی سستی و ضعف و رکود در کار و فعالیّـت دچار می‌شود، که این حالت، نشانه‌ی عجز و ناتوانی است.

البتّه ممکن است قدرت و توان داعی جدید وتوان انجام فعالیّـت ها و کارهای مختلف و در نتیجه محبوبیّت او در میان مـردم، علّـت پیدایش این نوع سستی و ضعف در داعی اوّل باشد. لذا همه‌ی ایـن عوامل، داعی را بر آن می‌دارد که دست از کار و فعالیّت باز دارد. یـا

۱- مسلم در کتاب التوبة، باب ۳، فصل دوام الذکر و الفکر فـی امـور الآخـر، و المراقبـة حـدیث شماره ۱۲ (۲۷۵۰) آن را روایت کرده است.

ممکن است یک نوع بیماری روحی و روانی مشخّص عامل آن باشد و آن این است که داعی قبلی چنین تصوّر کند که کار و فعالیّت در این منطقه، تنها حق او بوده و مشارکت هیچ کس را در این زمینه نپذیرد. زیرا احساس می‌کند که اگر با داعی دیگری مشارکت نماید، آن داعی حیثیت و قدرت نفوذش افزوده می‌شود و مردم به تعریف و تمجید از او خواهند پرداخت؛ البتّه بسیار بد خواهد بود اگر هدف داعی از کار دعوت به دست آوردن محبوبیّت باشد و بخواهد مورد تعریف و تمجید دیگران قرار گیرد.

درمان

داعیان باید بدانند که امّت اسلامی امّتی است که افراد آن باید در راه خیر و تقوی همکاری و تعاون و اتّحاد داشته باشند و دست در دست همدیگر بگذارند. خداوند -تبارک و تعالی- می‌فرماید: «و تعاونوا علی البّر والتقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان». «در راه نیکی و پرهیزگاری همدیگر را یاری نمایید و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری مَکُنید».[1] این همکاری و هماهنگی، نزد مؤمن به عنوان یکی از اصول و مبانی دوستی و محبّت به شمار می‌آید. پس اگر داعی دیگری در منطقه و محدوده‌ی مشخّصی ظهور کرد، نباید داعی‌ای که از قبل در آن جا فعالیّت داشته است، خود را پشت پرده پنهان کند و از تلاش و فعالیّت بیفتد و همه‌ی امور را به داعی جدید واگذارد، به گمان اینکه داعی جدید از او برتر

۱- مائده؛ ۲

و تواناتر و کوشاتر است. این رفتار اشتباه است؛ بلکه باید به جای آن با داعی جدید همکاری کند، زیرا هر دو برای یک هدف واحد تلاش می‌کنند. کسانی که برای اهداف بزرگ تـلاش مـی‌کننـد، بـا انجـام فعالیّت های متضّاد و دور از هم بـه اهـداف خـود نخواهنـد رسـید. «ذوالقرنین» در این مورد الگوی بسیار خوبی برای ماست، هنگـامی که به قومش می‌گوید: «قال ما مكَّنّي فيه ربّي خيرٌ فـأعينوني بقـوَةٍ أجعَل بَينكم و بينهم رَدماً». «ذو القرنين گفـت: آنچـه پروردگـارم از ثروت و قدرت در اختیار من نهاده است، بهتر است (از آنچه که شما پیشنهاد می‌کنید. ما برای اندوختن مال نیامده ایم) پس مرا با نیـرو یاری کنید، تا میان شما و ایشان سّد بزرگ و محکمی بسازم».[1]

پس بیایید در راه خیر و صلاح با هم همکاری کنیم و از دایره ی انانیّـت و خودخـواهی بیـرون بیـاییم و احـساسات و عواطـف امّـت اسلامی را در قالب واحد بریزیم.[2]

مسأله ی دیگر اینکه دعوت، به برنامـه ریـزی، نـوآوری، ابـداع و ایجاد تغییر در اسلوب و روشهای ویژه نیازمند است. این خیر بزرگی است هنگامی که دو نفر در کار واحدی با هم مشارکت می‌کنند، زیرا فواید زیادی در نتیجه ی مشارکت آنها به دست می‌آیـد. داعـی بـه سبب همکاری و تعاون است که می‌تواند، اعتمـاد و اطمینـان سـایر داعیان و مصلحان را به دست آورد و همّت و اراده و روحیه ی تلاش و کوشش در درونش دوباره زنده شود.در مورد خودخواهی و ناخالص

۱- کهف؛۹۵

۲- محمود محمد خزندار، هذه اخلاقنا، ص ۲۱۷

بودن نیّت، باید بدانیم که درمان آن در مبارزه با نفس اماره نهفته می باشد؛ طوری که شخص دائماً مراقب نفس و عیبهای آن باشد و آن را با لگام تقوی و یقین و اخلاص محکم ببندد و در اختیارخود گیرد. البتّه شناسایی و درمان این گونه عیوب به تجربه و تلاش مستمر نیاز دارد. درست نیست که داعی به امر دعوت بپردازد در حالیکه این عیوب زشت و ناپسند در او وجود داشته باشد و به درمان و معالجه ی آن اقدام نکند. خداوند- تبارک و تعالی- می‌فرماید: «وَ نفسٍ و ما سَوَّئها * فألهمها فجورها و تَقوَئها * قد أفلح مَن زَكَّيها * و قد خَابَ مَن دَسَّها». «و سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته است. سپس بدو گناه و تقوی را الهام کرده است (قسم به همه ی اینها) کسی رستگار می‌شود که نفس خویش را (با انجام طاعات و عبادات و ترک معاصی و منهیات) پاکیزه دارد و بپیراید. و کسی نومید می‌گردد که نفس خویشتن پنهان دارد وبپوشاند و (به معاصی) بیالاید».[1]

و هم چنین می‌فرماید: «و اما مَن خاف مقام ربِّه و نَهَی النفس عنِ الهوی * فإنَّ الجنة هی المأوی». «و اما آن کس که از جاه و مقام پرودگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد، قطعاً بهشت جایگاه (او) است».[2]

هم چنین داعی باید در اعمال خود اخلاص داشته باشد تا رضایت و خوشنودی پروردگارش را به دست آورد و دعوتش را

۱- شمس؛۱۰-۷

۲- نازعات؛۴۱-۴۰

درمیان مردم با موفقیّت پیش ببرد. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «و ما أُمِروا إلاّ لیعبدوا الله مخلصین له الدّین». «در حالی که جز این به ایشان دستور داده نشده است که مخلصانه خدای را بپرستند و تنها شریعت او را آئین خود بدانند».[1] و می‌فرماید: «فمن کان یَرجُوا لقاء ربِّه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یُشرک بعبادة ربِّه أحداً». «پس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».[2] رسول گرامی اسلامﷺ نیز می‌فرماید: «نِیّةُ المُؤمِنِ خَیرٌ مِن عَمَلِه». «نیّت مومن بهتر از عمل اوست».[3]

۱- بینه؛۵

۲- کهف؛۱۰

۳- امام ربیع بن حبیب در مسند صحیح خود [۲۳/۱] از طریق ابن عباس آن را روایت کرده و حدیث صحیح ثابت است. هم چنین از طریق انس بن مالک به صورت حدیث مرفوع آمده است و بیهقی آن را شعب الایمان [۳۴۳/۵] روایت کرده و گفته است این اسناد ضعیف است و عسکری در الأمثال و ابن عساکر در امالی آن را روایت کرده و گفته است که از این وجه غریب است [همآن گونه که دراتحاف السادة المتقین ج ۱۵/۱۰ هست] قضاعی نیز در الشهاب آن را روایت کرده است. [همانند فتح الوهاب ج ۱۴۵/۱] و از طریق نواس بن سمعان به اضافه قسمت دیگری، طبرانی عسکری در الامثال [آن گونه که در الاتحاف ج ۱۵/۱۰] هست و قضاعی در الشهاب [۱۴۶/۱ فتح الوهاب] آن را روایت کرده اند و عراقی در کتاب المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار [۱۸۵/۴] و زرکشی در التذکرة [۶۵] آن را ضعیف دانسه اند. واز طریق سهل بن سعد الساعدی، طبرانی در الکبیر [۱۸۵/۶] و هیثمی در المجمع [۲۲۸/۱] آن را روایت کرده و گفته است که راویان ان موثق هستند بجز حاتم بن عباد بن دینار الجرشی که ندیده ام کسی زندگی نامه او را نوشته باشد و گفته است [۳۰۱] در سلسله راویان آن حاتم بن عباد دینار هست که او را نمی‌شناسم و بقیه راویان آن موثق هستند. خطیب در کتاب تاریخ [۲۳۷/۹] و ابو نعیم در الحلیة [۲۵۵/۳] آن را روایت کرده و گفته است که این حدیث غریب است، از طریق حدیث ابو حازم یا سهل و آن را فقط از این طریق نوشته است. و از طریق

هم چنین می‌فرماید: «إنّماالأعمَالُ بِالنّیّاتِ وَ لِکُلِّ امرِئٍ مَا نَوَی». «(اجر و پاداش) کارها (بر حسب) نیّت هاست، و برای هر کس (اجر و پاداش متناسب با) نیّت او وجود دارد».[1]

ابوموسی اشعری، دیلمی آن را روایت کرده است [الاتحاف ج ۱۵/۱۰ و الفتح ج ۱۴۶/۱]، صاحب اتحاف السادة المتقین بعد از اینکه آن را با سند ضعیف روایت کرده است می‌گوید؛ حدیث ابن عباس که قبلاً ذکر شد بر بسیاری از اهل علم پوشیده است و از راههای دیگر به دست آنها رسیده است و به همین سبب در مورد صحت و سقم آن اختلاف نظر وجود دارد عده ای به عدم ثبوت این حدیث معتقد هستند مثل ابن جوزی و سیوطی آن گونه که در الجامع الصغیر [۵۵۶/۲] هست و زرکشی در التذکرة [۶۵] و البانی در الضعیف [۳۰۳/۶]، عده ای هم به ثبوت و تقویت آن با طرق و شواهدش هستند از جمله سنحاوی در المقاصد [۴۴۵] و زبیدی در الاتحاف [ج ۱۲/۱۰] و احمد الغماری در فتح الوهاب [۱۴۶/۱] و در المداوی (۴۸۰/۶] و.. و الله اعلم.

۱-امام ربیع بن حبیب در مسند صحیح خود [۲۳/۱] با سند عالی آن را از طریق ابن عباس روایت کرده است، و نیز بخاری در صحیح خود کتاب بدء الوحی، باب کیف بدء الوحی [۳/۱] و کتاب الأیمان باب ما جاء أن الأعمال بالنیة و الحسبة [۲۴/۱] و کتاب العتق باب الخطاء و النسیان فی العتاقة و الطلاق [۱۶۶/۳] و کتاب مناقب الانصار باب هجرة النبی (ص) و اصحابه الی المدینة [۶۳۳/۴] و کتاب النکاح باب من هاجرأ و عمل [۴۳۹/۶] و کتاب الایمان و النذور باب النیة فی الایمان [۲۹۷/۷] و کتاب الحیل باب فی ترک الحیل [۳۸۵/۸] مسلم در کتاب الامارة باب انما الاعمال بالنیة [۱۵۵۱/۳] رقم (۱۹۰۷) و ابوداود کتاب الطلاق باب ما عنی به الطلاق و النیات [۶۵۱/۲] رقم (۲۲۰۱) و تزمدی در کتاب فضائل الجهاد باب فیمن یقاتل ریاء و للدنیا [۱۷۹/۴] شماره (۱۶۴۷) و نسایی کتاب الطهارة باب النیة فی الوضوء [۵۸/۱] و کتاب الطلاق باب الکلام إذا قصد به فیما یحتمل معناه [۱۵۸/۶] و کتاب الأیمان و النذور باب النیة فی الیمین [۱۳/۷] و ابن ماجه کتاب الزهد باب النیة [۱۴۱۳/۲] شماره (۴۲۲۷) واحمد در مسند [شماره ۱۶۸ چاپ شاکر) و دار قطنی در سنین کتاب الطهارة باب النیة [۵۰/۱] و بیهقی در سنن کتاب الطهارة باب النیة فی الطهارة الحکمیة [۶۸۷/۱] و کتاب قسم الفیئ و الغنیمة باب من دخل یرید التجارة [۵۳۸/۶] و بغوی در شرح السنة [۵۴/۱] و حمیدی در مسند [۱۶/۱] و ابن حیان در صحیح خود کتاب البر و الاحسان باب الاخلاص و اعمال السر [۱۱۵/۱] و طیالسی [۹] و... همگی از طریق عمر بن خطاب (رض) آن را روایت کرده اند.

هرکس بخواهد که از انواع بیماریهای نفس و راه معالجه و درمان آن اطلاع یابد، باید به کتاب «قناطر الخیرات امام ابوطاهر اسماعیل جیطالی(ره)» و کتاب «احیاء علوم الدین امام محمّد غزالی» و کتاب «المستخلص فی تزکیة الانفس» نوشته «سعید حوّی» مراجعه کند.

علّت نهم: ازدواج

همان طور که قبلاً نیز گفته شد می توانیم ازدواج را به عنوان یکی از نشانه های سستی به شمار آوریم. هم چنین اگر داعی نتواند زندگی مشترک با همسرش را خوب اداره کند، در آن صورت ازدواج به عنوان یکی از علل و عوامل به وجود آورنده ی سستی عمل می‌کند. زن تاثیر بسیار بزرگی در زندگی مرد دارد. «او می‌تواند سرچشمه ی خیر و نعمت باشد و یا سبب شر و مصیبت گردد».[۱]

در زندگی داعیان، برای هر دو مورد نمونه های زیادی وجود دارد، عده ای از داعیان بعد از ازدواج اوضاع و احوال و ایمان و استقامتشان بهبود یافته و بر عقیده و اصول آن ثابت مانده و بیشتر تلاش و کوشش نموده و مفید واقع شده اند. عدّه ای هم اوضاع و احوال و اخلاق و رفتارشان به تباهی گراییده و صلاحیّت واستقامت خود را از دست داده و در عبادت پروردگار خویش کوتاه آمده و از میادین دعوت دور شده و به سستی و ضعف مبتلا گشته و گوشه گیری و انزوا اختیار نموده اند.

۱- مشکلات الدعوة والداعیة ص ۵۶

این دسته از داعیان به ظواهر و فرعیّات مشغول و از اصول و لُب مطلب غافل شده اند و نتواسته اند همسرانشان را بر پایه ی اصول و مبادی درست اسلامی تربیت و اداره نمایند. در نتیجه دچار عقب نشینی و سستی می شوند و به دنبال شهوات و غرایز خود می‌افتند و دیگر امید هیچ خیری به آنها نمی‌رود. همچنین زیاده روی در پیروی و اطاعت از همسر در همه ی خواسته ها و تمایلاتش، هیبت و صلابت مرد را از بین می‌برد و سبب نابودی و تباهی او وسبب دوری اش از میدان دعوت و محرومیت از همراهی داعیان می‌شود.

درمان

مسئله ی شکست و ناکامی بسیاری از داعیان در زندگی زناشویی و خانوادگی، با توجّه به کثرت وقوع و افزایش خطرات آن، به صورت یکی از مشکلات اساسی در آمده است؛ زیرا جریان دعوت ،گاه به گاه، بهترین جوانان و مردان خود را از دست می‌دهد .مادامی که جریان دعوت، بسیاری از توان و امکانات خود را در راه ساختن افراد مناسب صرف می‌کند، باید در حفظ و نگهداریشان بسیار حریص و کوشا باشد و از تباهی و نابود شدن آنها جلوگیری نماید.[1] اگر ساختنِ بنایی مهم است، مهمتر آن است که از بنای ساخته شده حفاظت و نگهداری کنیم و از فرسوده شدن و ویرانی آن در گذر زمان جلوگیری نماییم.

اسلام ازدواج را عاملی برای کامل شدن دین به حساب می‌آورد،

۱- مشکلات الدعوة و الداعیة، ص ۵۶

همان طوری که در حدیث پیامبرﷺ آمده است که: «مَن رَزَقَهُ اللهُ امرأةً صَالِحَةً فَقَد أعَانَهُ عَلَى شَطرِ دِينِه فَليَتَّقِى اللهَ فِى الشّطرِ البَاقِي». «هر کس خداوند همسر صالحی نصیب او کند در (محفوظ ماندن) نیمی از دینش او را یاری کرده است، پس در نیمه ی دیگر آن تقوای الهی داشته باشید».

پس به خاطر اینکه داعی در نیمی از دین خود تقوای الهی داشته باشد و آن را محافظت کند و به دعوتش ترقّی بخشد، باید که همسری نیکو و صالح انتخاب کند، همسری که او را در امر دین و دعوت یاری نماید و او را در مسیر زندگی با موفقیّت روبرو سازد. در حدیثی از پیامبرﷺ روایت شده است که: «تُنكَحُ المَرأةُ لأربَع: لِمَالِها و لِجَمَالِها و لِحَسَبِهَا و نَسَبِهَا؛ فَاظفَر بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَت يَدَاک». «زن را به خاطر چهار چیز به نکاح در می‌آورند، به خاطر اموالش به خاطر زیباییش، به خاطر حسب و نسبش، (اما) شما از زن دیندار خواستگاری کنید تا به خیر و برکت (هم) دست یابید».[1]

هم چنین پیامبر گرامیﷺ می‌فرماید: «خَيرُ نِسَائكُم مَن إذَا نَظَر إليهَا زَوجُها أسَرّته، و إذا أمَرهَا أطاعَته، و إذا غَابَ عنهَا حَفِظَتهُ فِى نَفسِهِ وَ مَالِه». « بهترین زنان شما زنی است که هنگامی که شوهرش به او می‌نگرد، او را شاد و مسرور نماید و هر گاه به او امر کند، اطاعت نماید و هر گاه غایب باشد از ناموس و اموال او

۱- بخاری در کتاب النکاح باب الاکفاء فی الدین [۴۴۵/۶] و مسلم در کتاب الرضاع باب استحباب نکاح ذات الدین [۱۰۶۸/۲] و ابو داود در کتاب النکاح، باب مایؤمر به من تزویج ذات الدین [۵۳۹/۲] و نسایی در کتاب النکاح، باب کراهیة تزویج الزناة [۶۸/۶] و ابن ماجه در کتاب النکاح، باب تزویج ذات الدین [۵۹۷/۱] آن را روایت کرده اند.

محافظت کند».[1] اما با توجّه به این که جنبه ی عاطفی و احساساتی زن بر او غالب است، مرد باید مراقب این امر باشد و دنبال عواطف و احساسات زن نیافتد و کار دعوت و آخرت خود را به فراموشی نسپارد. در یک حدیث منسوب به پیامبرﷺ آمده است که: «تَعِسَ عبدُالزّوجَةِ». «بدبخت و هلاک میشود کسی که بنده ی زنش می باشد(یعنی کسی که از تمامی تمایلات و خواسته های او پیروی می‌کند)».[2]

سهل انگاری در امر دعوت به بهانه ی ازدواج، درست نیست، اگر چه این سهل انگاری در آغاز و ابتدای تشکیل زندگی مشترک باشد، چنان که بعضی از داعیان سست و ضعیف این گونه عمل می‌کنند.

مشخّص است که روزهای آغازین زندگی مشترک است که راه و

۱- نسایی در کتاب النکاح، باب کراهیة تزویج الزناة (۶۸/۶) و حاکم در کتاب النکاح (۱۷۵/۲) آن را روایت کرده و گفته است که به شرط مسلم صحیح است. و احمد آن گونه که در الجامع الصغیر (۲۴۶/۱) است و طبرانی آن گونه که در المجمع (۵۰۲/۴) روایت کرده است و هیثمی گفته است؛ در (سلسله راوایان) آن زریک ابن ابی زریک هست که او را نمی‌شناسم و بقیه راویان موثق هستند. و ابن ماجه در کتاب النکاح (۵۹۶/۱ از طریق ابی امامة بالفظ زیر آن را روایت کرده است؛ « ما ستفاد المومن بعد تقوی الله عزوجل خیرا له من زوجة صالحة إن أمرها أطاعته.. حدیث » و بوصیری در الزوائد (۲۶۴) می‌گوید؛ إسناد حدیث أبی امامه ضعیف است به خاطر ضعیف بودن علی بن یزید بن جدعان و عثمان بن ابی العاتکه، و در آن اختلاف است. سیوطی به حسن آن اشاره می‌کند (۴۷۸/۲) و به دنبال او منادی (۵۳۵) می‌گوید؛ آن گونه که او می‌گوید نیست زیرا منذری به سبب وجود علی بن زید آن را ضعیف می‌داند و ابن حجر در فتاوی می‌گوید؛ سند آن ضعیف است اما شواهدی هست که دلالت می‌کند اصل و اساسی دارد و غماری در المداوی (۴۲۶/۵) آن را قوی می‌داند.

۲- شوکانی در الفوائد المجموعة (۱۳۵) می‌گوید؛ در المختصر می‌گوید؛ اصل و اساسی ندارد و در تذکرة الموضوعات (۱۲۸) اثر الفتنی الهندی همین طور است.

روش و مسیر زندگی خانوادگی را ترسیم می‌کند و داعی باید در این مقطع از زندگی از سقوط و لغزش به سبب سستی و ضعف برحذر باشد و زندگی خانوادگی خود را با دور اندیشی، مهربانی، جدّیت، هیبت، عطوفت و نرمش اداره کند تا ازدواج آنها ازدواجی مبارک باشد و برای خدمت به اسلام و مسلمین سودمند گردد.

درمان دیگر این که مرد سعی کند همسر و فرزندانش را برای خدمت به دعوت اسلامی و اصلاح جامعه با اسلوب و روشی حکیمانه، لطیف، پسندیده و جذّاب آماده کند. کسی که زندگی صحابه ی کرام(رض) را مورد بررسی قرار می‌دهد، می‌بیند که چگونه همه ی آنها با زنان و فرزندانشان دسته جمعی برای خدمت به اسلام و مسلمین و گسترش عقیده و ایمان در میان بشریت تلاش کرده اند. به عنوان مثال حضرت ابوبکر صدّیق (رض) دو دختر خود یعنی«اسماء» و «عایشه» را مسؤول آماده کردن دو شتر به هنگام هجرت پیامبرﷺ کرد و هنگامی که در غار ثور بودند، دخترش اسماء را مسؤول رساندن آب و مواد غذایی به پیامبرﷺ و همراهش- حضرت ابوبکر صدیق(رض)- کرده بود. اسماء کمربند خود را دو نصف می‌کرد و با یک نصف آن مواد غذایی را می‌بست. پیامبرﷺ در مقابل[1] (این کار)، او را به دو کمر بند در بهشت مژده داده و به همین سبب به «ذات النطاقین» ملقب شد.[2]

۱- صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد (۲۳۹/۳) می‌گویدکه؛ رسول خد (ص) فرموده است؛ « انّ لها نطاقین فی الجنة » پس به ذات النطاقین ملقب شده است.

۲- بخاری در صحیح خود کتاب الجهاد و السیر، باب حمل الزاد فی الغزو (۲۹۷۹) و کتاب مناقب الانصار، باب هجرة النبی و اصحابه الی المدینة (۳۹۰۷) و کتاب الاطعمة، باب الخبز

«عبدالله» پسر حضرت ابوبکر(رض) نیز نقش اطّلاع رسانی را ایفا می‌کرد، یعنی اخبار و اطّلاعات مشرکین قریش و برنامه ریزیهای آنها را برای دست یابی به پیامبرﷺ و حضرت ابوبکر(رض) می‌شنید و شب هنگام به صورت مخفیانه به اطّلاع آنها می‌رساند. در این میان «عامر بن فهیره» خدمتکار حضرت ابوبکر(رض) نیز گله ی خود را در آن مسیر حرکت می‌داد تا رد پای اسماء و عبدالله از بین برود.[1]

داعیان جوان امروزه به فهمی عمیق و دیدگاه و بینشی گسترده و همه جانبه از معانی دعوت و حلّ مشکلات مدعویین نیاز دارند.دعوت تنها در فعالیّت های داعی منحصر نمی‌شود، بلکه می‌تواند تشکیل خانواده را وسیله ای برای دعوت به انس، الفت، مهربانی و نشر و گسترش اسلام و افکار و عقاید درست قرار دهد « و به ازدواج به عنوان یکی از وسایل مهمّ برای دعوت بنگرد، نه این که آن را مانعی از موانع دعوت و یا عاملی از عوامل ایجاد سستی و ضعف در پرداختن به امور دعوت قلمداد کند».[2] البتّه زن هم باید شوهرش را در امر دعوت یاری کند و بداند که او برای اتلاف وقت بیرون نرفته، بلکه دغدغه ی خاطر او نسبت به امّت اسلامی او را به خود مشغول کرده است. پس باید با دل و جان پشتیبان و یاور شوهر خود باشد، همان طوری که خدیجه بنت خویلد(رض) با جان

المرقق (۵۳۸۸) و ابن سعد در الطبقات الکبری (۱۷۷/۱) آن را روایت کرده اند.

۱- به کتاب سیره النبوبه ابن هشام ج ۲ ص ۴۸۶ و کتاب السیرة النبویة دراسة تحلیلة ابوفارس ص ۲۴۵ -۲۵۶ مراجعه شود.

۲- منیر محمد الغضبان، المنهج الحرکی للسیرة النبویة ج ۳ ص ۱۵

و مال خود، پشتیبان و یاور پیامبرﷺ در امر دعوت بود.

علّت دهم: احساساتی عمل کردن

یعنی، داعی بخواهد، عوامل ضعف و عقب ماندگی امروز مسلمانان و وضعیّتی را که در آن به سر می‌برند، در یک چشم بر هم زدن تغییر دهد؛ بدون این که عواقب و تبعات آن را در نظر بگیرد و از شرایط حاکم بر وضعیت موجود آگاهی داشته باشد و یا اینکه مقدمات لازم و روش مناسب و وسایل مورد استفاده برای آن را فراهم کرده باشد.[۱] این شتاب زدگی نتیجه ی آن است که احساسات و عواطف بر او حاکم شده است. لذا بعضی از داعیانی را مشاهده می‌کنیم که با شور و اشتیاق و سرزندگی به انجام کارهایی اقدام می‌کنند، اما ناگهان شور و نشاطشان به سردی و خاموشی می‌گراید و آن همه تلاش و کوشش را رها می‌کنند و به سستی و شکست و ناتوانی مبتلا می‌شوند.

نشانه های دخالت دادن عواطف و احساسات در کار دعوت

دخالت دادن احساسات و عواطف در کار دعوت، نشانه های مختلفی دارد که به چند مورد از آن اشاره می‌کنیم:

– تقویّت و تثبیت روابط با بعضی از مردم به امید اینکه پشتیبان و یاور دعوت شوند، بی آن که بتوان به آنان اطمینان داشت که آیا در صف دعوت هستند یا بر ضد آن عمل می‌کنند.

۱- دکتر سید محمد نوح، آفات علی الطریق ج ۱ ص ۵۷-۵۸

– بازگو کردن همه ی فعالیّت ها، برنامه ریزیها و تنظیمات دعوت از روی احساسات و عواطف به کسانی که به آنها اطمینان کامل ندارد.

– شتابزدگی در قرار دادن افرادی در کاروان داعیان، قبل از اینکه از موثّق بودن آن ها و توان و استعدادشان اطمینان حاصل شده باشد.

- ارتقاء سطح مسئولیّت بعضی از داعیان به درجات بالاتر قبل از رشد و پختگی شخصیّتی آنها.

- اقدام به انجام فعالیّت های بی ارزش و کوچکی که نه تنها سودمند نیست، بلکه به دعوت ، ضرر هم می‌رساند.[۱]

- سرعت و شتاب در تغییر منکرات، بدون تفکّر در اسلوب و وسایل و نتیجه ای که بر آن مترتّب می شود.

-وابستگی به افراد دور و نزدیک و داعی و غیر داعی، که در نتیجه ی آن، شخصیّت داعی در وجود افرادی که به آنها وابسته شده است ذوب می‌شود بدون اینکه اصل ولایت و براءت را رعایت کرده باشد و یا بدون اینکه به مصالح عمومی دعوت توجّهی داشته باشد.

پیامدهای منفی احساساتی عمل کردن

جوشش احساسات و عواطف در بعضی از داعیان، مصایب و مشکلات زیادی در راه دعوت به وجود آورده است که به نمونه هایی

۱- همان مرجع، ص ۵۹-۶۰

از آن اشاره می‌کنیم:

– کار و فعالیّت بر مبنای عواطف و احساسات، بیشتر از آنکه سازنده باشد ویران گر است؛ زیرا داعی در این حالت میوه را قبل از رسیدن و شکوفه را قبل از شکفتن می‌چیند و هر کس در به دست آوردن چیزی قبل از موعد مناسب شتاب ورزد، از دستیابی به آن محروم خواهد شد، «هرکه مزروع خود بخورد به خوید / وقت خرمنش خوشه باید چید».[۱]

– روحیه ی تلاش و فعالیّت را در وجود داعی از بین می‌برد، زیرا هنگامی که احساسات و عواطف، او را وادار می‌کنند تا منکری را تغییر دهد و یا به انجام امر پسندیده ای اقدام نماید ، در صورت عدم موفقیّت در آن کار ، نفسش او را به ترک میدان دعوت می‌کشاند ، زیرا نفس همیشه به زشتی دعوت می‌کند.

– منجر به متلاشی شدن جمع داعیان می‌شود؛ زیرا بعضی از داعیان، با طرح، نقشه، نظم و هدف خاصی حرکت می‌کنند؛ اما داعی احساساتی، عقلش بر او حاکم نیست و با برادرانش مشورت نمی‌کند، بلکه بر اساس احساسات و هیجان، بدون برنامه و آگاهی و مهارت و تجربه ی کافی ، مستقیماً اقدام به دعوت می‌کند و این سبب ایجاد سوء تفاهم با داعیان دیگر می‌شود.

– تعطیل کردن کار و فعالیّت یا به تعویق انداختن آن؛ زیرا هنگامی که داعی به سبب احساسات و عواطف شکست می‌خورد، موانع و خطرات بر سر راه دعوت فزونی می‌یابند و این به نوبه ی

۱-گلستان سعدی

خود، سبب تعویق و پشت سر انداختن کارها خواهد شد.
– سستی، رکود، سهل انگاری و کسالت بعد از ناکامی و شکست.

درمان

بی تردیدطبیعت انسان بر احساسات و عواطف و نظریات عقلی سرشته شده است. چنانکه دسته ای از مردم در رویارویی با مسایل و مشکلات زندگی، احساس و عاطفه بر آنها غلبه می‌کند و دسته ی دیگر جنبه ی عقلی و نظری بر آنها حاکم است. داعی که برای تغییر و نجات جوامع از گمراهی و عقب ماندگی و سوق دادن آن ها به سوی هدایت و ایمان و پیشرفت، تلاش می‌کند، باید ساختار روحی و روانی خود را اصلاح کند و آن را به درجه ای از ایمان برساند که بر هر دو جنبه ی عاطفی و عقلی استوار باشد و با قرار گرفتن در چنین جایگاهی، با مردم، و موقعیّت آن ها برخورد کند. مسلمان کامل، شخصی روشنفکر و دارای قلبی صاف و روشن و چشم و بصیرتی تیزبین است؛ فکر و احساسش در تعامل با خدا و نیز در تعامل با مردم، به هم آمیخته است. او به گونه ای است که نمی‌توان تشخیص داد که کدام جنبه اش بر دیگری پیشی گرفته است؟ صدق و راستی و ادبش یا معرفت و شناخت نیکویش، و نیز نمی‌توان تشخیص داد که کدام یک از این دو خصلت در او زیبنده تر و شگفت انگیزتر است؟ باروری و حاصلخیزی روحیه ی جوشانش یا تیزی و فطانت عقل و خرد روشن بینش.[۱]

۱- محمد غزالی، الجانب العاطفی من الاسلام ص ۱۲

بر این اساس داعی می‌تواند هم با حرارت و شور ایمان و هم با تأنّی و بینش در تغییر و اصلاح منکرات عمل کند. ((علاوه بر این واجب نیست که منکرات فوراً و در اسرع وقت از بین بروند، بلکه این کار مشروط بر آن است که به پیدایش یک امر منکر و ناپسند بزرگتری منجر نشود وگرنه باید آن کار را متوقّف کرد؛ که در این صورت داعی باید قلباً از آن امرِ ناپسند، متنفّر باشد و از آن دوری گزیند و با عزم و اراده ی استوار در صدد یافتن بهترین روش برای از بین بردن آن منکرات برآید. در سنّت و سیره ی پیامبرﷺ نمونه های زیادی در این زمینه وجود دارد از جمله:

پیامبر خداﷺ مبعوث می‌شود در حالی که درون کعبه مملوّ از بت است و بت ها از هر سو آن را احاطه کرده اند؛ اما پیامبرﷺ برای از بین بردن آنها ، تا روز فتح مکّه در سال هشتم هجری اقدام نمی‌کند؛ یعنی بت ها از سال اوّل بعثت تا زمانی که سرنگون شده اند، بیست و یک سال برجای خود باقی مانده بودند؛ زیرا پیامبرﷺ مطمئن بود که اگر قبل از نابود ساختن بتها در دلهای مردم، اقدام به از بین بردن آنها کند، مشرکین به صورتی زشت تر و نفرت انگیزتر به ساختن و آراستن آنها روی خواهند آورد و گناه بزرگتر و ضرر بیشتر خواهد شد. لذا آن کار را رها کرد و به آماده سازی مردان و تزکیه ی نفوس و پاک کردن دلهای آنها از آثار بت پرستی اقدام نمود و هنگامی که این مرحله را به اتمام رسانید، به همراه آن مردان تربیت شده، برای فتح مکّه به راه افتاد و بت ها را سرنگون و

نابود کرد در حالی که آیه ی زیر را مرتباً تکرار می‌کرد:[۱]

«وَ قُل جاءَ الحقُّ و زَهَقَ الباطلُ اِنَّ الباطلَ کانَ زهوقاً». «و بگو حق فرا رسیده است و باطل از میان رفته و نابود گشته است. اصولاً باطل همیشه از میان رفتنی و نابود شدنی است».[۲]

به خاطر این که احساسات و عواطف بر موضع گیری های داعی غلبه نکند، باید به آثار و عواقبی که بر کار دعوت مترتّب است بیندیشد و با بصیرت و بینش به مصلحت ها بنگرد و اوضاع و احوال و پیامدهای بعد از آن را در نظر داشته باشد. به عنوان مثال به یکی از داعیان و عالمانی اشاره می‌کنیم که منکر حکمت و موعظه ی حسنه نبود و مصلحتها و اوضاع و احوال و موقعیّت و شرایط را در نظر می‌گرفت، آن گونه که هیچ کاری را بدون بررسی همه ی جوانب آن انجام نمی‌داد. روایت شده است که یکی از کسانی که در مجلس وعظ «شیخ صالح بن علی حارثی» حاضر می‌شد عادت به کشیدن قلیان داشت.شیخ از این موضوع باخبر شد و منتظر ماند تا فرصت مناسب فراهم شود و او را به ترک سیگار و قلیان وادار کند. سر انجام روزی هر دو در مجلسی بودند و آن مرد به محاسن (موی صورت) شیخ نگاهی کرد و گفت: ای شیخ! پیرشده ای. شیخ نیز فرصت را غنیمت شمرد و در حالی که دست به محاسن خود می‌کشید گفت: درست است که پیر شده ام اما دود سیگار و قلیان بر آن ننشسته است. آن مرد آنقدر تحت تاثیر قرار گرفت که شروع

۱- آفات علی الطریق ج ۱ ص ۶۷ -۶۸

۲- اسراء:۸۱

به گریستن کرد و بعد از آن هرگز به سیگار و قلیان دست نزد.[۱]

داعی باید به یک امر مهم توجّه کند و آن این است که احساسات و عواطف خود را سرکوب و نابود نکند، بلکه باید آن را با تعالیم صحیح قرآنی همگام سازد، آن گونه که از مشاوره و تجربه و آگاهی داعیان گذشته و آنهایی که در جامعه از منزلت والایی برخوردار هستند، استفاده نماید. داعی آگاه و بیداری می‌تواند بر احساسات و عواطف خود مسلّط شود که بدون احساسِ خجالت و یا تکبر، در هر کاری با افراد صاحب نظر مشورت کند، اما اگر تکبّر ورزد و احساساتش را بر خود حاکم سازد، بدون شک مرتکب خطاها و اشتباهاتی می‌شود که مصائب و مشکلات زیادی بر سر راه دعوت قرار خواهد داد. کار و فعالیّت در کنار افراد آگاه و با تجربه، سبب می‌شود که گام های دقیق تر و حساب شده تری برداشته شود و هم چنین سبب صرفه جویی در وقت و تلاش و کوشش هدفمند در سایر وظایف خواهد شد.[۲]

درمانی دیگر

مشخّص کردن هدف؛ یعنی داعی هدفی را که برای محقّق ساختن آن تلاش می‌کند مشخّص نماید که در این صورت احساسات و عواطف، او را به حرکت وا می‌دارد و تلاش و فعالیّت او بر مبنای برنامه ریزی صحیح و طراحی شده صورت می‌گیرد. این

۱- محمد بن سعید المعمری؛ السیرة الذاتیة للشیخ محتسب صالح بن علی الحارثی، ص۲۲-۲۳

۲- آفات علی الطریق، ج ۱ ص ۷۷

تفکّر و اندیشه ، او را به استفاده از بهترین روش ها و صحیح ترین شکل و قالب برای اصلاح خطاها و اشتباهات و ادامه ی راه خیر فرا می‌خواند. در نتیجه، داعی در مسیر دعوت خود، زندگی سعادتمندانه ای خواهد داشت و گام هایی استوار و آرام برداشته و از افتادن در لغزشگاه و مشکلات و مصائب در امان خواهد ماند.

درمانی کلّی و عمومی

سرشت انسان به گونه ای است که بعد از شدّتِ تلاش و فعالیّت ، به سستی می گراید و حدیث شریف پیامبرﷺ (که قبلاً نیز به آن اشاره شد) بر این مطلب دلالت دارد: «لِکُلِّ عَمَلٍ شِرَّةٌ وَ لِکُلِّ شِرَّةٌ فترةٌ، فَمَن کَانَت فترَتُهُ إلی سُنّتِی فَقَد اهتَدَی وَ مَن کَانَت فترَتُهُ إلی غَیرِ ذلِکَ فَقَد هَلَک». درجه ی شدّت و ضعفِ سستی در افراد متفاوت است و علل و عوامل آن نیز مختلف هستند. به هر حال برای هرسبب و علّتی، درمانی وجود دارد و همان گونه که قبلاً نیز اشاره نمودم، تمام علل و عوامل فتور و سستی را بیان نکرده ام، لذا در اینجا یک درمان کلّی و عمومی برای همه ی علل و عوامل ذکر می‌کنم که هر کس به آن عمل کند می‌تواند به یاری خدا سستی و ضعف خود را در راه دعوت درمان نماید که این درمان در سه نکته ی اساسی خلاصه می‌شود:

۱ –ایمان و باور به دعوت و شناخت حکم آن:

هنگامی که داعی با ایمان به دعوت و با تصوّر صحیح از اصل امر

به معروف و نهی از منکر حرکت می‌کند و چگونگی حرکت و ایجاد تغییر در جامعه را از قرآن و سنّت پیامبر گرامیﷺ الهام مـی‌گیـرد، بدون شک در زندگی خود به روحیه ای پویا و محـرّک بـرای کـار و فعالیّت دست می‌یابد و با مردم به معاشرت و تعامـل مـی‌پـردازد.در نتیجه شیرینی ایمان و لذّت کار دعوت را احـساس مـی‌کنـد و ایـن همان حقیقتی است که باید در مسیر آن گام نهـد؛ یعنـی بایـد بـی چـون و چـرا، از امـر خداونـد در مـورد وجـوب دعـوت، اطاعـت و فرمانبرداری نماید. خداوند- تبارک و تعالی- مـی‌فرمایـد: «وَ لـتکن منکم أُمَّة یدعُون إلی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهونَ عَن المنکـر و أولئک هُم المُفلحون». «باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکـر نماینـد و آنـان خـود رستگارند».[۱] گروهی از علما بر این عقیده اند که امـر بـه معـروف و نهی از منکر «فرض کفایی» است و به همین آیه استناد می‌کنند و حرف (مِن در کلمه منکم) در این آیه را حرف تبعیض می‌دانند (بـه معنی بعضی از شما).با توجّه به این معنی، کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، باید عالم باشند، در حالی که همه ی مـردم عالم نیستند و در میان آنان کسانی هستند که توانایی دعـوت وامـر به معروف و نهی از منکر را ندارند، مانند: بیماران[۲] و افراد ناتوان و از کار افتاده. لذا این دسته از عالمان دعوت را فرض کفایی می‌دانند.

دسته ی دیگری از علما معتقدند که امر دعوت بر هر زن و مـرد

۱- آل عمران؛۱۰۴

۲- فخر رازی، الجامع لأحکام القرآن ج ۴ ص ۱۰۶ ـ قرطبی تفسیر کبیر ج ۸ ص ۱۴۶.

مسلمانی «فرض عین» است و هر کس به سنّ تکلیف برسد ، باید امر به معروف و نهی از منکر نماید. این دسته نیز به همان آیه استناد می‌کنند؛ اما حرف (مِن) را نه برای تبعیض بلکه برای تبیین می‌دانند ،[1] (به این معنی که شما امتی هستید که امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید).این حدیث پیامبرﷺ نیز آن را تایید می‌کند: «مَن رَأی مِنکُم مُنکَراً فَلیُغَیِّرهُ بِیَدِهِ فَإن لَم یَستَطِع فَبِلسَانِهِ فَإن لَم یَستَطِع فَبِقَلبِهِ وَ ذَلِکَ أضعَفُ الایمَانِ». «هر کس از شما امر ناپسندی را دید، پس باید آن را با دست خود تغییردهد، اگر نتوانست با زبانش و اگر نتواست با قلبش (از آن امر منکر وناپسند بیزاری جوید) و این ضعیف ترین ایمان است». و این حدیث پیامبرﷺ که می‌فرماید: «وَ الّذِی نَفسِی بِیَدِهِ لَتَأمُرُنّ بِالمَعرُوفِ وَ لَتَنهَوُنَّ عَنِ المُنکَرِ أو لَیُوشَکَنّ الله أن یَبعَثَ عَلَیکُم عِقَاباً مِن عِندِهِ ثُمَّ لَتَدعُنّهُ فَلا یَستَجِیبُ لَکُم». «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، یا اینکه امر به معروف و نهی از منکر خواهید کرد و یا اینکه نزدیک است که خداوند عذابی از جانب خود بر شما بفرستد که در آن صورت اورا در دعاهایتان می‌خوانید اما دعاهای شما را اجابت نمی‌کند».[2] نصوص موجود درباره ی امر به معروف و نهی از منکر، گروهی را مخصوص این کار قرار نداده، بلکه همه ی مردم را مخاطب ساخته است.[3] افعال و اقوال پیامبرﷺ در بسیاری از

۱- ابن کثیر، تفسیر کبیر، ص ۱۴۵ ـ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۴۱۸-۴۱۹.

۲- ترمذی در کتاب الفتن، باب ما جاء فی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر [۴-۴۶۸] و امام احمد در مسند [۵۸۴/۱۶-۵۹۱] آن را روایت کرده اند.

۳- توفیق الواعی، الدعوة إلی الله ص ۶۳

احادیثی که مسلمانان را به امر به معـروف و نهـی از منکـر دسـتور می‌دهد ، دلیلی قـوی بـر آن اسـت کـه امـر بـه معـروف و نهـی از منکر«فرض عین» است.با توجه به این دیدگاه اگر داعـی بـه عنـوان فرض عین به این امر بنگرد و به آن ایمان داشته باشد، بـدون شـک به سستی و کسالت دچار نمی‌شود، زیرا می‌داند کـه در حـال انجـام یکی از عباداتی است که خداوند بر او واجب کرده است.

امر به معروف و نهی از منکر دلیل زنده بـودن ایمـان در قلـب و نشانه ی وجود ارتباطی حقیقی بین مسلمان و دیـنش مـی باشـد و اینکه او با جدّیت و عزم و اراده ی قوی بـر اسـاس دسـتوارت دیـن حرکت می‌کند.[1]

۲- دستورات و قواعد (مشورت ، مدارسه و مرجعیت):

داعی که در اقیانوس گیرودارهای زندگی، با سختی ها و مصیبت ها و مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کند، بدون شک به کسی نیاز دارد که راه صحیح و اسلوب و روش مناسب را به او نشان دهد و دستورات و قواعـدی در اختیـارش بگـذارد کـه او را بـه راه و روش درست در تعامل با مردم راهنمایی کنـد. در گـذر زمـان، گروههـای زیادی از داعیانی به چشم می‌خورند که نتوانسته اند مسیر دعوت را ادامه دهند و در نتیجه به سستی و ضعف مبـتلا شـده و تمایـل بـه گوشه گیری پیدا کرده اند؛ چرا که راه دعوت به حق، راهی سخت و طولانی است و با گل و یاسمن فرش نشده اسـت، بلکـه دعـوت بـه

۱- دکتر همام سعید، قواعد الدعوة إلی الله، ص ۱۴۴۷

اسلام ، جنگ و پیکار بین حق و باطل و نور و تاریکی است و داعی باید صبر و حوصله و اندیشه ی قوی داشته باشد و به افراد صاحب نظر و آگاه رجوع کند و با آنها مشورت نماید.

اقدام بعضی از جوانان به کار دعوت بدون نظم و تفکّر، به عواقب ناخوشایندی منجر می‌شود. این گروه از جوانان کسانی هستند که بهترین و زیباترین درک و فهم از اسلام، عقیده و نظام و قوانین آن را دارا هستند و بیشتر از همه مطالعه می‌کنند و شاید پر شور و شوق ترین مسلمانان و خاشع ترین آنها در نماز باشند؛ اما در عین حال مقیّد به طرح و برنامه ی مشخّصی نیستند و هر آنچه که به ذهنشان می رسد از آن پیروی می‌کنند و هر راهی را که برایشان مجسّم شود می‌پیمایند، آنها پیشوا و رهبر خود هستند و برای آنها اهمیّتی ندارد که اعمال و رفتارشان مورد تایید داعیان دیگر باشد یا نه. این گونه افراد ازدستیابی به نتایج مثبت محرومند و خود سرانه عمل می‌کنند.[۱] یک مثل می‌گوید: هر کس بدون راهنما راهی را طی کند گمراه می‌شود و هر کس به چیزی غیر از اصل چنگ زند ذلیل می‌شود.[۲]

«طی این مرحله بی همرهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی»[۳]

بنابراین عدم مشورت و مرجعیت در امر دعوت و کار تربیتی،

۱- عادل محمد آل عبدالعالی، الفوضویة فی حیاتنا، ص ۱۱۴

۲- فتحی یکن، کیف ندعو إلی الاسلام ص ۴۴

۳-دیوان حافظ

منجر به نتایجی منفی می‌شود که به تلاش و فعالیّت در زمینه ی دعوت و تربیت، آسیب می‌رساند. اینک چند مورد از ضررهای ناشی از آن را ذکر می‌کنیم:

– جسته و گریخته بودن فعالیّت ها در جاهای مختلف و بی نتیجه بودن آن ها.

– هدر دادن وقت زیاد در کارهای متفرّقه ای که انجام آنها در زمان اندکی هم میسّر است.

– ضرر رساندن غیر عمدی به تلاشها و زحمتهای سایر داعیان.

– پشیمانی و حسرت بعد از به نتیجه نرسیدن.

– سرزنش و ملامت از سوی بعضی از داعیان که چه بسا این سرزنش درفرد تاثیر منفی بگذارد و او را به سستی بکشاند و منجر شود که به راحت طلبی و زندگی بی دغدغه تمایل پیدا کند.

امام سالمی(ره) در قصیده ای می‌گوید:

– هر کس با خردمندان مشورت کند راه درست را می‌پیماید.

– گفته شده است که هر کس استخاره کند، ناامید نمی‌شود و هر کس مشورت کند، هرگز پشیمان نخواهد شد.

– مشورت دژی در برابر پشیمانی، سرزنش و ملامت است.

– هر کس با مرد دانایی مشورت نکند، اندیشه و راه صواب از او دور خواهد شد.

– هر کس با دیگری مشورت کند، در عقل و خردش با او شریک می‌شود و راه و روش درست را به او نشان می‌دهد.

– هر گاه خواستی با کسی مشورت کنی، قبل از آن بنگر که آیا شایستگی آن را دارد؟

- پس اگر محبّت و دلسوزی خالصانه و عقل و خرد برجسته ای در او یافتی...

- و دریافتی که از اوضاع و احوال تو حقیقتاً باخبر است، با او مشورت کن و راهی را که به تو نشان می‌دهد، انتخاب کن.[1]

پس داعی به مرجعیتی نیاز دارد که دائماً به آن مراجعه کند و دستورات و قواعد را از آن دریافت کند. این مرجعیّت ممکن است در قالب یک اداره یا سازمان تجسم یابد و یا یک شخص عالم و مربّی باشد که در راه دعوت و تربیت درست، دستش را بگیرد و او را راهنمایی کند.

در مورد بررسی و مطالعه ی امور دعوت هم همین طور است؛ یعنی: داعی باید با کسی که قلباً به او اطمینان دارد و با داعیانی که از هم نشینی با آنها احساس رضایت و آسایش خاطر می‌کند، هم نشینی کند و مسائل و مشکلات دعوت را با آنان مطالعه و بررسی نماید و با آنها پیرامون اوضاع و احوال کار دعوت گفتگو نماید، زیرا بحث و گفتگو در میان آنها گاهی با اسلوب های فکری و گاهی نیز با اسلوبهای عاطفی صورت می‌گیرد، بنابراین بر شور و اشتیاق و شدّت عزم و اراده ی داعی افزوده می‌شود و فکر و اندیشه اش برای ادامه ی دعوت همراه با بینش و بصیرت؛ شکوفا می‌شود.

۳ – تجدید روحیه و جدّیت در کار دعوت:

یعنی داعی نیازمند آن است که عزم، اراده، تلاش، توانمندی ،

۱- امام سالمی، جوهر النظام، ج ۴ ص ۳۵۸-۳۵۹

همّ، غم، اندیشه، عواطف و احساسات خود را به حرکت بیندازد و اگر در این کار موفّق شود، روحِ جدّیّت و عشق و علاقه به کار در درون او زنده شده و در عین حال از این فرموده ی خداوند اطاعت کرده است که می فرماید:

«قُل انّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله ربّ العالمین * لا شریک لهُ و بذلک اُمِرتُ و أنا أوّل المُسلمین...». «بگو نماز و عبادت، زیستن و مردنِ من از آن خدا است که پرودگار جهانیان است، خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده ام، و من اولین مسلمان هستم».[1] هنگامی که دعوت با گوشت، پوست ،استخوان، روح، روان، عقل و زندگی داعی آمیخته شود، بدون شک خود را با اخلاص وقف دعوت و انجام کارهای مربوط به آن خواهد کرد و در زندگی خود، نه تنها سستی و ضعف، بلکه هیچ چیز دیگری غیر از کار و کوششِ پیوسته و سعی و تلاشِ مستمر و جانبازی و فداکاریِ همه جانبه در راه دعوت را نمی‌شناسد. « یکی از لوازم جهاد در راه خدا، ایثار و جانبازی و فداکاری است؛ یعنی: بکارگیری و استفاده از سعی و تلاش، توانائیها و استعدادهای فکری، فدا کردن آینده ی پر ناز و نعمت و امید و آرزوهای دنیوی وغیره، اما متاسفانه در میان امّت ما، کسانی که بهره ی زیادی از قدرت فکری و عقلی دارند، در پیشرفت و دست آوردهای دنیوی بسیار حریص هستند و شبانه روز در راه رسیدن به آن تلاش می‌کنند، در حالی که حاظر نیستند در بازار بهتری و با قیمتهای بالاتری با آنها معامله شود و تعلّق و

---

۱ - انعام؛۱۶۳-۱۶۲

وابستگی آنها به دعوت، به حدّی نرسیده است که آماده ی فدا کردن منافع خود در راه آن باشند، بلکه دعوت را برای منافع خود می‌خواهند.حال اگر از این افراد سرد و بی روح، در برابر آنهایی که هر روزه میلیونها دلار در راه اهداف باطل خود صرف می‌کنند، امید فداکاری و پیروزی داشته باشیم، این امیدواری ما چیزی جز حماقت نخواهد بود».[1]

پس با چنان چیزی روحیه ی جدّیّت و استقامت در داعی برای فعالیّت در کار دعوت زنده می‌شود و شور و اشتیاق ایمان در قلب داعی ای که همه چیز خود را در راه دعوتش فدا می‌کند، شعله ور می‌شود.

امام مودودی می‌گوید: یکی از لوازم مجاهدت در راه خدا، شور و اشتیاق درونی و ارتباط و پیوند قلبی و تعلّق خاطر به هدف و مقصد است. اما درک و فهم کامل اهداف حرکت و اطمینان عقلی از صحت آن ها ، به عنوان اوّلین گام دراین مسیر به شمار می‌آید به گونه ای که اگر این درک و فهم ذهنی، با همّت، اراده و عمل همراه نباشد، می‌توان گفت که تقریباً هیچ فایده ای ندارد.

باید در قلب های شما آتشی شعله ور شود که حرارت آن شما را به حرکت وادار کند؛ آن گونه که اگر فرزندتان به بیماری مبتلا شود، از پا نمی‌نشینید، تا او را نزد پزشک ببرید؛ یا هنگامی که در خانه چیزی نمی‌یابید که با آن گرسنگی بچه هایتان را برطرف کنید، این حالت شما را نگران و پریشان کرده و به سعی و تلاش برای یافتن

---

۱ - ابو الاعلی مودودی، تذکرة دعاة الاسلام، ص ۵۶- ۵۷

غذا وادار می‌کند.

باید در سینه های شما احساسات و عواطف صادقانه ای باشد که شما را در راه رسیدن به اهدافتان به سعی و تلاش وادارد و اطمینان و اعتماد به آن را در قلبهایتان زنده کند و اخلاص و رهایی از قید وبند را برای عقل هایتان به ارمغان آورد و همه ی سعی و تلاش و افکار و اندیشه هایتان را بر آن متمرکز کند؛ آن گونه که اگر امورشخصی و مسائل خانوادگی توجّه شما را به خود جلب کند، با اکراه و اجبار به آن بنگرید. باید کمترین وقت ممکن را به مصالح و مسئولیّت های شخصی اختصاص دهید و بیشترین وقت خود را صرف اهدافتان نمایید. این احساسات و عواطف اگر در اذهان شما رسوخ نکند و با روح و پوست وگوشت و خون شما آمیخته نشود و افکار و ذهنیّت های شما را تحت تاثیر قرار ندهد، شما نمی‌توانید با گفتار و سخنان خود هیچ انسان بی تحرکی را به حرکت در آورید.[۱]

۱- تذکرة دعاة الاسلام ص ۵۷-۵۸

خاتمه

در حقیقت، راه دعوت راهی سخت و دشوار و با اهمیّت است، با وجود آن داعی کسی نیست که بدون فهم و شناختِ دعوت و بدون آگاهی از جوانب روحی، فکری و توان خود، در مسیر آن گام بگذارد؛ داعی فیلسوفی نیست که افکار مادی و مسایل فلسفی را عرضه کند و اوقات خود و دیگران را در تصورات بی فایده و جدلهای خسته کننده صرف نماید؛ بلکه داعی کسی است که در فضایی ایمانی زندگی می‌کند و به سوی سازندگی، تولید، هوشیاری، نظم، آمادگی و برنامه ریزی فرا می خواند.داعی حقیقی کسی است که بتواند بین اندیشه و مبدأ، عقل و روح، تندی و نرمی ارتباط و هماهنگی ایجاد کند و نفس خود را از قید وَهْم و خیال و تصوّرات فلسفی برهاند و فکر سلیم و تصوّرات صحیحی از حرکت و دعوت و نیز شناخت و فهم عمیقی از اصول و مبادی و ارزش های صحیح آن داشته باشد. داعی حقیقی کسی است که می‌داند چرا و چگونه،کی و کجا، برای چه و با چه وسایلی دعوت کند؟ در واقع:

- جامعه ی ما به داعیانی صادق، مخلص، کوشا و با استقامت نیاز دارد.
- جامعه ی ما به داعیانی نیاز دارد که به روح دین می‌اندیشند.
- جامعه ی ما به داعیانی نیاز دارد که خود را با آداب و تعالیم حضرت محمدﷺ تربیت می کنند.
- جامعه ی ما به داعیانی نیاز دارد که فهم و آگاهی کامل و

شاملی از مشکلات دعوت و داعیان و مردم داشته باشند، با شجاعت و فداکاری، برای حل آن مشکلات تلاش کنند، تصوّر صحیحی از واقعیّت جامعه داشته باشند، بر تعالیم قرآن و سنّت پیامبرﷺ متمرکز باشند، بار مسئولیّت را بر دوش بکشند و به افرادِ کُند، راکد، تنبل، کسل و سست چشم ندوزند.

دعوت از نظر آنان آرمان، اندیشه، راه و رسم و شیوه ی زندگی است و در اظهار حق و از بین بردن باطل با کسی سازش نمی‌کنند .

فتحی یکن می‌گوید: داعی مسلمان خواهان خیر و سعادت برای همه ی مردم است و با رسالت اسلام برای خوشبختی و سعادت جامعه ی بشری تلاش می‌کند؛ نسبت به رنگ، نژاد، گروه و حزب مخصوصی تعصّب ندارد؛ بلکه، او چون روح و جان تازه ای است که در کالبد امّت دمیده می‌شود و آنرا بحق زنده می‌گرداند و نور و چراغی است که راه را روشن و قلبها را زنده می‌کند و انسانهای حیران و سرگردان را به راه راست هدایت می‌کند.علاوه بر آن، بین عمل و پاداش و بین تلاش و نتیجه ارتباطی نمی‌بینند، مگر به آن اندازه که احساس کند عمل وتلاش او مورد پسند و رضایت پروردگارش قرار گرفته است. پس حضور و عدم حضورش در میدان عمل و مبارزه پیرو پیروزی و شکست او نیست.همچنین رضایت و عدم رضایت مردم او را خوشحال یا خشمگین نمی سازد، بلکه بهترین اسوه و الگوی او در این راه، اولین داعی اسلام است که می‌فرماید: «اللّهم إنْ لَمْ يَكنْ بِكَ غَضَبٌ عَلىَّ فَلا أبالِي».[1] «خداوندا،

۱- حدیث کامل به شرح زیر است؛ [اللهم إني أشكو اليک ضعف قوتي و قلّه حيلتي و هواني

اگر تو از من خشمگین نباشی من به هیچ (مشکل و مورد) دیگری اهمیّت نمی‌دهم».[1]

على الناس يا أرحم الراحمين أنت رب المستضعفين و أنت إلى ربى الى من تكلنى إلى بعيد يتجهمنى أو الى عدو ملكته أمرى إنْ لم يكن بك علىّ غضبٌ فلا أبالى و لكن عافيتك هى أوسع لى، أعوذ بنور وجهك الذى أشرقت له الظلمات و صلح عليه أمر الدنيا و الآخرة من تنزل بى غضبك أو تحل على سخطك لك العتبى حتى ترضى و لا حول و لا قوة إلاّ بك] طبرانی از طریق عبدالله بن جعفر و هیثمی در مجمع الزوائد [۳۵/۶] آن را روایت کرده اند و هیثمی گفته؛ طبرانی آنرا روایت کرده است و در (سند) آن اسحاق وجود دارد که مدلس است اما بقیه راویان آن موثق هستند.

۱- مشکلات الدعوة و الداعیة، ص ۱۳۳

منابع

١. ابن منظور – لسان العرب – دار إحياء التراث اسلامی العربی
– بيروت لبنان
– ط ٣-١٤١٩ - ١٩٩٩.
٢. ابو الحسن بن على الجزرى ابن الأثير – أسد الغابة فى معرفـة الـصحابة –
دار الكتب العلمية – بيروت لبنان
٣. ابو السعادات المبارك بن محمد الشيبانى ابن الأثير –
النهاية فى غريب الْحَديث و الأثر – دار احياء التراث العربـى ط ١ / ١٤٢٢ - ٢٠٠١.
٤. أبو الأعلى المودودى – تذكرة دعاة الإسلام – الدار السعودية –
جدة ١٤٠٧ ١٩٨٧م.
٥. أبو داود الطيالسى – مسند أبى داوُد الطيالـسى – دار المعرفـة بيـروت
لبنان.
۶. أحمد البوصيرى أبو العباس – زوائد ابن ماجه علـى الكتـب الخـسمة –
تحقيق محمد مختار حسن – دار الكتب العلمية ط ١ ١۴١۴ - ١٩٩٣
٧. أحمد الخطيب البغدادى – تاريخ بغداد – دار الفكر.
٨. أحمد الغمارى – فتح الوهاب بتخريج أحاديث الشهاب – تحقيق حمـد
السفلى – عالم الكتب مكتبة النهضة العربية ط ١١ ١۴٠٨ - ١٩٨٨
٩. أحمد بن الحسن الجعفى الكوفى أبو الطيب المتنبى – ديوان المبتنـى
– دار الكتب العلمية – بيروت لبنان.

۱۰. آحمد بن الحسين بن على البيهقى – شعب الإيمـان تحقيـق محمـد السعيد زغلول – دار الكتب – بيروت لبنان ط ۱ ۱۴۱۰ - م ۱۹۹۰. أحمد بن الحسين بن على البيهقـى – الـسنن الكبـرى – دار الكتـب العليمـة – بيروت لبنان – ط ۱- ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴م.
۱۱. أحمد بن حمد بن سليمان الخليلى – القيادة فـى الإسـلام – مكتبـة الضامرى - سلطنة عمان.
۱۲. أحمد بن حنبل - مسند الامام أحمد بـن حنبـل – مؤسـسه التـاريخ العربى – دار إحياء التراث –ط۲-۱۴۱۴ - ۱۹۹۳م.
۱۳. أحمد بن حنبل – مسند الامام أحمد بـن حنبـل – تحقيـق شـاكر و حمزة الزين – دار الحديث – ط ۱ -۱۴۱۶ -۱۹۹۵.
۱۴. أحمد بن سالم الحوسنى – فن استغلال الطاقات.
۱۵. أحمد بن شعيب الخراسانى النـسائى – سـنن الـسنائى – دار الكتـب العلمية – بيروت لبنان – ط ۱-۱۴۱۶ - ۱۹۹۵م.
۱۶. أحمدبن شعيب الخراسانى النسائى – سنن النسائى بشرح السيوطى و حاشية السندى – دار الكتب العلمية ط ۱ ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱م
۱۷. أحمد بن عبد الله الأصفهانى – حلية الأولياء و طبقات الأصـفياء – دار الكتب العلمية – بيروت لبنان ط ۱ – ۱۴۱۸ - ۱۹۹۷.
۱۸. أحمد بن علـى بـن حجـر العـسقلانى – فـتح البـارى شـرح صـحيح البخارى – دار الكتب العلمية – بيـروت لبنـان – ط ۳ – ۱۴۲۱ - ۲۰۰۰ م.
۱۹. أحمد بن محمد المقـرى الفيـومى – المـصباح المنيـر – دار الكتـب العلمية – بيروت لبنان – ط ۱- ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴ م.
۲۰. الحاكم النيسابورى أبو عبدالله – المـستدرک علـى الـصحيحين – دار الكتب العلمية – ط ۱- ۱۴۱۱ - ۱۹۹۰ م.

۲۱. الحسن بن مسعود البغوی – شرح السنة – تحقیق علی محمد – دار الکتب العلمیة – بیروت لبنان – ط ۱۱ – ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲ م.
۲۲. الربیع بن حبیب الفراهیدی – الجامع الصحیح – مکتبة مسقط ط ۱ – ۱۴۱۵ - ۱۹۹۴ م.
۲۳. إسماعیل بن کثیر القرشی الدمشقی – تفسیر القرآن العظیم – دار الْخَیر – بیروت لبنان – ط ۳ – ۱۴۱۰ - ۱۹۹۰ م.
۲۴. أسماعیل بن موسی الجیطالی – قناطر الخَیْرات – دار النهضة – سلطنة عمان – ط ۲ – ۱۴۱۸ - ۱۹۹۸ م.
۲۵. أسماعیل بن موسی الجیطالی – قواعد الإسلام – الناشر – مکتبة مسقط ط ۳ – ۱۴۱۶ - ۱۹۹۵ م.
۲۶. د. السید محمد نوح – آفات علی الطریق – دار الوفاء للنشر و التوزیع – المنصورة – ط ۱ – ۱۴۱۶ - ۱۹۹۵ م.
۲۷. د. بشیر صالح الرشیدی – التعامل مع الذات – مکتبة الکویت الوطنیة – ط ۱ – ۱۹۹۵ م.
۲۸. د. توفیق الواعی – الدعوة إلی الله – دار الیقین – مصر المنصورة – ط ۲ – ۱۴۱۶ - ۱۹۹۵ م.
۲۹. د. جابر بن علی السعدی – ابن برکة و آراؤه الأصولیة – رسالة استکمال متطلبات الماجستیر فی الفقه و أصول بکلیة الشریعة الجامعة الأردنیة – غیر مطبوع.
۳۰. زکی الدین عبد العظیم بن عبد القوی المنذری – الترغیب و الترهیب - دار الفکر – بیروت لبنان – ۱۴۱۸ - ۱۹۹۸ م
۳۱. سامی تیسیر سلمان – الابداع – المؤتمن للنشر – الریاض – ط ۱ – ۱۴۲۰ - ۱۹۹۹ م.
۳۲. سعید بن أحمد بن سعید الکندی – التفسیر المیسر – ج ۲- ط ۱-

۱۴۱۸ - ۱۹۹۸ م.
۳۳. سلیمان الطبرانی أبو القاسم – المعجم الکبیر – تحقیق حمدی السلفی – دار إحیا التراث العربی – ط ۲
۳۴. سلیمان بن الأشعث السجستانی أبو داؤد – سنن أبی داؤد – دار الْحَدیثْ القاهرة ۱۴۲۰ - ۱۹۹۹ م.
۳۵. سید قطب – فی ضلال القرآن – دار الشروق – القاهرة – ط ۱۷- ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲ م.
۳۶. سیف بن حمود البطاشی – إتحاف الأعیان فی تاریخ بعض علماء عمان – الناشر مکتب المستشار الخاص لجلالة السلطان للشؤون الدینیة و التاریخیة ط ۳ – ۱۴۱۹ - ۱۹۹۸ م.
۳۷. عادل بن محمد آل عبدالعالی – الفوضویة فی حیاتنا – الهدایة – الدمام – ط ۱ -۱۴۱۷ م.
۳۸. عباس السیسی – الدعوة إلی الله – دار عمار – ط ۲ -۱۴۰۴ - ۱۹۸۴ م.
۳۸. د. عبدالکریم بکار – مقدمات للنهوض بالعمل الدعوی – الدار الشامیة – بیروت – ط ۱ – ۱۴۲۰ -۱۹۹۹ م.
۳۹. عبدالله بن الزبیر الحمیدی – المسند – تحقیق حبیب عبدالرحمن الأعظمی – دار الکتب العلمیة – بیروت لبنان – ط ۱-۱۴۱۹ - ۱۹۹۸ م.
۴۰. علی المتقی بن حسام الدین الهندی – کنزالاعمال فی سنن الاقوال و الافعال – دار الکتب العلمیة – بیروت لبنان ط ۱ / ۱۴۱۹ - ۱۹۹۸ م.
۴۱. علی بن عمر الدار قطنی – سنن الدار قطنی – عالم الکتب – ط ۳ - ۱۴۱۳ - ۱۹۹۳ م.
۴۲. عبدالملک بن هشام المعافری – السیرة النبویة – مؤسسه علوم القرآن.

۴۳. عبدالله الخاطر – الدعوة إلى الله توجيهات و ضوابط – المنتدى الإسلامى – ط ١ – ١۴١٩ - ١٩٩٨ م.
۴۴. عبدالله بن حميد السالمى – جوهر النظام – ط -١١- ١۴١٠ / ١٩٨٩.
۴۵. علاءالدين على بن بلبان الفارسى – الإحسان بترتيب صحيح إبن حيان - تحقيق شعيب الأرنوؤط – موسسه الرسالة – ط -١-١۴٠٨ - ١٩٨٨ م.
۴۶. على البصرى الماوردى – أدب الدنيا و الدين – دار مكتبة الْحياة – بيروت – ١٩٨٧ م.
۴٧. د. عمر خليفة النامى – دراسات عن الاباضية – ترجمة ميخائيل خورى – دار الغرب الإسلامى – ط ١-١-٢٠٠١م.
۴٨. عوض خليفات – الاصول التاريخية للفرقة الاباضية – وزارة التراث القومى و الثقافة – ط ٣ – ١٩٩٨ م.
۴٩. د. عوض بن محمد القرنى – حتى لا تكون كلا – دار الأندلس الخضراء – حدة – ١۴١٨ .
۵٠. فتحى يكن – المتساقطون على الطريق – مؤسسة الرسالة – بيروت لبنان – ط ١۴٢٢ - ٢٠٠٠ م.
۵١. فتحى يكن – كيف ندعو إلى الإسلام – مؤسسة الرسالة – بيروت ط ١٣. ١۴٠٨ - ١٩٨٨ م.
۵٢. مالک بن أنس – الموطأ – تحقيق محمد فؤاد عبدالباقى – دار إحياء التراث العربى.
۵٣. محمد بن إبراهيم بن سعد الله بن جماعة الكنانى الحموى – تذكرة السامع و المتكلم فى أدب العلم و المتعلم – دار الكتب العلمية – بيروت لبنان - ط ١- ١۴٢٣ - ٢٠٠٢ م.

۵۴. محمد أحمد القرطبی – الجامع الاحکام القرآن – دار الکتب العلمية بيروت لبنان.
۵۵. محمد أحمد المقدم – علو الهمة – دار طيبة الخضراء – مكة المكرمة العزيزية – ط ۷- ۱۴۲۰ - ۱۹۹۹ م
۵۶. محمد بن إسحاق النيسابوری – صحيح بن خزيمة – تحقيق محمد الأعظمي المكتب الاسلامی – ۱۹۹۲ م.
۵۷. محمد بن أسماعيل البخاری – صحيح البخاری – دار الکتب العلمية ط ۱ – ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲ م.
۵۸. محمد الزبيدی – اتحاف السادة المتقين – دار الکفر.
۵۹. محمد الزرکشی – التذکرة فی الاحاديث المشتهرة – تحقيق مصطفی عبدالقادر عطا – دار الکتب العلمية ط ۱ – ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶ م.
۶۰. محمد السخاوی - المقاصد الحسنة – دار الکتب العلمية – ط ۱ – ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶ م.
۶۱. محمد العبدة – خواطر فی الدعوة
۶۲. محمد محمد الغزالی – أبو حامد – إحيا علوم الدين – دار الکتب العلمية.
۶۳. محمد الغزالی – الجانب العطفی من الإسلام - دار القلم – دمشق – ط ۱- ۱۴۱۸ - ۱۹۹۷ م.
۶۴. د. محمد بن حسن الشريف – عجز الثقات – دار الاندلس الخضراء – جدة – ۱۴۱۹ .
۶۵. محمد بن سعد الهاشمی – الطبقات الکبری – دار الکتب العلمية – بيروت لبنان ط ۲ – ۱۴۱۸ - ۱۹۹۷ م.
۶۶. محمد بن سعيد المعمری – السيرة الذاتية للشيخ المحتسب صالح بن علی الحارثی – بحث غير مطبوع.

۶۷. د. محمد سعید رمضان البوطی – فقه السیرة النبویة – دار الفکر المعاصر – بیروت لبنان – ط ۱۰ -۱۴۱۶ - ۱۹۹۶ م.
۶۸. د. محمدسعید رمضان البوطی – أبحاث فی القمة – مکتبة الفارابی – دمشق حلبونی
۶۹. محمد عبدالرؤف المناوی – فیض القدیر شرح الجامع الصغیر – دار الکتب العلمیة.
۷۰. محمد عبدالقادر أبو فارس – السیرة النبویة دراسة تحلیلیة – دار الفرقان إربد الأردن – ط ۱ – ۱۴۱۸ - ۱۹۹۷ م.
۷۱. محمد عدنان سالم – القراءة أولاً – دار الفکر – دمشق سوریة ۱۹۹۴ م.
۷۲. محمد بن عمر الرازی – التفسیر الکبیر – دار الکتب العلمیة – بیروت لبنان
۷۳. محمد بن علی الشوکانی – الفوائد المجموعة – دار البازة – تحقیق إبراهیم عطوة عوض – بیروت – دار احیاء التراث العربی
۷۴. محمد بن عیسی بن شورة – الجامع الصحیح سنن الترمذی – دار الکتب العلمیة – بیروت لبنان.
۷۵. محمد ناصر الدین الألبانی – سلسلة الأحادیث الضعیفة و الموضوعة - مکتبة المعارف للنشر و التوزیع ۱۴۲۰ - ۲۰۰۰ م.
۷۶. محمد بن یزید القزوینی – سنن أبن ماجه – تحقیق خلیل مأمون – دار المعرفة – ط ۱- ۱۴۱۹ - ۱۹۹۵ م
۷۷. محمدبن یزید القزوینی – سنن إبن ماجه – تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی – دار الکتب العلمیة.
۷۸. محمود محمد الخزاندار – هذه أخلاقنا حین نکون مؤمنین – دار طیبة- الریاض – ط ۱– ۱۴۱۶ - ۱۹۹۶ م

۷۹. مریم النعیمی – الالتفات إلی الذات – دار بن حزم – بیروت لبنان – ط ۱-۱۴۲۲ - ۲۰۰۲ م.
۸۰ مسلم بن حجاج النیسابوری – صحیح مسلم بشرح النووی – دار الکتب العلمیة – بیروت لبنان – ط ۱- ۱۴۱۴ - ۱۹۹۵ م.
۸۱. مسلم بن الحجاج النیسابوری – صحیح مسلم مع المنهاج – تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی – إحیاء التراث العربی – ط ۴ – ۱۴۱۲ - ۱۹۹۱ م.
۸۲. منیر محمد الغضبان – اَلمنهَج الحرکی للسیرة النبویة مکتبة المنار الأردن الزرقاء ط ۷ -۱۴۱۴ - ۱۹۹۱م.
۸۳. ناصر بن سالم بن عدیم الرواحی أبو مسلم – دیوان أبی مسلم – دار اَلخیر – ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶ م.
۸۴. نور الدین الهیثمی – مجمع الزوائد و منبع الفوائد – تحقیق عبدالله الدرویش – دار الفکر
۸۵. هشام بن عبدالقادر بن محمد آل عقدة – مفسدات الاخوة – دار الصفوة – القاهرة ط ۱- ۱۴۱ .
۸۶. الإسم غیر موجود – الفتور فی حیاة الدعاة – دار ابن حزم – بیروت لبنان – ط ۳ - ۱۴۱۵ - ۱۹۹۴ م.